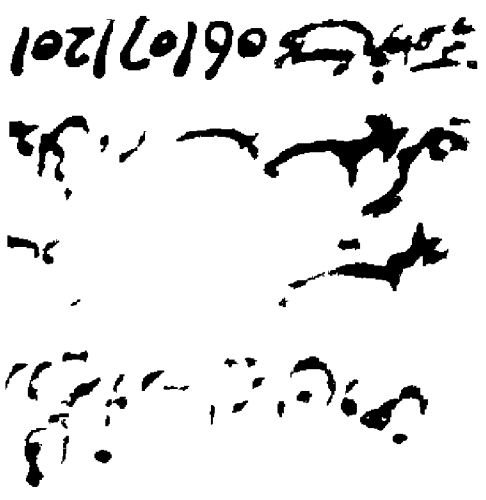

علامات حج و اعلام نسک است ولا الشهر الحرام و حلال گردانند ماه حرام را بقتال و بسبی در ان و آن
را بسبب نسیء و زیادتی که در عدد ماه حرام کردند و لا الهدی و نه قربانی را که اهدای آن کرده باشند بخانه کعبه از
شتر و گاو و گوسپند و آن جمع هدیت چون جدی جمع جدیت و لا القلائد و نه خداوندان قلاده
ها را از هدی و غیره که نشانی بر آن باشد تا معلوم شود که
هدی است و بسبی تعرض مان نرسانند و عطف این بر هدی و نه بعضی را دانست که در جاهلیت بعضی گردن
غارت کردندی و بعضی از متعبدان کعبه نذر کردندی بجهت اهدای مناسک حج و عمره باشد چون
صره و غیره را بقلائد اکتفا کردند باشد باشد که اویچ نیز رود و کسی او را تعرض نرساند و چون باز
گشتی حلال بود از آن صید که خواستی و شنآن مرد را دشمنی که او را از حج می آید بجهت آن تعرض در راه
رسانیدن و حق تعالی این حرمت را حلال نسبت بر شعار دنیا و بسبی کسی کند که با او خلاف باشد
در علامات حج او است و لا آمین البیت الحرام و نه قاصدان خانه محترم را یبتغون می طلبند که عازم
باشند و قصد آن کنند فضلا من ربهم و نعمتی از خدای خویش اگر بسوداگری اندر زیادتی نواب
و بعضی گفته اند مراد از فضل منفعت دنیا است و رضوانا و می طلبند بکسب
اخروی و بعضی گفته اند مراد از رضوان ثنای جمیل است و آن جمله فعلیه در موضع حال است یعنی
در حالتی که ایشان را چنین حالتی بود و آن اگر حرام پیوستی بدان حلال نبودی فاصطادوا و چون
از احرام بیرون آیید صید کنید و امر اباحت است که در روز فتح موضعی را گمانند در عرفات که طایف
بر صفا و مروه بر آن جا بر صفا و مروه بر آن جا علیه ما یستحق و لعنت خدا بر او باد که او گمان
جاهلیت بسبی را بامر حق تعالی آمیزد و لا یجرمنکم و باید که بر آن ندارد شما را شنآن قوم و دشمنی
ایشان که از قدیم دشمنی و عداوت ایشان بر قبیل اضافت مصدر است بمفعول با فاعل
فاعل یعنی باید که بر عداوت ایشان شما را بر ظلم نداشتی ان صدوکم بر ای آنکه باز گذاشتند
شما را از عمره عام الحدیبیه عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام آن تعتدوا آنکه از حد در گذرید و
باعتقاد آن که ایشان بر شما ستم کردند و اخذ اموال خاصدان حرام کنید این معنی در وجه بر تقدیر است
چه آن شنآن بیک مفعول و در وجهی بر دو مفعول می باشد مانند کسب گفته اند که حکم این آیت با بدین محل منسوخ است
بآیت اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و مروی است از ابی جعفر که هیچ آیتی از این بعد منسوخ نیست بعضی
ازین گفته اند که جایز نیست در استدامت با مشرکان ابتدا بقتال کنند مگر گاهی که ایشان ابتدا بقتال کنند
و بعضی موافق قول حضرت رسالت پناه اند که در وقت نزول این سوره فرمود که نخواهد بود

الیوم اکملت لکم امروز کامل کردانیدم برای شما دینکم دین شما را منحصر غالبیت آن بر همه ادیان دیگر
قواعد و تعاید و توقیف بر اصول و قوانین شرایع که دیگر احکام از ارتفع نسخ نباشد و اتممت علیکم نعمتی
و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را بهدایت و توفیق و یا باکمال احکام دین و رضیت لکم الاسلام و
اختیار کردم برای شما اسلام را دین ما دین پاکیزه از همه دنائتها که نزد من همین دین باشد تا روز قیامت
نه دین دیگر پس هرکه راه زیاده و نقصان بران کشوده نخواهد و بعد این ایام قابل قبول نخواهد شد
نخواهد گشت و بعد از نزول این آیه هیچ شی از واجبات و محرمات تحلیل و تحریم نازل نشده و ما دامی
باقر و جعفر صادق سلام الله علیهما مروی است که این نازل شد بعد از آنکه حضرت رسالت صلعم
علی را خلیفه خود کردانید در غدیر خم در حین انصراف از حجة الوداع و فرمود من کنت مولاه فهذا
علی مولاه الحدیث و این آخر فریضه بود که از آسمان فرمود و بعد از این هیچ فریضه از سماء نازل نشد
و این آیه نص است بر امامت و خلافت امیر المؤمنین علی و بوده باشد و خطیب خوارزمی که علمای از
فضلای اهل سنت است روایت کرده از حافظ ابو نعیم اصفهانی که بسند خود از ابو سعید خدری که گفت رسالت
علی ابن ابی طالب را بحکم علی متعال نصب نموده بود که بر کافه بنی آدم واجب است بر ایشان
علی ابن ابی طالب امر فرمود که سلموا علی علی بامرة المؤمنین همانا این آیه الیوم اکملت لکم دینکم الآیه
این آیه فرستاد که الیوم اکملت لکم دینکم الآیه پس حضرت رسالت از دنیا رفت بعد از آنکه علی را
بکشت و توجه بجا خدا آن کرده فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی علیکم
و الولایة لعلی ابن ابی طالب من بعدی ای امة میگوید که هر که منصف است اگر در این روایات ما تدبره
از طرف انصاف تامل نماید هر اینه بر او واضح و لایح گردد که قبول ولایت علی ابن ابی طالب نکنند
و اذعان ننماید که خلافت منصوب او بست و امامت لایق او نه بعد او دین او ناقص و نا تمام باشد
و خوشنودی او رضای نعمت تامه بر وردگار نسبت با و مفقود بود من اضطر
بمجاعة غیر متجانف لاثم
در حالتیکه غیر مایل کننده باشد در گناهی را یعنی تلذذ آن را تجاوز دو زیاده از سد رمق تناول نماید
بقوله غیر باغ و لا عاد فان الله غفور رحیم پس بدرستیکه خدای او آمرزگار است مر او را در این گناه
مهربان میگوید که باطل این مقدار رخصت و اباحه را بر او نزدان مواخذه نماید چه تضیق نبوده
و تکلیف مالا یطاق خلاف حکمت و مصلحت او سبحانه است در حکایات صالحین مذکور است که مردی
سر و پیش بود در حال خود کشیده بود و بجسب ظاهر چنان فرا نمود که کمان مردمان در حق او چنان

مطلق صید است و ابی بکر خذری از ابی عبد الله ع روایت کرده که من آن حضرت را از صید سگ
یهود و کلاب سوال کردم و گفتم اگر کلب آنها را گشته باشند لحم هو و کل فان الله یقول و ما علمتم من
الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم و اذکروا اسم الله علیه بعد از ان فرمود
که اذا ارسلت الکلب المعلم فاذکر اسم الله علیه فهو ذکوته و همان یقول بسم الله و الله البرهان
سگ و بوزه و امثال آن و جرخ و باز و غیر آن در بیضاوی گفته که عطف است بر طیبات یعنی احل لکم
الطیبات و ما علمتم من الجوارح مکلبین حال است از ضمیر علمتم یا از مفعول آن بتقدیر صیدا علمتموها
یا حال مقدره باشد و جواب امر فکلوا یعنی ما علمتموها حالتی که ایشان را مکلب باشید
و جوارح بمعنی کواسب صیدست اهل خود از سباع ذوات الاربع و طیر و بنابر تانیث غالبی است که حلال
شما را صید جوارحات شکاری مکلبین در حالتیکه ادب کنند کاسبان را بطریق اغرا و زجر به مکلب بمعنی
مودب و معلم صید کلب است گویند و ادب کلب جمعنی از کلب سباع را کلب میگویند لقوله علیه السلام
من کلاب و نزد اهل بیت ع آنست که به مخصوص بسگان شکاری چه صید سباع و کاسبان طیور
تزکیه و انتصاب آن بر حال ست از علمتم و فائده آن مبالغه ست در تقیید و فورد تعلمونهن تعلیم حال
ثانیه یعنی اموزانید سگان شکاری را مما علمکم الله از انچه تعلیم داد شما را خدا طریق تادیب
و آن آنست که از بی شکاری روند و قتی که خداوند آن سر دهد و بخوردن او ایشان را نخورند و
نخورند فکلوا پس بخورید مما امسکن علیکم از آن چیزی که نگاه داشته اند جانوران تعلیم یافته برای شما و
تخورده اند بعضی فقها در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه تادیب طیور نزد ایشان حاصل است و اذکروا
اسم الله و یاد کنند نام خدا را علیه بر آن چیزی که تعلیم دادید او را از سگ و جوارح آن کنند
و اتقوا الله و بترسید از خدای در تناول انچه حرام کرده ست ان الله سریع الحساب بدرستی که خدا
زود حساب ست و از حلال و حرام سوال کند و نزد اصحاب امامیه جوارح را بدو قسم کرده اند یکی آنکه ادراک
ذکوة آن کنند پس حلال نیست مگر بتذکیه مطلقا دوم ادراک ذکوة آن نکرده باشند این قسم الرمعقول کلب ست
حلال ست اگر صید جوارح دیگر ست حرام ست و اعلموا لعل ما علمکم الله دلالت ست بر تعلم و تعلیم بجندام
حال صید میتوان کرد یکی استرسال هر گاه ارسال آن نمایند دوم انزجار چون زجر آن نمایند سوم آنکه
منع داده شده باشد پس صید فکلوا مما امسکن علیکم دلالت ست بر آنکه بعلت صید نیست انچه از آن خورده
باشد و در ابی داود از ابن عباس گفت که اگر کلب از آن خورده باشد از انجا که زجر کرده آنرا
بازگردانیده و امساک کرده برای تو و این قول اکثر فقهاست و بعضی از ایشان گفته اند که اینجا معنی ست
تعلیم جوارح نیز بحسب تعدد و تقریب طیور باین حد و از ظاهر آیه چنین حکم دیگر مستفاد میشود اول آنکه خوردن

اغسلوا ارجلکم و ما بقرات جر پس احتجاج الیشان بهمت مجاورت ست کقوله تعالی عذاب یوم الیم و دیگر
انکه قوان بغسل قول اکثر ست اما میتوانند که عطف بر وجوه هم صحیح و شایع ست جدا زیرا که نمیگویند ضربت علی رجله
و اکرمت خالدا و یکرا که عطف بکر باشد بر زید و عمرو که مضروب اند نه بر خالد که مکرم اند و مع ذلک هر کاه در کلام
و عامل یافت شوند عطف بر اقرب آن می باید کرد چنانکه مذهب ما بران ست خصوصا باعدم مانع چنانکه و لیس المراد
بعطف بر رؤسکم مانعی هست و ان نه در لغت نه در شرع و آما نصب بفعل مقدر کاهی جایز ست کما حققه
بعضهم آنست که ممکن نباشد حال آن لغو بتقدیر و اما اینجا چنان نیست بهمت جواز عطف آن بر محل چنانکه
کذشت و جواب از ثانی آنست که جواز الغاء در محاورت مشروط بدو شرط ست اول عدم الالتباس کقولهم
ضرب زید عمرا و لیس المراد نفی ست در این که ضرب صفت زید ست بخلاف اینجا که مراد ممکن ست که ممسوح باشد
بالمعسول و دوم انکه بالغالب آن حرف عطف نباشد مانند مثال مذکور و اینجا حرف عطف ست و انکنتم جنبا
و اکر باشید جنابت رسیده فاطهروا پس غسل کنید سبب اسم جنس ست که صادق می آید بر واحد و جمع
و مذکر و مونث مانند عدل و رضا و این اسم بهمت جاری مجرای مصدر که اجانب ست یعنی البعاد و متباعد
اطلاق آن بر کسی ست که بعد از احداث ظاهر بهمت تباخ یا خروج منی بهر وجهکه باشد و در بیماری
یا در حواب و بدانکه نزد بعضی این جمله معطوف بر فاغسلوا و جرهم ایاه اذا قمتم الی الصلوة فان کنتم
محدثین فتوضوا و ان کنتم جنبا فاغتسلوا و اولی آنست که ان جمله شرطیه ست معطوف بر مثل خود ای
یا ایها الذین امنوا ان کنتم جنبا فاطهروا هی فاغتسلوا و حق غسل واجب نفس باشد نه از برای
غایت که ان صلوة ست و طواف و غیرهما و انکنتم مرضی و اکر باشید بیماران بهمت آن استعمال آب
شما را مضر باشد او علی سفر یا در سفر باشید و آب نیابید او جاء احد منکم
باید یکی از شما بموضع منی الغائط از حدث که محدث شود بحدث اصغر او لامستم
النساء یا بوده باشید زنان را بمباشرت فاء تعقیب و صاء پس نیابید آب را
بعد از طلب یا میان شما و آب حایلی باشد از دشمن و سبع که از ان خوف هلاک
نفس باشد و یا آب در چاهی باشد و آلة استقا مفقود و یا نفروشند و شما بقیمت آن
قدرت نداشته باشید فتیمموا صعیدا طیبا پس قصد کنید خاک پاک فامسحوا
پس مسح کنید بوجوهکم و ایدیکم روهای خود را و دستهای خود را بالطریق اهل سنت
و یا بعضی از روها و دستهای خود بالطریق امامیه منه از ان خاک ترابا میدهد بهمت
و موسی یک ضربت و اکتفا بدل غسل ست در دو صورت یکی برای وجوه و دیکر برای ایدی

ی فرماید بعد از آن حکایت میکند از فریقین اهل کتاب گفتند وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ یعنی گفتند
یهود آن و ترسایان نحن آبناء الله ما پسران خدائیم یعنی اشیاع و اتباع پسران آن
عزیر و مسیح ست و یا آنکه مقربان اوئیم مانند ذبح و منزلتی و لدبوالد و مثل آفت مهربانی پدر پسر
مر و نسبت کرد رسول خدا کعب بن اشرف و یاران او را از عقاب بترسانید گفتند ای محمد ما را چه می ترسانی
هر چه ما گناه کنیم خدای ما را عقوبت نکند زیرا که ما پسران اوئیم و احباء او و دوستان او خدا هرگز پسر
خود را عذاب نکند بلکه عتب او مانند عتب پدر باشد بر وی خدای تعالی فرمود کای محمد قل بگو در جواب
ایشان که قایل این قول اند که اگر سخن شما حسب فرض راست ست فلم یُعَذِّبُکُم بِذُنُوبِکُم پس چرا عذاب می کند خدا
شما را بذنوب شما گناهان شما و ان عذاب شما در دنیا بفناست و اسرع و سریع و در آخرت با عتراف شما که لیس
لنا الا ایاما معدودات خواهد بود پس اگر سخن او می بود یعنی ما را عذاب نمیکرد زیرا که هرگز پسر را
بفعل والد سریع و لرنش عذاب نکند و دوست هرگز عقوبت و عذاب دوست روا ندارد بل آنتم
بشر ممن خلق یعنی شما مانند همه خلق از انهاله خدا آفریده ست یعنی مانند سایر بنی آدم که بر بدی و نیکی
پاداش خواهند یافت بعضا لمن یشاء می امرزد خدا هر کرا بخواهد و انها اهل ایمانند که بوحدانیت الهی
و نبوت جمیع پیغمبران اقرار دیده آمده و یعذب من یشاء و عذاب میکند هر کرا بخواهد و انها مشرکانند و بکفر
ملک السموات و الارض و ملک هر چیز خدا راست با دشاهی آسمان و زمین و حکم فرمودن دران و در زمین و ما
بینهما و با شنای آنچه میان آسمان و زمین و الیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه یعنی همه ما
سوی نزد او می آیند در آنکه خلق و ملک او بیند پس محسن را باحسان و مسیء را باساءت پاداش خواهد داد
بدون رجحان بعضی بر بعض و بعد از ان خطاب با اهل کتاب می کند بسبیل التفات بقوله یا اهل الکتاب جای
یهود و نصاری قد جاءکم رسولنا بدرستی که امد بشما فرستاده ما یعنی محمد ص که یبین لکم در حالتی که روشن
می گرداند برای شما راه حق را که دین اسلام ست حذف مفعول بجهة ظهور آنست و می تواند بود که مفعول مقدر
نباشد و حتی تکون یبین لکم البیان و قوله علی فترة من الرسل متعلق ست بجاءکم یعنی آمد ست بر شما در زمان
منقطع شدن رسل انقطاع وحی یا حال ست از نبی یعنی میاید روشن می کند برای شما در حالتی که بر
زمان فترت ... ان تقولوا بجهة کراهت انکه گوئید شما روز قیامت اعتذار کنید که ما جاءنا من بشیر یعنی ما
را هیچ مژده دهنده و لا نذیر بیم کننده فقد جاءکم پس بتحقیق آمد بشما متعلق ست بمحذوف ای
یعنی عذر مبارید و زبان ما عتذار مکشائید بتحقیق که آمد بشما بشیر و نذیر تا بدین که بشما
بگذارد و ملامت در حق خود و مذنبی و ترسانندهٔ کافران بعذاب و عقوبت

وَاِذْ قَالَ مُوسٰی لِقَوْمِهٖ یٰقَوْمِ اذْکُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ اِذْ جَعَلَ فِیْکُمْ

انگاهنا فاعلون پس بدرستی که ما اینجا نشسته ایم کفتند مرا از رب ما برون بوده در رب یعنی
سیدست پس نمیدانم او کجاست بزرگتر بو فرستید کفتندی و کلمهٔ فانلا موید این قول است دیگران میکن
تفرق قول ایشان از مشاهدهٔ قدرت و از اعانت ایشان مایوس شدند درست دعا نمودند بحکایت قوم
بحیث بود در کار خود معروض داشت فال رب کفت ای برور کار من انی لا املک الا نفسی بینکه
من مالک هیچ چیز نیستم مکر نفس خود را و اخی برادر خود را و یوشع و کالب اکر ما موافقت نمود
برانها نداشت بجهة ظهور تلون قوم را و یعنی ما رحد اهل و فاق رهبت قلت امل خلاف فیما
از حد غایت و نهایت فافرق بیننا پس جدائی افکن میان و بین القوم الفاسقین میان ما و میان
رفتکان از دایرهٔ فرمان یعنی حکم کن برای ما کرمستحق انیم و ایشان و سر را با معاون
و تخلص کن مارا از صحبت ایشان فال کفت خداوندا پس رهبی ما من معه محوها حلیه
شد دست برادران با نعمتی که بجهت عصیان قادر نباشند ما
جهل سال یتیهون فی الارض سرکردان و متحیر روند در زمین تیه که حبس و میعاد
در زمین تیه سرکردان بود مدة صاح عکیف سعد صاد مدة تا تمام را به فسد و شاه
نمی لفت نداشته تا به لفت الله للم و موید این سخن که در روایت واقع
با بعضی از بنی اسرائیل که نمی ماند بود در مدت وار بحار ابلاد و مدتی انی
بیوست و نوید در تبه قبض روح او شد و در حین احتضار رحمه ذکر یوشع بن نون بعد از وبعد چند باشد
حق تعالی امر کرد او را بجارت و بعد از فوت یوشع بنی اسرائیل را عاشت ارجاء الله
رهانند و همه زمین شام بر بنی اسرائیل مسلم شد و یا عامل ظرف تیهون ست یعنی مدت چهل سال در تبه بود
و طریق بیرون رفتن از آن ندانستند پس چهار بن تحریم بر سبیل اطلاق باشد و میتوان ست
آیات آن که بنی کفتند آن لن ندخل الارض المقدسة سنه بزمین مقدسه داخل نشدند بلکه
و بعد از وفات رسید و یوشع بر همهٔ ایشان مبعوث شده و راخبار امده که چون
موسی بر قضا و کرد حکم شد که چهل سال سرکردان در زمین تیه باشید موسی از ایشان شنوال شد حق تعالی
باز وحی خطاب کرد که چون حکمی کردیم بجبر و سرکشی ایشان فلا تاس پس تو اندوه نا
بر کروه فاسقان بعد از ایشان بسبب فسق شان سزاوار این نوع عقوبت اند پس بر دعا کردن

جنگ ولقد جاءتهم ورسولنا بنی اسرائیل رسلنا وشد
نکتن بابا بنهای قرآن که واضح ست در اخبار ثم ان کثیرا منهم بعد
بعث ذلک بعد ارسال رسل وانزال آیات فی الارض در زمین
کنند کان بود ند یعنی متجاوز از اعتدال وصف در قتل یاد کردند
است که ما بعد تشدید حظر وتخویف از معصیت جهد در ضمن تمام ارسال رسل کردیم بایات واضحه
بیت الیداء واجتناب ازین فعل قبیح الخ ان اعراف کردند در قتل وجنگ بایکدیگر ان نداشته
اورده اند که جمعی بشرف اسلام مشرف شده ملازمت حضرت نبوت اختیار کردند چون هوای مدینه با
مزاج ایشان جندان موافقی نداشته بیمار شدند وچیزی در روی ایشان زرد شد وصورت حال
ایشان بعرض جناب حضرت رسالت مآب رسانند. اخبرت اذن داد که میان شتران شهر دار روند
آن جماعت امتثال امر نموده چندروز در آن مرتع بسر بردند وشیر شتران را خوردند مرض ایشان
بصحت مبدل شد روزی باهم اتفاق کرده با شتران صاحب حضرت راندند وبقبیله خود رفتند سبا یان
که مامور رسول مقبول بودند بعد از عفو آن جماعت رفته بدیشان رسیده مطالبه کردند تا خبر
سبا یان را گرفته دست وپای ببرند وخار در چشم وزبان اوی زدند تا شهید شد وحضرت
ازین حال وقوف یافته لوزین جانیه را بابست سوار مسلح از عقب ایشان فرستاد انها همه را گرفته
دست وگردن بسته نزد حضرت آوردند حق تعالی ایشان را سزا داد انما جزاؤا الذین جزای ایشان است
که جزاء وانما که یحاربون الله ورسوله محاربه کنند با خدا ورسول او مراد محاربت با ولیای
ایشان که مسلمانند واستناد محاربه بخدا ورسول بجهة تعظیم اهل اسلام ست ویسعون فی
الارض ویشتابند در زمین فسادا الجهت نباهی که قتل وغارت ست وظاهر طریق ان یقتلوا آنست
که یکشند ایشان را او یصلبوا یا بردار کنند او تقطع ایدیهم وارجلهم دست یا بند دستها وپایهای
ایشان را مثل خلاف بر خلاف هم یعنی دست راست وپای چپ او ینفوا من الارض از شهر بدر کنند
من الارض از کدام یعنی از شهرها شهرها آن جهت که در هیچ موضعی قرار نتوانند گرفت چون این
آیه نازل شد حضرت بفرمود تا دست وپای ایشان را قطع کردند وسیل بدیشان کشیدند
واتخاله ایشان را مصلوب ساختند ذلک ان حد وکند کور شد لهم برای ایشان خزی الدنیا
خوار کی در سوا کنند ولهم فی الاخرة وایشان را در آخرت

[illegible] او آنست که دست و پا ایشان ببرند و آن دست و پا را بسوزانند و اخذ مال اگر کرده باشد جزای او قطع است [illegible] جزای او قطع دست و رجل است بر خلاف و اگر جراحت کرده باشد و جز این نکرده باشد او را قصاص [illegible] نمایند و اگر سلاح را برهنه کرده باشد و کسی را نرسانیده مدون قتل و اخذ مال [illegible] او را ابو حنیفه نفی بحبس کرده و نزد شافعی و اصح اقوال امام نفی است از بلد خود الی بلد دیگر که توجه کنند مردمان را اعلام کنند که او محارب است ما او مبایعه و معامله نکنند و معاونت ننمایند و نزد بعضی ذکر اختصار کنند نفی او از بلد خود و غرآن و در کنز العرفان مذکور است که نزد فقهای ما هر که را یابند که راه بر مسلمانان در دریا و بر و صحرا و در روز و شب خواه مسلح باشد خواه قوی از محاربان و قاطع الطریق بدانکه حکم این آیه با قیست منسوخ نشده است مگر حتم کور کردن و بریدن دست و پا چه در روایت آمده چون حضرت بقطع ایدی و ارجل و شیدن مسلمین در حتم ایشان فرمود بعد از ان هیچ خطبه نخواندی مگر که گفتی لا تمثلوا و لا تقطعوا بکلب العقور بعد از یمان حد محاربان آن صنف مذکر الا الذین تابوا که ذانکه توبه کنند از انچه حق الله است مثل قتل ان تقتلوا و اینس از انکه قادر شوند علیه ایشان حد بعد از ثبوت محاربه او و وقوع او در ید امام توبه او مانع حدیث فاعلموا ایس بدانند ان الله غفور رحیم آمرزنده کناهست مر جنایت مهربان ست بر ایشان بدانکه سر ا مبه و نزد شافعی این استثنا از حقوق الله است از حقوق آدمی از قتل و جرح و اخذ مال ساقط نمیشود بکه قصاص و ادای مال اگر موجود باشد بعینه تالف نشده و فی الجمله بر او رد عین ست با تلف قیمت آن با تالف مثل و نزد بعضی استثنا است از ان همه حقوق مگر کابی که مال یافت نشود که آن زمان اخذ قیمت باید کرد و توبه اگر بعد از قدرت باشد حد ساقط نمیشود و اگر چه بسا قط عقاب آخرویست مروی است که حارثه بن بدر در عهد امیر المومنین علیه السلام محاربه بیرون آمد بقتل و قطع طریق اقدام نمود بعد از ان توبه کرده نزد قیس بن سعید همدانی آمد و التماس تجنبار نمود چون روز دیگر قیس نزد امیر المومنین آمد و گفت یا امیر المومنین جزا آنانست که با رسول خدا محاربه کنند صلبت و جز و انچه حق تعالی در قرآن فرموده پس این آیه بر خوانند قیس گفت اگر توبه کند پیش از انکه او را بگیرند و فرمود توبه او مقبول ست گفت یا امیر المومنین حارثه بناحق مرا زده و توبه کرده پیش از انکه او را بگیرند و ما امان ست فرمود آری گفت بعضی ملی تا امان دهی تو شنیدی پس خطاب امان نشنیده بود زیرا که بعد از امر تقوی صفر باید بعد یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله که وسیله سوی او و سیله بدو توسل کردن [illegible]

منحرف باشی از آن چیزی که بجز آمده است من الحق از حکم و امت و از آن
کبیره و عالیش تا کنی در آنچه کوشیده از امور یی که مخالفه شرع بدعت یا انکر خطاب او
امت او یعنی باید که هیچکس از امت تو پیروی نکند اهل کتاب را
ای مثلا و منحرف عما جاء ک و اولی آنست که صلة الاتباع باشد بدون تقدیر
لاشرعة لکل جعلنا منکم مرکز دهی را از شما که امت موحد
اردم شرعة و منهاجا شرع یعنی و راه روشن این کلام از باب تغلیب خطاب
و شریعة آن است که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج الکتاب شود بحذف تاء
شرعة یعنی راه روشن و منهاج یعنی طریق آسان و تشبیه دین بآن بجهت آنست که هر دو
امر بسلوک هر یک آن هر دو هر دو مفتاح معنی و آنچه است در دین ما خوذ از نصوص الهام آنرا و
صحیح یعنی از اصول مذهب که از امت نبی و موسی علیهما السلام اختلاف در احکام فروع است که هر
هست حلیة و حرمة و صحت و فساد و ضمان امر و یعنی از برای هر یک ازین امة طائفه شرعی و احکام
و حلال و حرام معین موده ان لیبلوکم بانکه شعبد تم بشرایع متقدمه و لو شاء الله و
لو امسح خدای جعلکم امة واحدة بعد میدانید شما ایک امت و متفق بر یک ملة و متحد
احکام حلال و حرام بدون اختلاف در فروع و اصول لو شاء محذوف است و جواب آن دال است بر آن
و لکن لیبلوکم که و لیکن نزد شما مختلف شما بعضی بر بعض
و بعضی را مطیع از عاصی منعم نموده یعنی طاعت و عبادت را مستحق می گرداند و عاصیان میکند بانکه
امتحان شرایع مختلفه است آیا هست و گرداند ارحق منحرف شده تصدیق باد نمی کند و چون حال
این سان است فاستبقوا الخیرات پس شتابید و مبادرت کنید بسوی خیرات که اتباع شرایع
الهیه است. استباق امر بمک عامه الی الله بسوی خدا نخواهد و مرجعکم جمیعا بازگشت همه شما
استباق بسوی که متضمن تعلیل امر است باستباق و وعد و وعید برای مبادرت و تحضرن فینبئکم
پس جزا دهد شما را در وقت جزا دادن بما کنتم فیه تختلفون بانچه بودید در آن که خلاف
میکنید از امور دین و شریعت یعنی بر یک از حق و مبطل و کامل و مضمر را جزا خواهد داد و این امر
بر وجوب مبادرت بر افعال خیر دلالت میکند است بر واجبات و آنچه میکنید که بعضی از شما
حمل آن بر تسهیل نمایند کند و آن احکم بینهم بانکه حکم کنی میان

وفرستاده اند لوجه است و الذین امنوا آنکسانی که ایمان آورده اند الذین یقیمون الصلوة
صفت الذین امنوا است چه این جا ماضی است یعنی و مدحی که پیامبر ارزانی داشت با شرائط
ارکان و یؤتون الزکوة و می دهند زکوة را و هم راکعون حال انکه ایشان رکوع کنندگانند
در نماز بدانکه صاحب تفسیر مجاوی و غیره مفسران اهل سنت و اهل شیعه برانند که آیه کریمه در شان
علی ابن ابی طالب نزول اجلال یافته و شیعه از این استدلال کرده اند بر انکه امامت حق خاصه
اولیا و خلافت منصب علی مرتضی است بدانکه ولی در این آیه بمعنی متصرف در امور مسلمانان
و اولی و احق است در تصاریف خلقان و چون چنین باشد پس لازم آید که ولایت انکسی
ثابت بود که او در رکوع تصدق نموده باشد نه دیگری و این وصف را او متحقق نباشد نه دیگری
کلمه انما از برای حصر است چنانچه در صناعت لغوه مذکور و مسطور است و باتفاق شیعه و اهل سنت تصدق
حالت رکوع از غیر او ثابت و واقع نشده و اخبار شیعه و تفاسیر بانمعنی تصریح نموده اند
و این جمله بر این دلالت کرده که متصدق در این وصف علی ابن ابی طالب است نه دیگری اگر گویند
که ولی در این آیه بمعنی ناصر و محب باشد چنانکه در آیه کریمه والله ولی المومنین واقع شده است استدلال
امامیه از این آیه متمشی نشود امامیه در جواب گفته اند که این سوالیست ناپسندیده و مغالطیست نا اندیشیده
زیرا که در علوم عربیه مقرر شده که کلمه انما برای حصر است و معنی این ترکیب چنین شود که نامه و محب تنها
هست نه غیر او بدلالت عقلیه و نقلیه چنانکه در رکوع تصدق نموده اند انمعنی صحیح است و چگونه این
معنی ثابت نباشد حال انکه ناصر و محب مومنان منحصر در این سه کس است زیرا که مومنان بعضی محب
و یار بعضی اند چنانکه خدا تعالی از بعض خبر داده است در آیه کریمه والمومنین والمومنات بعضهم اولیاء
بعض یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر پس اگر انمعنی را داشته باشد هر اینه اختلال در حصر لازم
آید و چون ولی در این آیه مذکوره بمعنی اولی بتصرف و احق بتصاریف مسلمین باشد پس باید که
آن شخص ثالث اولی بتصرف بود در امور ایشان و وجه استدلال شیعه باین آیه شریفه بر امامت
علی و اولیا تمام شود و منع بر دلیل وارد نباشد از انس ابن مالک مرویست که من روزی در
خدمت مصطفی صلعم بودم که آن حضرت از حجره طاهره بیرون رفت و متوجه مسجد شد و چون
در مسجد در آمد دید که علی ابن ابی طالب در نماز است پس در انحال سایلی بتضرع تمام سوال کرد
هیچ کس وی را عطائی نکرد و چون آواز آن سایل باین کیفیت بگوش سلطان رسالت رسید
و او را بحال آن نماز گزار عجب افتاد علی المومنین از برای سائل بسجده در خاک

باجماعیتی که روی بود و ندکه بسوخت ذلک این استهزا ایشان باذان و نماز ایشان بسبب آنست
که ایشان قومی اند لا یعقلون که وحی اند تعقل نمیکنند که در این استهزا که بر این استهزا چه عقوبت
بایشان خواهد رسید و روایت است که چون کفار چون بانگ نماز شنیدند گفتند ای محمد این چه بدعت است
که تو وضع کرده اگر خیری در این بودی انبیای سابق تو بر این اقدام مینمودند این چه آواز قبیح و نا خوش است
حق تعالی جواب ایشان این آیه نازل ساخت که من احسن قولا ممن دعا الی الله الآیه و سبب
نزول بانگ نماز این بود که وقت نماز بعضی صحابه میدانستند از اکثر آن بود که بعضی از ایشان بمسجد
می آمدند و رسول در اثنای نماز می بود و با نماز نامه کرده و آنحضرت هنوز بامر نشده بود بر بانگ نماز
بعضی با رسول الله علامتی وضع کن که با آن بدانیم که وقت نماز است فرمود که بانگ کرده شود
که بعضی گفتند که رایتی برپا کنند چون بدان اعلام کنند و بعضی گفتند که آتشی
برافروزند چون بدان اعلام کنند بعضی دیگر گفتند که بعلامت یهود بوق بر آرند بعضی دیگر گفتند
که ناقوس باید کرد رسول
فرمود که این از آن ایشان است قرار این دادند که ناقوس بزنند عبد الله بن زید گفت در خواب
شب دوشنبه را بچشم دیدم که کسی ناقوس در دست گرفته گفتم این ناقوس را میفروشی
گفت این را چه خواهی کرد گفتم بانگ نماز بآن گفت ترا چیزی دهم بهتر از این گفتم آری
گفت این کلمات بگو الله اکبر الله اکبر تا آخر بانگ نماز گفت پس اندکی درنگ کرد و رسول را ازین
خواب خبر کرد گفت این رؤیا حق است بلال را طلب فرمود او را بآن تعلیم نمود و
بلال بانگ نماز گفت بعد از آن عمر رضی الله عنه آمد گفت من این را در خواب دیدم و اگر این خبر صحیح باشد رسول
بر خواست و فرمود که حمد مر خدا را که وحی بر دل تو فرستاد و کرنا ابتدای آن اندوهی بوده
است که جمعی از یهود از حضرت رسالت پناه پرسیدند که تو بکدام پیغمبران ایمان داری
حضرت فرمود که آمنا بالله و ما انزل الینا و انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق الی آخر الآیه چون نام
عیسی بر زبان رسید انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدا که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما دینی و کمتر بهره تر از دنیا
و آخرت از شما آمد که قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب مراد یهود اند هل تنقمون منا الا
بسبب آنکه بدو انکار می کنید از ما استفهام برای انکار است و نفی یعنی انکار یعنی از ما انکار و عیب نمیکنید
الا ایمانا بآنچه ما ایمان آورده ایم بالله تعالی و بما انزل الینا و انچه بر ما فرستاده اند یعنی قرآن
و ما انزل من قبل و انچه فرستاده شد پیش از ما چون توریت و انجیل و سایر کتب و ان اکثرکم
فاسقون عطف است بر ما سابق یعنی که برای آنکه بیشتر شما فاسقید این مستثنی لازم دوامر بدی که آن مخالفت

میکنند در تحصیل خواهیا در کفتن دروغ و الحد و ان و در ظلم بانجا و زانجا در معاص کوشند عدد و ان ایشان
که جزان بدیکری رسد و اکلهم السحت و در خوردن ایشان رشوت و ربوا را تخصیص بذکر جهت مبالغت
لبئس ما کانوا یعملون هر اینه بدجیزیست که ایشان می کنند لولا ینهیهم الربانیون چرا نهی نکنند
ایشان را علماء ربانی و الاحبار و زاهدان عن قولهم الاثم از کفتن ایشان دروغ را و اکلهم
السحت و خوردن ایشان رشوت را لبئس ما کانوا یصنعون بدجیزیست که ایشان می سازند
بدجهتیست و نهی و منع ایشان نمی بردارندان تخصیص علماست بر نهی رؤسا از امور مذکوره چه لولا
بکاره و معلم ناصح نباشد مفید نوبیست و چون بستقبال داخل شود مفید تخصیص از حضرت رسالت پناه
رسالت ست که مسیح و نهی سیاست تا بر قومی بگذرد و ایشان مشغول معصیتی باشند او منع و نهی ایشان
ایشان نکند و بکیفر تو دیع حق تعالی معذب بر او فرستد حاصل که در انه دلالت ست در انکه تارک نهی
بر منکر مثل فاعل منکر است و منخصص این که واجب است امر معروف و نهی از منکر آورده اند که پیش از هجرت
حضرت رسالت پناه صلعم مردی از اهل کتاب روزی بر ایشان گذشت و دید که جمعی از یهود بر کنار
جوی نشسته اند و تورات می خوانند و بر ضعف عقل و رقاهیت می کذرانیدند چون آنحضرت
را بدین صفت دید ایشان را بکار عظیم آمد حق تعالی برکت از مال ایشان برداشت
و اسباب معیشت ایشان منقطع کردانید بازمان اسخیان یهود بکدیکر کفتند از انجمله خاص بن غازورا
کفت یا ابا السلعلة یهود بکدیکر او شدند و بر این قول و مال راضی کشتند چنانکه حق تعالی خبر میدهد
و قالت الیهود ید الله مغلولة کفتند یهود ان دست خدا بسته ست یعنی دانست که خدا بخیل
و ممسک است و روزی بر ایشان تنک می سازد و کویند معنی آنست که خدا فقیر و درویش ست کقوله سمع الله
قول الذین قالوا ان الله فقیر و نحن اغنیاء حق تعالی فرمود که غلت ایدیهم بسته باد دستهای
ایشان از خیر نا بسته ذلیل و خوار و فقیر و عاجز باشند معنی آنست که دستهای ایشان را مغلول سازند
بکردن بعلهای آهنین در دنیا مانند اسیران و بازنجیرهای آتشین در آخرة و لعنوا بما قالوا و لعنت
کردن ایشان باد ما چه کفتند مر او را این دعا خذلان ست و بیزاری شدند از رحمت الهی بکفتن آن سخن
و اهی بل یداه مبسوطتان بلکه هر دو دست قدرت خدای یعنی جود او وافر و کرم او وافی ست لتمه
بدجهت مبالغه ست در رد سخن ایشان در نفی بخل در بنابع آورده که اطلاق یدین و بدو وجه و سمع و بطشه
بر خدا از جهت بهاست بدان ست و منش به را بظاهر تفسیر نباید کرد بلکه معنی او بر ما موافق حکم او با بد نمود
آیه دلیل ست بر انکه اعطای او اکثر من ان یحصی یتفق کیف یشاء روزی می دهد چنانکه میخواهد یعنی بر وفق
مشیت و مقتضای حکمت بدان جمله فعلیه حال باشد از ضمیر مجهوله فصل بینها بجمله

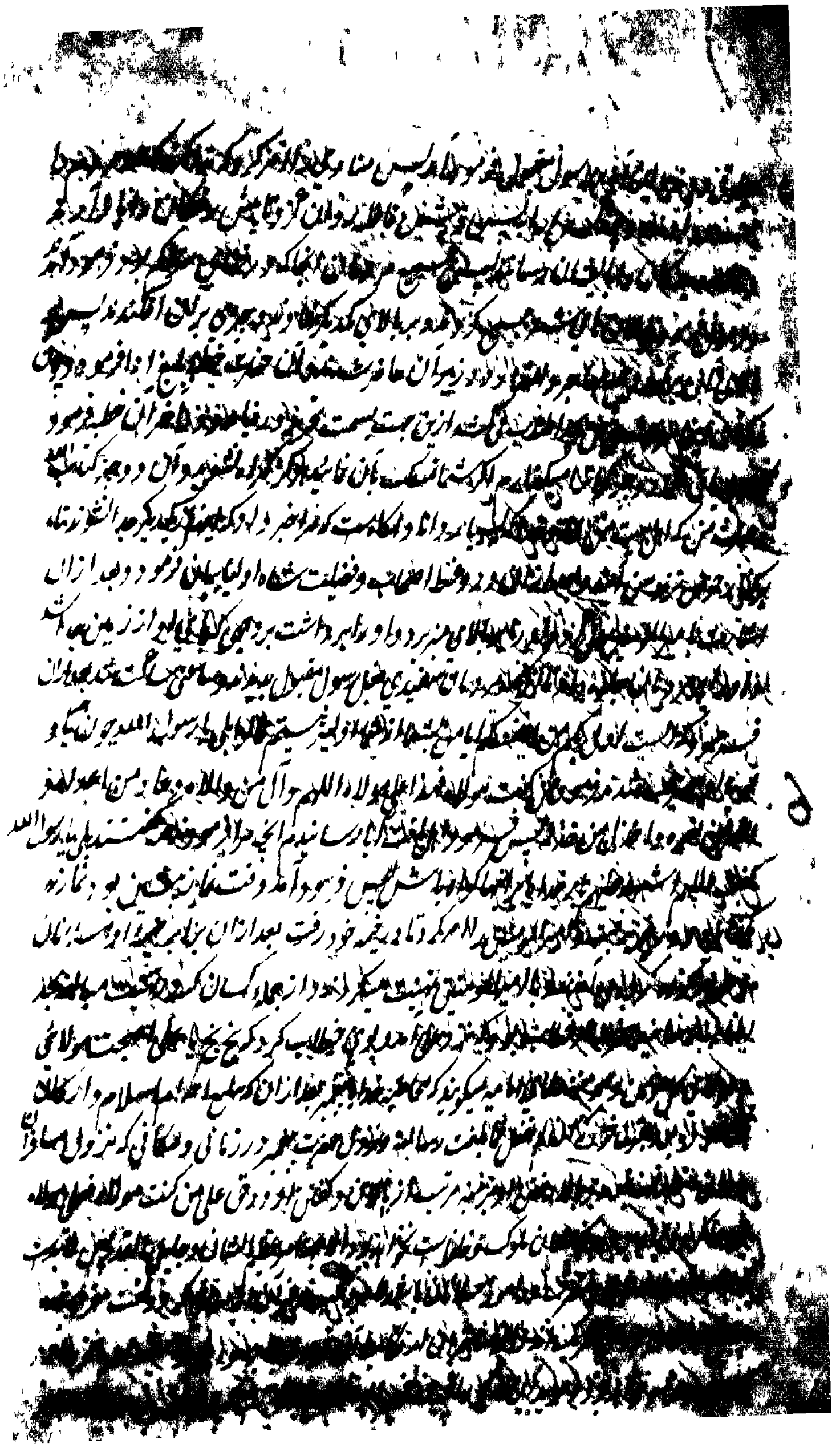

مشهور کرد یا حارث بن نعمان فهری بجناب رسالتمآب آمد و گفت یا محمد ما را گفتی که شهادت
دهیم بوحدانیت و رسالت تو و ما قبول کردیم و بجا آوردیم از ما قبول کردی و گفتی که
بر هر یک از ما نماز پنج وقت واجب است و قبول کردیم و گفتی که زکوة واجب است
بر اموال ما و قبول کردیم و گفتی که حج واجب است بر ما و قبول کردیم و گفتی که
روزه واجب است بر ما و قبول کردیم و گفتی که جهاد واجب است بر ما و قبول کردیم
از ما راضی نشدی و این عمت را بر ما آخر سانحتی و گفتی که هر که مولای او منم
علی مولای او است و این از تست یا از خدا حضرت فرمود سوگند بخدا که
خدائی که بجز او خدائی نیست که این بفرمان خدا کردم و گفتم حارث که این بشنید پشت کرد و بجانب
راحله خود رو نهاد و در راه میگفت بار خدایا اگر آنچه محمد میگوید حق است و از نزد تست بر ما از
آسمان سنگ ببار یا ما را عذابی الیم بیار همنوز ناقه بود که سنگی از آسمان بر سر
او آمد و او را بکشت و خدای تعالی این آیه فرستاد سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له
دافع که اشاره بحارث و قول او و واقعه عذاب او نمود و نیز برای ساختن
حدیث غدیر بمعنی دوستی و نصرت و مددان که بعضی از متأخرین اهل سنت از روی عصبیت
بر آن تعلل میکنند و میگویند منظور جمیع صحابه بود که همه را اهل ایمان بود و مدح و ثنا بدو
حاصل و فضائل مبهمه و مدایح منتسبه از اماست بحدیث غدیر ایراد نموده و گفته که چون حضرت رسالت
خلافت علی را نصب فرمود بمعنی که بتعریف و اعلام منزلت او در میان جمهور اصحاب میکرد
و او را بفضائل و کمالات خاص میستود تا بدین سبب در دل منافقان کاری دزدیده کند چون این کار نزد شیعه ثابت
است بدین که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک نازل شد و حضرت بوجوب تبلیغ امر نمود و چون در واقعه غدیر دیگر
باره آن حضرت بر منبر رفت و بعضی از حاضران شهادت میدهند که آن حضرت بر این توجه غریب ظاهر شد که قول شیعه
باطل است زیرا که اگر چنین بودی آیه یا ایها الرسول نازل نشدی و ظهور حدیث غدیر در خلافت حضرت امیر گفته ممنوع
چه بر تقدیر آنکه حدیث متواتر و مفید یقین باشد نمی تواند بود که از تتبع احادیث دور و از حلیه عقل
و انصاف مهجور نباشد و آنچه گفته که تقریر امامت آن حضرت در اثنای سفر بالای جبال منبر مثال
نصب امامت چه وجه دارد جواب آن است که آن معنی بالبداهة بانصاف که این اعتراض را اول باخدا بتعالی
باید و گوید که در شب تاریک که باد و باران برخاسته که بسیاری غریب در بیابان از درختی گوید
که انی انا الله چنانکه این کاری دزدیده کند بی آنکه تمام عالم حاضر باشند معنی ندارد و همچنین اگر
نصب نکذاشته و بدان حکم و سایر قریش را معلوم ایکاشته محمد را بر کبری و بکوه حری بری
یا او را از کونی چنانکه کاری دزدیده کند وجهی ندارد و اگر تقریر رسالت موسوی نصب وصی
بیابان و تقریر نبوت مصطفوی در غدیر خم بیان نبوت این آن نمیکند تقریر در بیابان

بر بالای جنان نقصان اطلاعت او نکنند اما این چنین کنند که نام علی نیز تصریح کرده بنویسند کما و بعد از صلی امامت
قامت زاد ران شبه نماند جواب آن میگویند که عجب است که ان متشی باخدا تعالی منازعت نمیکنند
که این سخن گفتست که مسلمانان را بسبیل اطلاق و اجمال میگوئی اقیموا الصلوٰة و مصرح نمیگوئی که فریضه چند است و چنین
چند و چنین وقت نمیکنی و در قرآن آنچنان نمی بینی که چند رکعت و در سفر و حضر چگونه بجا آرند بلکه مبهم میگوئی اقیموا الصلوٰة
و راتی و اجتها و با ما افکنی تا هفتاد و سه قول مختلف پدید آمد و همچنین در باقی احکام شریعت پس اگر دین
سمعیات اجمال و اهمال روا است مسئله امامت خود عقلی است اگر نام تصریح نباشد نقصانی از ان بدین نرسد
چه در عقل عقلا مرکوز است که امامی باید که جانب الخطا نباشد و از ابن عباس روایت است که جمعی یهود نزد
پیغمبر آمدند و گفتند یا محمد تو نبوت ایمان داری که کتاب خداست و برحق و گفت تو با ما متفق در این
و ما با تو نمتفقیم در انکه قرآن حق باشد و از نزد یک خدا آمده باشد و تو ما را با نکه متفقیم با نکذار
آیه آمد که قل یا اهل الکتاب بگوای اهل کتاب لستم علی شیء یعنی نیستید شما بچیزی معتد به که دین صحیح
حتی تقیموا التورٰة و الانجیل تا وقتی که اقامت کنید احکام توریت و انجیل یعنی انچه در
این هر دو کتاب حق تعالی شما را از آن نموده ان ایمان آوردن است بمحمد و بما انزل الیکم
و انچه فرستاده بسوی شما از امر و نهی یعنی تا وقتی که بیاورید امر و نهی انچه فرستاده شما من ربکم
که از پروردگار شما یعنی قرآن پس مراد از اقامت ایمان آوردن است و از انزال بسوی شما
چه کتب الهیه با آمدن پیغامبران آوردن بانکسی که معجزه تصدیق او نماید و ناطق شود بوجوب طاعت او
و لیکن اکثر ایشان همچنین زیادتی کنند بسیاری را ازایشان یعنی از یهود و ترسا و بما انزل
الیک من ربک و انچه منزل شده بسوی تو از پروردگار تو یعنی استماع قرآن چون افزایدایشان را
طغیانا و کفرا از سرکشی و ناامیدی و استادن در طغیان و کفر ایشان بر سبیل تجویز است و حقیقت
فاعل کفر و طغیان ایشانند و چون حال اهل کتاب بر این منوال است فلا تاسف علی القوم الکافرین بر گروه کافران بجهت زیادتی طغیان و کفر ایشان چه خدای تعالی
می نماید و بتعبیر می رساند و هدایت نمیکند پس تو غمناک و اندوه مخور خاطر فیض مقاطر خود را و مده حاصل که آیه
مبنای تسلیه حضرت رسالت پناهیست که دل فیض منزل با ایمان ایشان بسنه بود و چون ایمان نیاوردند
دل تنگ شد حق تعالی فرمود در حق او که ایشان مستحق عقاب و عذاب اند بسبب کفر و طغیان خود ازان
نخواهند رهید و بمقام نجات نخواهند رسید کما قال ان الذین امنوا ابدرستی که انانکه ایمان آوردند بزبان و الذین
هادوا و انانکه دین یهود گرفتند و الصابئون و النصاریٰ ترسایان و صابیان و ترسایان نیز بحسب

من آمن ... هر که ایمان آرد از ایشان بدل صاف و نیت خالص بالله والیوم الآخر یعنی بعد
بازپسین ... و عمل صالحا و بکند کارهای پسندیده فلا خوف علیهم پس نیست هیچ خوفی و ترسی جهت ایشان
از عقاب و عذاب ولا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب یعنی
این آیه در سورة البقرة کذلک والصابئون مرفوع است بر ابتدائیت و خبر آن محذوف است و تقدیر
آنست ان الذین امنوا الذین هادوا والصابئون کذلک و قوله من امن آه مرفوع بابتدائیت
و خبر آن قوله فلا خوف آه و این جمله خبر آن است و یا خبر مبتدا چنانکه گذشت راجع بمحذوف است ای
امن منهم پس در نفسه کفر و عناد ایشان می فرماید لقد اخذنا ناهر اینه ما فرا گرفتیم یعنی از زبان انبیا
میثاق بنی اسرائیل پیمان فرزندان یعقوب را در توحید و ایمان بمحمد اگرچه اخذ میثاق بر ایشان
بود اما چونکه ایشان نبودند عارف بودند بایں و بصحت این معرف بودند پس این حجت باشد بر ایشان
و ارسلنا و فرستادیم الیهم رسلا بسوی ایشان بعضی از اول موسی و آخر ایشان عیسی
کلما جاءهم رسول هر گاه آمد بدیشان رسول بما لا تهوی انفسهم بآنچه نخواست و دوست
نداشته نفسهای ایشان بتکالیف شرعیه فریقا کذبوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و
محمد و فریقا یقتلون و گروهی بودند که می کشتند چون زکریا و یحیی راء این معطوف علیه
جواب شرط است و این جمله صفت رسلا است و راجع محذوف است ای رسول منهم و حسبوا و
پنداشتند بنی اسرائیل الا تکون فتنة آنکه نیافت شد بلائی و محنتی یعنی عذاب الیم را بقتل
تکذیب انبیا فعموا پس کور شدند ایشان از دیدن دین حق و دلایل آن مانند کوری که راه
مقصد نبرد و صموا و کر شدند از استماع سخن راست چه بر عبادت عجل راسخ شدند و سخن هارون
را نشنیدند ثم تاب الله علیهم پس توبه کردند یعنی از ایشان حق تعالی توبه ایشان را قبول فرمود
ثم عموا و صموا بعد از ان کور و کر شدند کثیر منهم بسیاری از فرزندان ایشان باکار
عیسی و محمد که چون توبه کردند حق تعالی عذاب را از ایشان برداشت و بعد از ان بگذشتند
طغیان خود رجوع کردند و الله بصیر خدا بینا است بما یعملون بآنچه میکنند مناسب آن
پاداش بایشان خواهد رسانید بعد از ان بیان حال نصاری میکند بقوله لقد کفر الذین
بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و لی بصیرتها گفتند ان الله هو المسیح
ابن مریم بدرستی که خدا است ابن مریم و قال المسیح و گفت مسیح که یا بنی اسرائیل اعبدوا
ای بنی اسرائیل پرستید خدای را ربی و ربکم که پروردگار من و آفریدگار شما بعد از ان بدانچه

تعلیل فرمود کہ انہ من یشرک باللہ بدرستی کہ ہر کہ شرک آرد بخدا تعالی فقد حرم اللہ علیہ الجنۃ
پس بتحقیق کہ خدای حرام کرد بر آنکہ آن بہشت را چہ بہشت دار موحدین ست نہ سرای کافرین و جای
ملحدین و مأواہ النار و جای او در دوزخ ست و کما للظالمین من انصار ہیچ یاری دہندگان در دفع عذاب از ایشان این کلام محتمل ست
کہ از تتمۂ کلام عیسی باشد یا انکہ الزام حق تعالی بجہۃ نسبہ بر انکہ ایشان قایل شدند جہت تعظیم و تکریم عیسی و تعجب
بحق تعالی و حال انکہ خدا معادی ایشان بود و باین کفتار و مخاصم ایشان در ان و شبہ در بیان آن حال ترسایان
می کوید لقد کفر الذین بدرستی کہ کافر شدند قالوا ان اللہ ثالث ثلثۃ کفتند کہ اللہ یکی از سہ الہ ست
این حکایت ست از قول نسطوریہ و ملکانیہ چہ ایشان قایل بودند بانکہ ثلثۃ یعنی الوہیۃ مشترکہ ست کہ اعتقاد
میان خدا و عیسی و مریم کہ ہر یک از ین ہا الہی اند و اللہ یکی از ین سہ ست و قول اول از یعقوبیہ ست
کہ اعتقاد دارند کہ اللہ نیست مگر عیسی بن مریم چہ معتقد ایشان آنست کہ اول حلولی سہ بود در
نصاری میکویند کہ اللہ یکی از سہ الہہ ست و ما من اللہ الا اللہ واحد الا نیست در وجود ذاتی واجب
کہ مستحق عبادت ست از جہتکہ معبود جمیع موجودات ست الا اللہ واحد یکتا خدای تعالی کہ موصوف
بوحدانیت و متعالی از تعدد شرکت و مثل مزیدہ برای استغراق ست و ان لم ینتہوا و اکر باز
نہ ایستند این قوم مما یقولون از انچہ میکویند و توحید قایل نشوند لیمسن الذین کفروا ہ ایہ بر
زمانرا کہ کافر شدند منہم از ترسایان عذاب الیم عذابی دردناک شدید از ان مشقت
میشود و لہذا در عقب آن میفرماید افلا یتوبون ایا رجوع نمی کنند الی اللہ بطاعت خدا کہ آن انتہای
ازین عقاید باطلہ باقوال زایغہ و یستغفرونہ و امرزش نمیجویند باعتقاد توحید و تبری از اتخاذ
حلول بعد از انکہ بر توحید و تهدید بر اشراک می فرماید و اللہ غفور و خدای امرزکار ست تا بیان را
بر حیم مہربان بر مستغفران و فرق میان توبہ و استغفار آنست کہ استغفار طلب مغفرت ست بدعا یا
بفعل یا غیر آن از طاعت و توبہ ترک بر معصیت بر انکہ ممثل آن عود ننمایند بعد از ان رد قول ایشان کرده
بر طریق احتجاج بجواب ایشان فرمود ما المسیح ابن مریم الا رسول مسیح کہ پسر مریم ست الا رسولی ست بعنی عبدی کہ ایشان
او را خدا میکویند الا رسولی مکر فرستاده از خدای قد خلت من قبلہ الرسل بتحقیق کہ کذشتند
پیش از و فرستادکان خدای او را معجزات داده ست چنانچہ ایشان را نیز عطا کرده ست

گمراه گشتند یعنی ثابت شد بر ضلالت و گمراهی خود حتی سَوَاءَ السَّبِيلِ از راه راست که آئین اسلام است
بعد از بعثت پیغمبر به یکدیگر جهاد کردند و یا غی شدند که بعد ضلال اول اشارت است از ضلالت
ایشان از مقتضای عقل و نادانی اشارت است بضلالت ایشان از آنچه در شرع حضرت رسالت است
و یا ضلال اول انحراف است از جادهٔ شریعت نبوی و دوم از جنت و اما لعن الذین کفروا لعنت
کرده شدند مانند کافر شدند من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب یعنی جهودان علی لسان
داود بر زبان داود و هم از باقعه روایت کرده اند که صباح ایلیا چون عدد ایشان بهفتاد مرد رسید
ماهی گرفتند و داود هم به ایشان نگریست که اللهم العنهم چون این دعا کرد حق تعالی مسخ کرد ایشان را بوزینه
و عیسی ابن مریم و بر زبان عیسی هر که اصحاب مائده را لعن کرد و خنازیر شدند ذلک بما
عصوا که مقتضی مسخ ایشان شد بما حصل و السبب آن بود که نافرمانی کردند و کانوا یعتدون
بودند که از حد در می گذشتند از آنچه حق تعالی بر ایشان حرام کرده بود و هم عبودیت را نمی
بهدف تیر لعن گرفتار شدند و بصفت کوفته شدند و نیز لعن یعنی داود و عیسی علیهما السلام
ابهامیت باکه یعنی امت ایشان را از انبیا منولد شدند یعنی بسبب معصیت حق تعالی ما زمود
که عصیان و طغیان موجب حقوبت است و اگرچه فاعل آن از جمله مولدین نباشد از بهاست که در
حدیث قدسی وارد شده که خافت الجنة لمن اطاعنی ولو کان عبدا حبشیا و خلقت النار لمن
عصانی ولو کان سیدا قرشیا و مادر وله باحصنه مدرجة سبب ملعون شدن بنی اسرائیل
بزبان عیسی و داود عصیان و اعتدای ایشان بود از نهیات کانوا لا یتناهون بودند که نهی
نمی کردند بعضی از ایشان بعضی را عن منکر فعلوه از معاودت حاجت کردن آن و هم وا منکر
که منتهی و منه جزمی شدند از ایشان ما خود از قول عرب کنتاهی عن الامر و انتهیت عنه اذا امتنع لبئس
ما کانوا یفعلون هر آینه بخدائی که بدرجه است آنچه ایشان میکردند این تعجب است از فعل قبیح ایشان
موکد بقسم و در این تهدید عظیمت انذار اکنی منکر فرمانید اما حضرت رسالت و وحوه که آمر بمعروف
کنندو نهی از منکر و دست بنفیه را بکبید و او را بر حق دارند و نه از احوال اهل کتاب خبر میدهد
تبرا کتبهم یعنی تو بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد بتولون الذین کفروا و دوستی
می کنند با مشرکان چون کعب بن اشرف که بعد از غزوهٔ بدر بمکه رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان
تحریص کرد مثل لهم هر آینه بد چیزیست که از برای ایشان ساخته و ساده است برای ایشان انفسهم
آن روز فیما بینت بان ردکرده شوند ان سخط الله علیهم تا بکه خشم کرفته

جمع کردند و فرمود که جمیع خود و کودکان را کندنان و طعامهای طیب و خواب و سایر لذات را بر خود حرام
گردانند بدانید که شما را نهی فرمایم که مانند احصار ترسایان روزها روزه باشید بجهت دین من ترک
لهو و تحریم زنان نیست نه انکه صوم مهار افراکیرید و دران نشینید و با کسی اختلاط نکنید بدرستی که
امت من روزه ست و رهبانیت ایشان جهاد ست خدا را پرستید و با و شرک نیارید و حج
و عمره کنید و نماز بپادارید و زکوة بدهید و روزه ماه رمضان بدارید و انانکه پیش از شما بودند
بجهت تشدد بر خود هلاک شدند و بر خود سخت گرفتند و خدا بر ایشان سخت گرفت و انانکه
در صوامع و دیرها ماندند بقایای ایشانند و بعد از ان حق تعالی این آیه را نازل ساخت تا آنکه
ای کسانی که ایمان آورده اید حرام مکنید بر خود طیبات ما احل الله لکم یعنی
مکنید و امر بدله خدایی بر شما حلال گردانیده و لا تعتدوا و تجاوز مکنید از حد و امر الهی و ان جمله
که حرام ساخته شما را حلال گردانید و جایز ست که مراد از تحریم ما احل الله باشد یعنی در مکذرید بر
خود و خدایی که حرام کرده شما را حلال ساخته و واجب ست که مراد از تحریم ما احل الله باشد یعنی در مکذرید بر
خود و خدایی که حرام کرده شما را حلال ساخته ان الله بدرستی که خدای
لا یحب المعتدین دوست نمیدارد انانرا که از حد در گذرند و در گذرانند و آورده که آیه دلالت
میکند بر تحریم ما احل الله من الطیبات دوم انکه بیت ما سفه
از سایر این شریعت منسوخ باد از سبب این شریعت تناول طیبات و مستلذات محللة ست
سوم انا منعقدی شود عهد و یمین بر ترک مکروهی که فعل آن اولی تر باشد حق تعالی بعد از نهی
از این طریق اباحت امر فرمود ان را بقول ما احل الله لکم و کلوا مما رزقکم الله
و بیاید بیاله خدا روزی داد شما را حلالا طیبا روزی مباح و پاکیزه اگرچه
در بعضی حلال حلال ست بسبب آن بر وجه تاکید ست کما قال و کان الله موسی تکلیما پس حلال
مفعول مطلق باشد بغیر لفظ فعل از قبیل قعدت جلوسا و حق تعالی در موضع دیگر رزق را علی
اطلاقه و لکرده و مورد له مما رزقناهم ینفقون مصدق این ست که روزی مرادف حلال ست
و اتقوا الله و بترسید در تحریم ما احل الله الذی انتم به مؤمنون آنخدائی که شما بدو
گرویده کانید این استدعای تقوی بسبب یا طیب مطعومات محللة باطف وجوه و در آخر
آیه دلالت ست بر کراهت تحلی و تحشی و خروج از انچه حق تعالی بر انسان حلال و طیب گردانیده
بعایشه روایت کرده که رسول صلعم روزی بر سر طعام خوردنی و پاره از دست مبارک
نیز از این طعام بسیار دریغ نمی نزاویه البته کما نیابد کراهة

ورده اند که بعد از نزول این دو آیه اصحاب گفتند یا رسول الله ما مطیع فرمان تو ایم اما چگونه
ما سوگندهائیکه خورده ایم آنکه لا یؤاخذکم الله مواخذه نمیکند خدا شما را باللغو فی ایمانکم
به بیهوده در سوگند این است و قوله فی ایمانکم صله یواخذکم است یا صله لغو زیرا که لغو مصدر است
و یا حال فی ایمانکم بدانکه علما را در معنی یمین لغو اختلاف ست بعضی گفته اند که آن بمعنی عصیان است
و نزد بعضی آن عبارت ست از آنکه شخصی سوگند خورد بظن چنان و حال آنکه بخلاف آن باشد این
قول حنفی ست و نزد ابن عباس قول لا والله و بلا والله ست بقصد و عمد کلام بدون قصد و این قول
شافعی و اصحاب امامیه و نزد مالک لغو در ایمان سوگندیست بر ماضی یا حال صادق معنی آیه آنست
که خدا شما را بتعمد تاکید کلام از والله و بلا والله سوگند خوردن بدون ایمان قصد سوگند کننده مؤاخذ
شما را بآن معذب نسازد و کفارت لازم شما نکرداند ولکن یؤاخذکم و لیکن مواخذه میکند
یعنی معذب می سازد شما را بما عقدتم الایمان بآنچه بقصد سوگند شما را بدل آن بسته اید مثل قصد
آن کنید و بعد از آن حنث آن مانند و حانث شوید و حنث شما مخالفت باشد با آنچه حالف بدان سوگند
خورده آنرا نشود و کفاره لازم او نیاید فکفارته کفاره آن یعنی کفارت حنث و
شکستن آن اطعام عشرة مساکین اطعام ده درویش است بیکی از سه چیز که مذکور است یکی از آن
امامیه و شافعی و نصف صاع از گندم و صاع از خرما و جو مذهب حنفی ست و مقدار نظم و نسق
اهلیکم و میانه آنچه طعام میدهید اهل خود را یعنی اعلی آن اولی او ادنی او اوسط آن است باطعام
یعنی کفارت آن بوستن ده درویش است یکی را یک جامه او تحریر رقبة یا کفارت آن آزاد کردن
بنده البته و نه طاست در رقبه ایمان یا در رقبه کافر یا مسلمان و مسلم و صغیر و کبیر مطلق بر مقید
در کفارة قتل و نزد ابو حنیفه عتق کافر جایز ست امامیه و شافعی میگویند که این نظاست زیرا که کافر
بمثل آن منقاد نمی تواند شد فمن لم یجد فکفارته صیام ثلثة ایام هر که نیابد یعنی از کفارت آلات
ثلثة ایام پس کفارت او روزه داشتن سه روز ست بتفریق متتابع یا بجماع اصحاب امامیه و شافعی
ذلک انبکه مذکور شد کفارة ایمانکم کفاره سوگندان شما ست اذا حلفتم چون سوگند خورید
و بشکنید و احفظوا ایمانکم و نگاه دارید سوگند خود را از شکستن یا حنث سوگند خود مکنید یا
یعنی سوگند بخورید بهر امری که شما را مباح شود کذلک یبین الله لکم کفاره بدین بیان که
بیان می کند خدا برای شما احکام شرع خود را لعلکم تشکرون شاید که شما شکر کنید نعمت این تبیین و تعلیم را

رسانیدن رسولش یعنی خود تولی الشما بس شما را بس میشود و حاجت رسول نمی افتد
رسالت است از انشما برسانید و مرد لیست که چون آیه تحریم خمر نازل شد بعضی صحابه گفتند ما در رسالت
بعضی برادران ما که شهید باین خمر بودند و حالا بهشت مرکب [illegible] و ما باشد ما را آیا
لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا است بر آنانکه ایمان آوردند و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ عمل های شایسته
جُنَاحٌ گناه فِيمَا طَعِمُوا از آنچه خوردند إِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کردند از حرام
وَآمَنُوا و ثابت و بر زیده باشند بر ایمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و ثابت شده باشند بر عمل های
ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا پس ثابت و مستمر شده باشند بر تقوای خود ثُمَّ اتَّقَوْا پس ثابت شده باشند
بر پرهیزگاری از معاصی وَأَحْسَنُوا و نیکوئی کرده باشند و استغال نموده اند اعمال جمیله را مقابل حسنه
یا احسان بعمل آورده باشند غرض از تکرار مبالغه است بر رسوخ در ایمان و اتقان دوام و استمرار در
اعمال حسنه وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ خدا دوست میدارد نیکوکاران را و مراد بمحبت خدا بایشان
اعطای ثواب است و اکرام بمقابل آنان آورده اند که در عالم الحدیبیه چون مسلمانان محرم بودند و نکیب
صید می شدند جانوران شکاری در لشکرگاه ایشان غلبه کردند بمیان رخت و بارو خیمه ایشان در می
آمدند و ایشان بسبب احرام از حرمان شکار متالم بودند و این ابتلا بود از جانب تعالی بایشان و صحابه
نهی از آن و گویند که روزی حمزه نزد ابوالبشیر بن عمر آمد وی نیزه بدوی زد و او را کشت و مردمان بنو
اسلامیت کردند و نزد رسول آمد و صورت حال بموقف عرض رسانید حق تعالی این آیه فرستاد که یا
اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه کرویدگان لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ هر آینه می آزماید خدا شما را یعنی با شما
معامله آزمایندگان می کند بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ بچیزی از صید در وقت احرام شما تا ظاهر شود در عالمیان
که کدام از شما مرتکب صید می شود و کدام نه و در حکم الهی نبود و از آن مجتنب می کرد و تقلیل و تحقیر
در شیئی جهت آنست برانکه هیچ ابتلا مانند ابتلای ببذل نفس و اموال نیست پس هر که بر آن اقدام حقیر
نماید قدم نشود و چه سهل تر چیزی که اشد و اصعب است از آن ثبات قدم خواهد ورزید و قوله تَنَالُهُ
أَيْدِيكُمْ صفت شیئی یعنی چیزی قلیل حقیر از صید که میرسد بدان دست های شما وَرِمَاحُكُمْ و نیزه های
شما و این ابتلا برای آنست که لِيَعْلَمَ اللَّهُ تا بداند یعنی متمیز سازد خدای من یخافه انکس را
که از عقاب وی بترسد بجهت قوت ایمان از کسی که از عقاب او نمی ترسد بجهت ضعف ایمان
و ذکر علم نموده و اراده معلوم و ظهور آن فرموده و می تواند بود که مراد بعلم تعلق قدرت
باشد ای لیعلم اولیاءه و عباده المخلصین تا دوستان خدا عالم شوند یا کسی که از وی میترسند بالغیب

عفا الله در گذشت و عفو کرد "و اما عما سلف از آنچه گذشته است که صید میکرده در جاهلیت و یا آنچه قبل از تحریم بود و من عاد هر که باز گردد بمثل این علیه انتقم الله منه" پس انتقام کشد خدا ازو و این جواب مشروط است و تقدیر اینکه فینتقم الله منه و الله عزیز ذو انتقام خدا غالب است در حکم خود و انتقام خداوند انتقام بر کسی که اصراری کند در معصیت بدانکه در این مقام احکام متعدده است اول آنکه اختلاف است در صید مهی در حالت احرام نزد ما نهی هم صید است که اکول اللحم باشد این قول شافعی است و ابو حنیفه گفته که هر حیوانیست که وحشی باشد خواه ماکول اللحم باشد خواه نباشد و اصحاب امامیه گفته اند که صید حیوان محلل مطلقا حرام است اما در محرم حیوان است شبیه بخلاف و اینست و ذئب و ببر و فهد حرامست نه غیر آن دوم آنکه صید حرم بر هر محرم و غیر محرم حرام است احرام بحج باشد خواه انکه بحج و عمره خاص باشد بالجمله بحث عموم لفظ سیوم آنکه جزا صید و بحث در جمیع انواع اتلاف خواه عمدا باشد یا خطا یا بالنسیان خواه آنکه متلف آن ذاکر احرام خود باشد در حالت عمد یا نه چهارم آنکه نزد ابو حنیفه مراد بمماثلت قیمت است پس نزد او صید را قیمت باید کرد آنگاه قیمت او صرف هدی باید شد مخیر است میان آنکه اهدی کند نعم و میان آنکه بقیمت آن طعام خرید و بمساکین دهد یا صف صاع گندم بدهد یا از غیر گندم صاع و هر خواهد بعوض طعام هر مسکین یک روز روزه دارد و اصحاب امامیه نقیض صید می کنند بانچه او را مثل باشد از نعم چون نعامه که بدنه مثل اوست و حمار وحشی که بقر مثل اوست و ظبی که شبیه ماننده آنست پس مماثلت واجب است بانچه او را مثلی باشد و در این قسم انچه جزای آن معین است پس آن معین واجب است و غیر آن اگر معین نیست پس قیمت آن واجب است بحکم آنکه خلاف است در این که ابدال در اقسام ثلاثه بر تخییر است یا بترتیب ظاهر آیه جزا و برای تخییر موضوع شده باشد که انتقال بطعام جایز است الا بجبر از بدنه و شبه آن انتقال بصیام صحیح نیست مگر بجبر طعام ابو حنیفه و شافعی هر دو اول اند و بعضی از علماء امامیه بتخییر حکم کرده اند و بعضی بترتیب روایت است که چون امام رضا علیه التحیة و الثنا را زهر دادند مردمان زبان بملامت او گشودند در باره او جزاهای بد می گفتند خواست که تلافی آن کند پس بپسرش محمد تقی را در مدینه بیاورد و او را بمقام و اجلال و کرامت مزین بعقل و فضل و علم و ادب و حلم و بر مامون ظاهر شد رغبت کرد که دختر خود را باو دهد با انکه در صغر سن بود بنی عباس نزد مامون آمدند و گفتند ای امیر چگونه روا باشد که شرفی که در خانواده ما واقع شده بود [illegible] از دست می دهی گفت چگونه گفتند که عزم کرده که با پسر رضا سوا [illegible]

از نصاری بودند تجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولای عمر عاص بود با
ایشان همراه بود چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود
و امتعه بر صحیفه ثبت کرد و در میان رخوت مخفی ساخت مرض وی مستمر شد و امید نیافته
نیم وعدی را وصیت نمود که امتعه او را با اهل او رساند ایشان بعد از وفات او رخوت و امتعه
بجوزه تصرف در آوردند و آنای از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سصد مثقال نقره در آنجا
بود از میان امتعه او برداشتند و باقی بدو باز دادند و تسلیم اهل وی کردند و ورثه بدیل آنگاه
صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت بود یافتند چون ایامی مذکور و رخوت یافت
نشد رجوع بنمیم و عدی نمودند و ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلای حضرت مصطفی
آوردند این آیه نازل شد یا أیها الذین آمنوا إذا حضر أحدکم الموت حین الوصیة اثنان ذوا
شهادة بینکم الآیه وصیت در میان شاهد و بعضا وی گفته که این مبدا است که خبر آن
محذوف است در تقدیر فیما امرتم شهادة بینکم یعنی بر شما است گواهی و اضافه شهادت
بطرف بر سبیل اتساع و قوله اذا حضر ظرف شهادت یعنی گواهی در وقتی که حاضر شود
و وضع اذا در موضع لما موقوف علی اتمام امر کرد چون مشرف بر موت شود و علامت
مرگ بر او ظاهر گردد باید که گواه گیرد حتی الوصیة بنکاه وصیت او این بدان اذا است
و در ابدال او تنبیه است بر آنکه بعضی از وصیت که تهاون کنند در وصیت وی نواند بود
و قوله حین حضر بدل شد یعنی حاضر شود موت در وقت وصیت اثنان فاعل فعل محذوف است
اثنان شهدا ان و فایده تبیین تعداد ایشان تقریر حکم است در نفس دو بار که آن اجمال و
تفصیلی است که لفظ ادای شهادت حاصل و می تواند بود که شهادت بینکم مبتدا باشد
و اثنان خبر آن بر حذف مضاف ای شهادة اثنین یعنی شهادت در میان شما متهادت
دو کس است ذوا عدل منکم که خداوندان عدل و انصاف باشند از شما یعنی از مسلمانان
یا از اقارب شما و اذا قوله اکنت او آخران عطف است بر اثنان یعنی دو تن من غیرکم
از غیر شما یعنی از جانب شما یا از اهل ذمه و گوید مراد آن جانب است که مسلمانان باشند و
اول اصح و اشهر است و نزد بعضی آنست که این منسوخ است چه متهادت اهل ذمه بر مسلمانان با
مسموع نیست باجماع حاصل که دو تن عدل از مسلمانان گواه گیرند اگر هنگام سفر باشد و موت در
که غیر از اهل اسلام باشند گواه گیرند ان انتم اگر باشید ضربتم فی الارض که مسافرت کنید در زمین

فاصابتكم بسبب مصيبة الموت منصب مرگ يعنى نزديك شويد بمرگ جواب شرط محذوف ست كه
مدلول عليه واخرجان من غير كم ست ان شرط وجواب معترضه ست وفايده ان دلالت بر انكه سزاوار آنست
كه دو كس از شما گواه شوند اگر متعذر باشد همچنانكه در سفر نيز اغير متماو قوله تحبسونهما صفت اخران ست
يعنى نگاه داريد دو تن ديگر از غير شما كه بار ارند انا را من بعد الصلوة از پس نماز ديگر از ايمان
عزم حرونيست كه اهل حجاز بعد از نماز عصر سوگند مى دادند بجهت اجماع ايشان در ان وقت فيقسمان
بالله ب سوگند خورند بحداى اگر شك داشته باشند در ايشان يعنى اگر وارثى از
شما ايمن نباشد از خيانت شاهدين لا نشتري به ثمنا مقسم عليه ست وان اعتراض معترضه كه مفيد اختصاص
قسم بحال ارتياب وعموم سوگند ايشان ما شهد به ذوقربى اگر چه مقسم له خويش
آن مال نباشد يعنى براى طمع مالى ست سوگند دروغ نميخورد ولو كان ذا قربى اگر چه مقسم له خويش
باشد كه سوگند دروغ ما منكر ولا نكتم شهادة الله انا اذا لمن الاثمين يعنى بحداى ما را ما فاضت
ان وعوده انا اذا لمن الاثمين يعنى كه ما آن وقت گنهكاران باشيم فان عثر على انهما استحقا اثما
بود على انهما دروغ گفتند ان دو گواه استحقا اثما اى ظهر بعد كه سوگند ايشان خيانت ست
وسبب آن انهم سرقا او كذبا وگواه ما يقوم مقام قسم ايشان مقام قسم خود خيانت آن دو خائن
من الذين استحق آخران ايشان از ورثه اند كه ستم كرده شده اند از ايشان بدان خيانت
كه آن دو گواه روا داشتند بر اسلامست بجهت خيانت در مال موصى ايشان ست علم الاولیان
صفت الذين ست ويا بدل آن يعنى انا له مقدمه اند بر اجابت شهادت ايشان بدانكه حق تعالى بر احوال
بعضى مردم اولياى خود اند بر اداء شهادت ايشان در وصيت ذلك ادنى ان يأتوا بالشهادة على وجهها
يعنى اين نزديكتر است بآنكه گواهى دهند بر وجه حق واولى اند شهادت ايشان در وصيت
يخافوا ان ترد ايمان بعد ايمانهم يعنى بترسند كه ايمان خائنان محكوم ست ايمان اولياى ايشان
وبر هر تقدير آن دو گواه برخيانت فيقسمان بالله لشهادتنا احق من شهادتهما وما اعتدينا
هر آينه گواهى ما سزاوارتر است از گواهى آن دو تن كه قبل از ايشان گواهى داده اند واگر ما اعتدينا

[illegible] بیان نفع میکند بقولہ لهم جنات تجری من تحتها الانهار از زیر درخت آن باغ و قصر آن جوها که الکلیتی فیها و هم فیها خالدون که جاوید باشند در آن آبگ اهمیت این تاکید خلود است یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد نه باشد رضی الله عنهم خوشنود است خدا تعالی از ایشان بطاعت و اطاعت و رضوا عنه و خشنود باشند ایشان از خدا به نیل کرامت ذلک ان دخول جنان باحصول رضوان الفوز العظیم رستگاری بزرگ است بعد از ان تنبیه می کند بر کذب نصاری و دعوی ایشان در مسیح و ام او بقوله لله ملک خدا ایراست نه غیر او ملک السموات والارض بادشاهی آسمانها و زمینها و ما فیهن و آنچه در سموات و ارضین است و هو علی کل شئ قدیر و او بهمه چیز توانا بقدرتی که از ضعف و عجز منزه و مقدس است و من فیهن تکلف برای آنکه ما را اطلاق می کنند بر هر چه متناول جمیع احناس باشد پس او اولی باشد باراده عموم از من و توحید ارض بجهت تغلیب سموات بر کویند این آیه جواب سوال مقدر است که کلام سابق متضمن الست فانه قبل من یقولهم ذلک الفوز العظیم در جواب آن فرموده که الذی له ملک السموات والارض سورة الانعام مکی است بغیر از شش آیه و بقولی سه آیه من قوله که ان قال تعالوا تا آخر سه آیه و عدد ایات صد و شصت و پنج است بعد دکوفی و صد و شصت و شش است بعدی و صد و شصت و هفت بعدد حجازی از ابی عبد الله رحمه مرویست که آن حضرت فرمود که هر که را با خدا حاجتی باشد و خواهد که آن بر آورده شود باید که چهار رکعت نماز بکذارد در فاتحة الکتاب و انعام و بعد از فراغ از قرات کوید یا کریم یا کریم یا کریم یا عظیم یا عظیم یا عظیم یا من هل شئی یا سمیع الدعاء یا من یغیر اللیالی و الایام ارحم ضعفی و فقری و فاقتی و مسکنتی یا من رحم الشیخ یعقوب حین رد علیه یوسف قرة عینیه یا من رحم ایوب بعد طول بلائه یا من رحم محمدا من البئیم و آواه و نفر علی جبابرة قریش و طواغیتها و اکفنی یا مغیث یا مغیث و این دعا را چند بار بخواند بحق آنخدائی که نفس من بید قدرت اوست که اکر بان نهج دعا کند و بعد از ان حق تعالی حوائج خود را بطلبد او سبحانه انرا بوعطا فرماید و خواص قرات این لا نعدد و لا نحصیست که ذکر انها بعد اطناب می کشد بنا بر ان بان بدو آیت اکتفا نمود و لیتم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله حمد و ستایش مر خدا را که و مرجع همه اشیا باحضرت اوست الذی آنخداوندی که بقدرت کامله خلق السموات والارض بیافرید و انشا کرد و الارض را بیافرید زمین را ابی اصل و مادة و جمع سموات بدون

ارض با انکه ارض مثل سموات است در عدد بحث آنست که طبقات سموات مختلفه بالذات و متعاینه
[illegible] حرکات اند تجلاف طبقات ارض که متحد بالذات و الصفات است و تقدیم آن بر ارض
بحث تقدیم آنست چه مرویست اسمانها را روز یکشنبه آفرید و زمین را روز دوشنبه و جعل
الظلمات و النور و پیدا کرد تاریکیها و روشنائیها را این اقوال رد قول مجوس است که گفته اند الله
خالق نور است شیطان آفریننده ظلمت پس حق سبحانه فرموده که نور و ظلمت هر دو آفریده من اند و نزد
اکثر مراد از ظلمت شب و روز است و گفته اند که آن جهل و علم است و نار و جنت و جمع ظلمات بجهة
کثرت اسباب آنست بخلاف نور که از جنس واحد است و تقدیم ظلمات بر نور جهت آنست که از فتاده
مرویست که حق تعالی اول ظلمات آفرید بعد از ان نور همچنانکه اول دوزخ آفرید بعد از ان بهشت بحث
آسمانها را خلق فرمود بعد از ان زمین ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ پس انانکه کافر شدند با پروردگار خود
یعدلون عدول میکنند از و بعبادت غیر او از اوثان و کهف ان کفران نعمت او می کنند بمحض
معنی آنست که حق تعالی خلق این اشیا کرده که بحس قادر بر خلق آن نیست و ما را اسباب نکوین
و تعیش این ن کرده اند پس حق آنست که بر ان کفران نکنند هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا
عنده و مدتی که نام برده شده و معین و مقرر کرده نزد یک اوست یعنی اجل قیامت که کسی علم بآن
ندارد و بعد از انقضای آن قیامت باشد پس اجل اول مابین خلق موت ست و ثانی مابین موت و بعث
و اجل همچنانکه اطلاق می کنند بآخر مدت و اطلاق آن بجمله مدت نیز کنند و اجل نکره ست تخصیص یافته
بصفت لهذا مستثنی شده از تقدیم خبر ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ پس متمادی می اورید در بعث یعنی
بعد از ان که ثابت شد که بدء خلق از وست پس شک نباید کرد که معاد خلق بدو است چه هر که قادر ست
بر خلق مواد و جمع آن و ابداع حیات در ان و ابقای آن تا وقت حلول اجل آن هر اینه اقدر خواهد بود
بر این مواد و احیای آن تا نگاه پس آیه اول توحیدست و ثانیه دلیل بعث بدانکه اجل نزد ما عبارت ست
از حلول موت خواه بدء بموت خود بمیرد یا به سببی مانند قتل و حرق و غیر ان و اختلاف ست در انکه
اگر بسبب قتل هلاک شد ی او زنده بماندی یا نی الغرض بعضی با دل رفته اند بعضی بنا و حق آنست
که در حق صاحبان موت هر دو حکمی ست همانکه در کتب کلامیه [illegible] هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ و اوست
خدا و ند معلوم و معبود در آسمانها و زمین ها و بهر را جهوی تعلق

وضمیر ست بالله والله خبر مبتدا وجار مجرور متعلق بنعم الله وکلام مقصور ست وخبر
حصر آنست که مستحق عبادت ست در سموات وارض او ست نه غیر او وحکیم ست نه لایعلم وسمیع
وعلیم کم وازین جمله خبر ثانی ست یعنی اوست خداوند مر خلق را اوست که در آسمانها وزمینها میداند
انچه اشکار شماست یعنی انچه در دل مخفی دارید وانچه بزبان می ارید در مجمع گفته که ضمیر هو ضمیر قصه ناشد
والله مبتدا ویعلم خبر آن یعنی شان وقصه این ست که او سبحانه میداند پوشیده وعلانیه شما را ویعلم
ماتکسبون ومیداند انچه میکنید از خیر وشر وشما را بآن جزا وسزا خواهد داد ویعلم که حق تعالی
فی فرماید که من میدانم انچه می کنید از عملی که سبب ترقی باشد مر درجات آسمانیه را موجب تنزل
بدرکات حیوانیه بعد ازان خبر می دهد از حال کفار بقوله ومَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ ونمی آید بایشان کافران
هیچ یعنی من آیات سماویه از ایات وحی بر وزکارایات آن که او دلالت بیّنه ست بر توحید ویا معجزات
ماديه تصدق رسول مقبول چون انشقاق قمر وانفلاق سنگ وانبجاس شجر ونسبح حصی در دست ویا نمی آید آیتی از
ایات قرانی یا ایات إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ مگر هستند از ان ایات اعراض کنندگان یعنی
قوان فعلی کذبوا بالحق لما جاءهم سبب تکذیب کردند بقرآن در حینکه بایشان آمد ومعنی اینکه
اعراض کردند از قرآن وتکذیب نمودند بان حال انکه ان اعظم ایات ست پس چگونه اعراض
نکنند از غیر آن فسَيَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بایشان یعنی غالب شود بر
ایشان أَنْبَاءُ ما كانوا به خبرهای انچه بودند ایشان بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند وبوقوع آن
نمیکردند بعد ازان تحذیر ایشان میکند بانچه بر امم سابقه واقع نازل شد وی فرماید
أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند وندانستند که مانفوت قهاریه کَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش
از ایشان مِنْ قَرْنٍ از گروه گذشتگان یعنی اهل زمان که در ان پیغمبر بود یا صاحب مناصب او
باشد وگویند قرن مدت اغلب اعمار مردمان که آن هفتاد سال ست وبعضی دیگر هشتاد
سال واصح آنست که قرن اهل هر عصری اند که در میان ایشان پیغمبری بوده باشد ویا نائب او اگرچه
علما باشند خواه انکه مدت قلیله باشد یا کثیره ومویدین ست قول پیغمبر که خیر کم قرنی ثم الذین یلونهم
الی قرنت ست پس معنی قرن افتران مردمان ست در عصری پس صفت اهل قرن می گیرد
مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ یعنی ایشان قرن گروهی که هلاک کردیم ایشان را که در زمین تمکن وقدرت
داده بودیم مانرا تمکین بسهولت در جمیع انواع تصرف ومی نمودند ما لم نمکن لکم انچنان تمکین را
ای بنی آدم وآن متنزل منازل ما عمر دهاند قوت تمام وسعت مال یا عدد بخدم وحشم

عرض آن

بسم الله

آخر کار تکذیب کنندگان یعنی کافران که امید در انکار ایشان نیست تعالی ایشان را هلاک کرده و
بعذاب استیصال تا امان اعتبار کنند و از کفر و طغیان باز ایستند و مقتضی آیه آنست که
سبب نظر نیست و علت آن فکانه فیل لیس والا جل النظر و لا نسیر و اسیر الغافلین قل بلوای
محمد یعنی بپرس از ایشان از روی تعجب لمن ما فی السموات والارض مرکر است انچه
در آسمانها و زمین هاست از روی خلق پس اگر جواب ندهند که مر خدایرا است حجة لازم ایشان
شود و اگر بر سبیل عناد و لجاج جواب ندهند قل لله بگو از روی تقریر که مر خدایرا است یعنی باتفاق
ما و شما مالک جهان خدایست نه غیر او از اصنام و جان که مستحق عبودیت آن باشند نه
ما سوای آن کتب نوشته است حق تعالی علی نفسه بر ذات خود یعنی التزام نموده خود
لازم گردانیده است از روی لطف و تفضل و احسان الرحمة رحمت را و آن همه نعمت عبادت
و از جمله آن هدایت الدست از معرفت خود و علم بتوحید خود و انزال کتب و ارسال رسل کفار بکفر و
عدم استعجال عذاب تا یکی که ایمان آرند و نیز از جمله رحمت است قبول توبه و عفو از معصیت
در احادیث آمده است که حق تعالی کتابی نوشت سر بسر حاویا فوت و لولوء و او سعها فلم
و مداد ها لی لا اله الا انا سبقت رحمتی غضبی سلمان رضی الله عنه روایت کرده که حق تعالی را
جزو رحمت است یک جزو آن در دنیا منبسط شده و همه موجودات از نتایج آن یک جزو است
و نبود و نه جزو در خزاین کرم خود نهاده چون روز قیامت رسد تمام جزو را با آن نود و نه
جزو ضم کند و بر همه کاران ببارد و آیت ان را بیارد و از همین لفاظ است که حق تعالی رحمت
را بر نفس خود لازم گردانیده برای امت محمد مصطفی صلعم با نیکه ایشان را تعجیل تعذیب نکند چنانچه
امم ماضیه را بلکه عذاب این امت را تاخیری میکند و اهمال ایشان می نماید و این همه لطف است
تا بحدی اهمال در آخر هم نباید و نا دیدگی بحضرت او رجوع کنند اگرچه متوقف بموت رسیده
باشند قوله لیجمعنکم الی یوم القیمة استیناف است و قسم برای وعید بر اشراک مشرکان و اغفال ایشان
نظر را در وقایعه امم سابقه بر اینه جمع میکند حق تعالی شما را در قبور و ایشان باشید الی
یوم القیمة تا روز رستخیز و شما را جمع میکند بر قبور قرنا بعد قرن تا روز قیامت که زمان
بعث منتهی است از قبور پس دران روز جزا دهد شما را بر انکه اگ و اغفال و گفته اند که
این بدل منصوب است از رحمة چه از جمله رحمت او بعث مردمان است و انه مم نموده ایشان را بر ایمان
پس معنی آنست که ای ایمان حق تعالی بر ذات خود نوشته که جمع کند در روز قیامت

لانکون نباشد فلانی را خواهد بکوشد یعنی کرمن فی تر سم ان عصیت ربی عذاب اگر عاصی شوم بامر
پیوردگار خود و نافرمانی او عذاب بزرگ روز قیامت مراد
شرط معتبر ضدست میانه فعل و مفعول به وجوب این محذوف جمله است بران متن
یصرف عنه هر که گردانیده شود عذاب از و و غیر حفص بصیغه معلوم میخواند یعنی هر که بگرداند خدا
عذاب را از و یعنی در ان روز هر که فقد رحمه یعنی بدرستی که بخشایش کرده است
حق تعالی او را یعنی عذاب دوزخ را نبشته و نعمه ابدی رسانیده و ذلک و این صرف
و یا بخشایش خدا الفوز المبین رستگاری هویداست بعد از ان بیان می کند معبودان اهل شرک
بر سبیل خبر و شر و نفع و ضر قادر نیستند ایشان را بر ان لهٔ انا ست ایشان مستحق عبودیت ماند
مانه انها و ان یمسسك الله بضر و اگر برساند حدا ترا بلیتی و سختی چون فقر و بیماری و نقد یت
یعنی اگر چنان کند که ضرر کند ترا فلا کاشف له بس هیچ بر دارنده نیست آن را الا هو مگر او یعنی
هیچکس قادر نیست بر کشف و منع آن مگر حق تعالی و ان یمسسك بخیر و اگر برساند بتو نیکی یعنی توانگری
نماید تو را خیر مس کند ترا بعد انکه جواب شرط نافی محذوف ای فلا راد لفضله و لا مانع له علی کل شئ قدیر
پس او بر همه چیز از بها و غیر آن توانا ست و حضرت الله بر خبریت کرتان منضم شده از معاویه و حمزه و حمزه و
کسائی بشنوند از ان ابن عباس مروایت کرده که کسری فارسی اسمی بلاذر در میان مصحف فرستاد
روزی انحضرت بر او سوار بود و مراردیف خود کرده بود در اثنای راه بمن فرمود که حفظ و نگاه دار تا او را نزد خود یابی و با خدا در ما ان را حاجت آشنائی کن تا در سختی با تو آشنائی کند
چون خواهی که چیزی طلبی از خدا طلب و چون طلب یاری کنی از و یاری طلب کن قلم رفته با نچه بودنی است
اگر جمله خلایق جهد کنند برای تو که چیزی نفرمیده اند از خیر و شر و خدای برای تو ننوشته باشد نتوانند
اگر توانی بصبر و یقین کار کنی چنین کن و الا صبر کن که در جهاد دل بر انچه تو از ناخوشی باشد خیر تست
بدانکه نصرت با صبر است و فرج با اندوه و دشواری با آسانی و راحت با نعمت و در پی
باتو نکوئی و هو القاهر فوق عباده اوست قهر کننده و غلبه نماینده فوق عبادهٔ بالای بندگان
خود و قهریت نه بمعنی ست بلکه غرض تصویر استعلا و غالبیت اوست بقدرت و قهر
بهمه مخلوقات و هو الحکیم اوست محکم کار در صنع و ایجاد و در تدبیر امور خود الخبیر
بحال کارها و احوال بندگان در مصالح امور ایشان در خیر و شر نفع و ضرر و سعادت و
شقاوت و قبول و رد معتبر است حکمت و غایت او نه تعدی بلکه همه بحکم عدل بود نه

بسفهاء قوت یکفتند ای محمد ما کسی را ندیدیم که ترا تصدیق کند جز از احبار یهود
و علمای نصاری بپرسیدیم که صفت این مرد در کتاب خود دیده اند گفتند آری یافتیم
بنامی که گواهی دهد بر صداقت تو بر حقیت کتاب تو حق تعالی فرمود که قل بگو ای محمد در
جواب ایشان که ای مشرکان چه چیز است اکبر شهادتی بزرگ تر از روی گواهی لفظ شیء
واقع میشود بر هر موجودی و در سورهٔ بقر تفصیل آن گذشته مذکور گردیده قل الله ثم
بالله ان که الله تعالی اکبر و اصدق است در شهادت شهیدا گواه است بینی و بینکم
میان من و شما یعنی او گواه در حقیت من در دعوی و ابطال آن شما در تکذیب این کلام را
بسبیل ابتدا و می تواند که الله متعهد جواب باشد زیرا که چون حق تعالی شهید است پس
شهادت او البته از جمیع شهادات خواهد بود و اوحی الی هذا القرآن و من وحی
کرده شده است این قرآن لانذرکم به تا بیم کنم شما را بقرآن و من بلغ عطف بر ضمیر مخاطبین
یعنی تا بیم کنم شما را ای اهل مکه و هر کس را که برسد به او قرآن از عرب و عجم و اسود و احمر و جن
و انس و یا انذار میکند شما را ای جماعتی که موجود بید و هر کرا که این قرآن او را برسد تا بروز
قیامت این دلیل است بر آنکه احکام قرآن شامل جماعتی است که معاصران آن حضرت بودند
و آنها که بعد از ایشان شدند و بعد از آن برسیل عموم و اینما میفرماید انکم لتشهدون
آیا شما بدرستی گواهی میدهید ان مع الله آلهة اخری خدایان دیگر که بتان
اند قل لا اشهد بگو من گواهی نمیدهم قل بگو بالکه گواهی میدهم که انما هو خبر این نیست که
و الله واحد خدا نیست یگانه و من بری ام بزیرا وجه گواهی میدهم که و انتنی بیزارم و بدرستی
من بیزارم مما تشرکون از آنچه شریک می آرید بوی از اصنام و غیر آن از اول سوره
تا اینجا احتجاج است بر مشرکان مر بعد از آن اغاز حدیث می کند با اهل کتاب و میفرماید که
الذین آتیناهم الکتاب آنانکه داده ایم ایشان را کتاب یعنی توریت و انجیل یعرفونه
که می شناسند رسول خدا را بصفتی که مذکور است در توریت و انجیل کما یعرفون
همچنانکه می شناسند ابناءهم پسران خود را بصفت و صفت ایشان از عرایب الخطاب معروف است
که از عهد آدم علیه السلام پسندیده اند که معرفت پسران بصفت که خدا ازان خبر میدهد که همچون معرفت
شناسایی است بر فرزندان و بوجه میتواند بود که این سلام بود که گفت که من محمد را بنبوت و صفتی
یافته ام نوشته ام نام او را خدم و یقین دانستم که بتقدیر خداست همچنانکه شما می شناسید

پیغمبر خود را در میان نیمه ان عرکفت خدای تو فیق توکرده که منی عبد الله تعالی صحت و صدقت
بعد از خال کردن با وجود تقریر الشان بصحت نبوت آنحضرت باعتراف آن نمی کنند عجب
دیدکه الذین خسروا انفسهم آنانکه زیانکار شدند در نفسهای خود از اهل کتاب وغیر آن
فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی آرند و اعتراف نمی نمایند بصدق محمد بجهت فرط عناد
وخبث باطن و جهالت متقین اند در نفس که محمد آن پیغمبر است که نعت وصفت او در توریت و انجیل
مسطور است و من اظلم و کیست ستمکار تر مثل افتری ازکسی که افترا می کند و می بندد علی
الله کذبا بر خدا دروغ را یا بگوید ملائکه دختران وی اند او کتب یا کتابی یا کذب کنند
بایات او را که قرآن است و آنرا سحر و متعه و کهانت نامند و ذکر او یا بگوید الیه ان جامع
این هر دو دیده جهت تنبیه است بانکه هر کدام یکی ازین امور است ظالم ترین مردمان است بر
نفس خود انه لا یفلح الظالمون بدرستی نیست ان این است که رستگار شوند ستمکاران یعنی
جائی نیست که ظالمان ازیها باشند در نفر و جود و ایجاد و یوم نحشرهم جمیعا منصوب باذکر یعنی
یاد کن روزیرا که حشر کنیم همه ایشان را از عبادان و معبودان ثم نقول پس گوئیم از روی
توبیخ للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آوردند این شرکاؤکم کجایند آن شرکاء شما که
خدائی ساختید الذین صفت شرکاست یعنی آنچنان خدایان که کنتم تزعمون بودید که گمان می
بردید انها را از شرکاء خدا یا تضیعان شما کلامه در این تقدیر است که تزعمونهم شرکاء از ابن
عباس مرویست که در قرآن هر جا که لفظ زعم واقع شده بمعنی کذب است از مقاتل مرویست که چون
مشرکان ببینند که حق تعالی موحدرا بیامرزد و از خطای ایشان درگذرد بایکدیگر گویند که بگوئید
که ما موحد ایم تا شما را نیز بیامرزند و چون حق تعالی همه ایشان را در یک عرصه محشر جمع کند با ایشان
خطاب کند که این شرکاء کجا یند که تا بدانند که حق تعالی میداند که ایشان در دار دنیا شرک با وی
آورده اند و گمان ان امر و زنفع بایشان نمیدهد ثم لم تکن فتنتهم پس نباشد معذرت
ایشان که توهم کرده باشند که آن مخلص میتوان از عذاب و این ماخوذ است از فتنت الذهب
اذا خلصته و یا فتنه کفرست مراد عاقبت و سرانجام آنست و یا بمعنی جواب تسمیه
بفتنه بجهت آنست که کذبست یا آنکه از بقصد خلاص گویند الا ان گفتار ایشان
والله ربنا نخدا سوگند بر و در گار ماست یا کنا مشرکین نبوده ایم ما از مذمت ان
بعضی بر وجه تعجب این سخن گویند خورند که ما شراب نبوده ایم یا الم

ایشان نفرا و لیکن از فرط دشمنی و حیرت باین قایل شوند همچنانکه گویند بنا حر حنا منها با انکه
منحن باشند بخلود انظر کیف کذبوا بر انکه چگونه دروغ گویند علی انفسهم بر نفسهای
خود بنفی شرک و ضل عنهم معبودان از ایشان مانا گویا یفترون آنچه بوده باشند که
افتری میکردند از شرک یعنی نفع بایشان نرسانند در مخلصی از عذاب ابدی و خایب و خا
سری مانند از انچه امید میداشتند از ایشان بزعم خود از شفاعت ایشان و معنی استفهام
در کیف تعجب است از قول ایشان نقل است که ابوسفیان و غیره با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام
بوده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت مرتبت میکردند پس نضر بن حارث را که توراة
ملوک عجم خوانده و اخبار گذشتگان یاد داشته برسیدند که این چیست که محمد میگوید آن
یعنی گفت که من نمیدانم آنچه میگوید مگر لعب و جنباند و افسانه پیشینیان میخواند چنانچه من نیز
احیانا برمیخوانم خق تعالی در پاسخ او فرمود و منهم من یستمع الیک و کنا علی قلوبهم اکنة هستند
که گوش بتو دارند و فهم قرآن میخواهی و جعلنا و گردانیدیم علی قلوبهم بر دلهای
ایشان اکنة پوششها یعنی چون که ایشان از فرط عناد و جحود و انکار و حقد و حسد و استکبار
بر رد و ابطال قرآن مبالغه میکنند در آیات قرآن مثل آنرا که گویا که واقع گردانیدیم بر قلوب ایشان
غطاها ان یفقهوه آنکه فهم کنند آنرا یعنی قرآن را و فی آذانهم و بها دم در گوشهای
ایشان وقر گرانی و وحوه تا و بیان طایفه سبیل بتفصیل در آیه ختم الله علی قلوبهم در سوره
قره مذکور شده احتمال دارد که معنی طایفه چنین باشد که حق تعالی بعد از علم بعدم ایمان آنان
معاقبتی ساخت ایشان را بعذاب متنوعه که یکی از آن سلب فهم و سماع است از قلوب
و اذان ایشان و ان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها هیچ معجزه که از تو می طلبند آنرا نمیگروند بها
یعنی نیارند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان چنانکه تعنت ایشان بغایت رسیده
حتی اذا جاءوک تا انکه چون بیایند تو را مجادلونک جدال و خصومت کنند با تو یقول الذین کفروا
یعنی آنست که حمل بعد از ان واقع میشود و در محل نصب است و جواب اذا این است که یقول الذین کفروا
میگویند انها که کافرند ان هذا ما نیست این کتاب تو الا اساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان را
مندرج رستم و اسفندیار و غیر آن که تحریر آن نسبت دروغ میتوانند نمود کما حتی جائزه باشند اذا
و کلمه در موضع مجادلونک جواب شرط است و اساطیر یعنی اباطیل سنن الخ اسطوره بعد از ان
بیان علت و اصرار بخطا می فرماید که وهم غایت آن یعنی کافران ینهون عنه نهی میدهند مردمان

از ایمان بر رسول و یا نظر در معجزات و سماع قرآن منزول و بینا و ان عند و خود دور می شوند از لا-
یعنی تو خود ایمان آرند و نه دیگران را که اگر ایمان آرند و ان یهلکون و هلاک نمی گشتند کفار
مکه الا انفسهم لعب های خود را و ما یشعرون و نمی دانند که ضرر بغیرات ایشان تعدی نکند بس
نهد بدآنیت ایشان می کند بقوله و لو تری و اگر بینی ای محمد و یا ای بیننده این را اذ وقفوا علی النار
چون ما نگاه داشته شوند کفار را آتش یعنی در آورده شوند در آن بر او به بینی امری در غایت شناعت
فقالوا آیه گویند ایشان کفار یعنی سخنی عذاب زیاد کنند یا لیتنا مرد گاشتگی گردانیده شود ما و گاه
نگذیب بآیات ربنا و نکذب بنکنیم ایمان بپروردگار خود را و نکون من المؤمنین و باشیم از جمله یاران
دار مذکران و حصل نکذب و نکون را منصوب میخواند ابن عامر ایشان بعد از رحمت احوال آخرت بجزای کفار بعضی
گفته که قوله و انکم لکاذبون استیناف است از الله تعالی و یا خطاب است بر سر زنش یا حال از ضمیر آن پس در جمله تمنی یا
بل نه اینجا است که الله تعالی خواهد که چون بدنیا روند مومن باشند این اخبار است از آنکه در ایمان نه مصمم
میشود از تمنی یعنی چنان است حالت ایشان که اگر بدنیا روند ایمان آرند چنانکه بعضی گفته
البته ان ما کانوا یخفون اخفاء کردند فی الوقت بدلالت قرائن معاصی و قبایح حال خود را
می پوشیدند از خلق من قبل من پیش ازین در دنیا و لو ردوا اگر باز گردانیده شوند که در
آخرت بعد از موقوف در پیشگاه حضرت الله تعالی و تقدس و یا الله علی ربهم
چنانکه گفتند بعد از مبعوث شده اند یعنی یا رب ما کنا مشرکین و ما اتانا الا الکتاب بجواب قائل و
ایشان را دروغ گویانند در وعده ایمان آوردن را بتقدیر سوال متقدر چنین و نهی یکونه صحیحا بسته
کذب و حال آنکه در رجعی باشد جواب آنست که بعضی حال همه کافران را بدیده حق و حقیقت
نموده اند بعد امری که تمنی کرده اند و گفته اند که معنی آنست که همه کافران چنان میخواهند بعد از آنکه
من الندامت اعتقاد الحق و الزکو بند چنانکه جایز باشد که بگوید دشمن ما را که گمشده ما حال آنکه عادت باشد
باکفر برگردد نخواهند شد کونیم عارف خواهند بود اعا از هر دو که در دنیا بآن موجود شده باشد
از میزان و حساب و کتاب و ثواب و عذاب و بهشت و دوزخ و شناختن معاینه خواهند
زیرا و دیگر چیزها واجب نیست که بآن عارف شوند و دانند تا موجب عالم ایشان باشد بعد از رجوع
بدنیا پس ایشان را تمنای رجوع صحیح باشد چون این چنین است که در وعید قیامت بر کافران
خوانده شد بعث و انذار را منکر شدند و قالوا و گفتند ان هی ضمیر راجع بحیاتنا است یعنی گفتند که
ما زندگانی ما حیات ما الا حیوتنا الدنیا نیست زندگانی ما الا زندگانی دنیا

وما نحن بمبعوثين وما نحن بمنشورين از انکه مرده ایم پس از حال ایشان در قیامت
خبرى دهد و گوئى ولکن بمعنى تواند و قولهم على ربهم چون باز داشته نوند کافران در
قیامت بر حکم بر ورد کار ایشان یا بر جزای او و یا بر موقف عرض او قال کوید خداى تعالى
وشنکان او بر سبیل توبیخ الیس هذا بالحق ایا نیست این بعث و نشور و ثواب و عقاب
راست و درست و یا که این جواب قایل ست که گفته ماذا قال ربکم حینذ آنکاه خداوند ایشان
میکوید بر سبیل تقریع با ایشان سوال کند که ایا انیکه شما را وعده بان میدادم درست و راست بود
قالوا بلى کویند آرى حق و راست ست و ربنا و بحق بر ورد کار ما یعنى اقرار بحقیت آن موکد سوکند بحیث
غایت انجلاى موعود بر ایشان قال کوید خدا یعنى وشنکان را فرماید تا کویند بدیشان که فذوقوا العذاب
پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بان بانچه بود دید که نمى کردید بان و با براى سببیت ست و ما مصدریه
یعنى عذاب جشید بسبب کفر شما بان روز بداند که در این آیه باتفاق مراد بقوله اذ وقفوا على ربهم روایت
نیست بر اى انکه آیه مخصوص ست بکفار و باتفاق کافران خدا را نخواهند دید قد خسر بدرستى که
زیان کردند الذین انانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند رسیدن بثواب و عقاب خداى
که با ایشان وعده داده آنرا بدروغ پنداشتند و نمى توانند بود که مراد رویت باشد از ابن عباس
نیز مرویست که معنى کذبوا بلقاءنا وعد الله من الثواب والعقاب پس در کلام مضاف مقدر
باشد و یا استعمال لقا بجاى ابر سبیل مجاز باشد در قضاى کفته که لقاء الله بمعنى لقاى بعث ست
وانچه تابع آنست از ثواب و عقاب و غیر آن از احوال قیامت و خسران ایشان بجهت فوت
نعیم باشد از ایشان و قوله حتى اذا جاءتهم الساعة غایت کذبوا ست زیرا که خسران
ایشان را غایتى و نهایتى خواهد بود یعنى ایشان تکذیب بعث و آخرویه کردند تا انکه چون بیاید
بایشان قیامت یعنى مقدمات مشاهده عقوبات آنست بغتة ناکهان قالوا یا حسرتنا کویند
اى حسرت واى بشمان ما على ما فرطنا فیها بر انچه تقصیر کردیم در حیات و نیابد انکه بغتة کهنى
فجاءة ست منصوبست بر حالیت و حسرة اکرچه غیر ذوى العقول ست و قابل خطابیت اما بجهت
در حین بلیه عظیمه و داهیه شدیده انرا نازل منزله استعقاله میکردانند فیها بحیات دنیا
واکرچه ذکر آن نکرده فقد بجهت علم مخاطب بان و یا راجع بساعت ست یعنى تقصیر کردیم در شان
قیامت و ایمان بان و در دنیا بان باید و کفته ست که کلمه یا حسرتنا را در حین موت خواهند کفت
به آن حال رسیده باز جواب نخواهد بود و جایز باشد تتمه آن ساعت بنهند قال رسول الله

من بات فقد فاتته قیامته مروی است از رسول خدا که در روز قیامت چون اهل دوزخ را
در قعر دوزخ اندازند بهشتیان بینند گویند یا حسرتا علی ما فرطنا فیها و هم یحملون اوزارهم
علی ظهورهم الا ساء ما یزرون بدانید که بدچیزیست که می کنند بار گناه مردم
چون مومن از قبر بیرون آید استقبال می کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوئی و گوید
که مرا می شناسی گوید که من ترا نمیدانم گوید که من عمل صالح تو ام بیا بر من سوار شو که من
بسیار بر تو در دنیا سوار بودم و چون کافر را از خاک بردارند زشت آید او را چیزی در
غایت زشتی و بدبوئی گوید مرا میدانی گوید من ترا نمی شناسم گوید من کردار ناپاک تو ام
بسیار بر من در دنیا سوار شدی امروز من بر تو سوار می شوم و هم یحملون اوزارهم
عبارت ازینست و در روایتی آمده که حق تعالی گناهان مصور میسازد بصورت جامه
ثقیله و آنرا تحمیل کنند بر ظهور عصات پس بحث در قول کفار که می گفتند انما الدنیا
حیوتنا الدنیا ست بعد از ان مذمت دنیا و مدح دنیای حق میکند و ما الحیوة الدنیا
و نیست زندگانی دنیا که ان ثابت ان بدان تغرور اند الا لعب و لهو و لعب کودکان
و مشغول نبی خرد آن یعنی اعمال دنیویه نیست مگر بازیچه و لهو و مشاغل زمان باشد
از انچه منفعت دایمیه و لذت حقیقیه باشد و الدار الاخرة و سرای آخرة خیر
للذین یتقون بهتر ست برای کسانی که پرهیزکاری میکنند جهت انکه آن سرای باقی ست
و لذات آن خالص از شوایب و افات و ایمن از بیم زوال و عاهات افلا تعقلون
یا تعقل نمیکنید تا بر شما واضح شود که کدام ازین دو بهتر ست غیر حفص بصیغه غیبت
خوانند یا تعقل نمی کنند و قوله الذین یتقون تنبیه بر انکه اعمال متقیان از لعب و لهو خالیست
بعد از ان تسلیه حضرت رسالت و تثبیت می نماید از تکذیب کفار و تهدید ایشان را بعد از اقامت
حجت بر ایشان قال تعالی قد نعلم انه لیحزنک که ما بسیار میدانیم که ترا اندوه می رسد
و قصه این ست لیحزنک از آنچه می گویند که ترا ابتر و ناک میگویند از آنچه میگویند
یعنی کفار در ربا بگذیبه تو گاهی ترا شاعر و گاهی ساحر و گاهی کاهن و گاهی مجنون
نقیض می نهند ما ایشان را بجزا و سزای خود خواهیم رسانید و روا نیست که ابو جهل و غیره

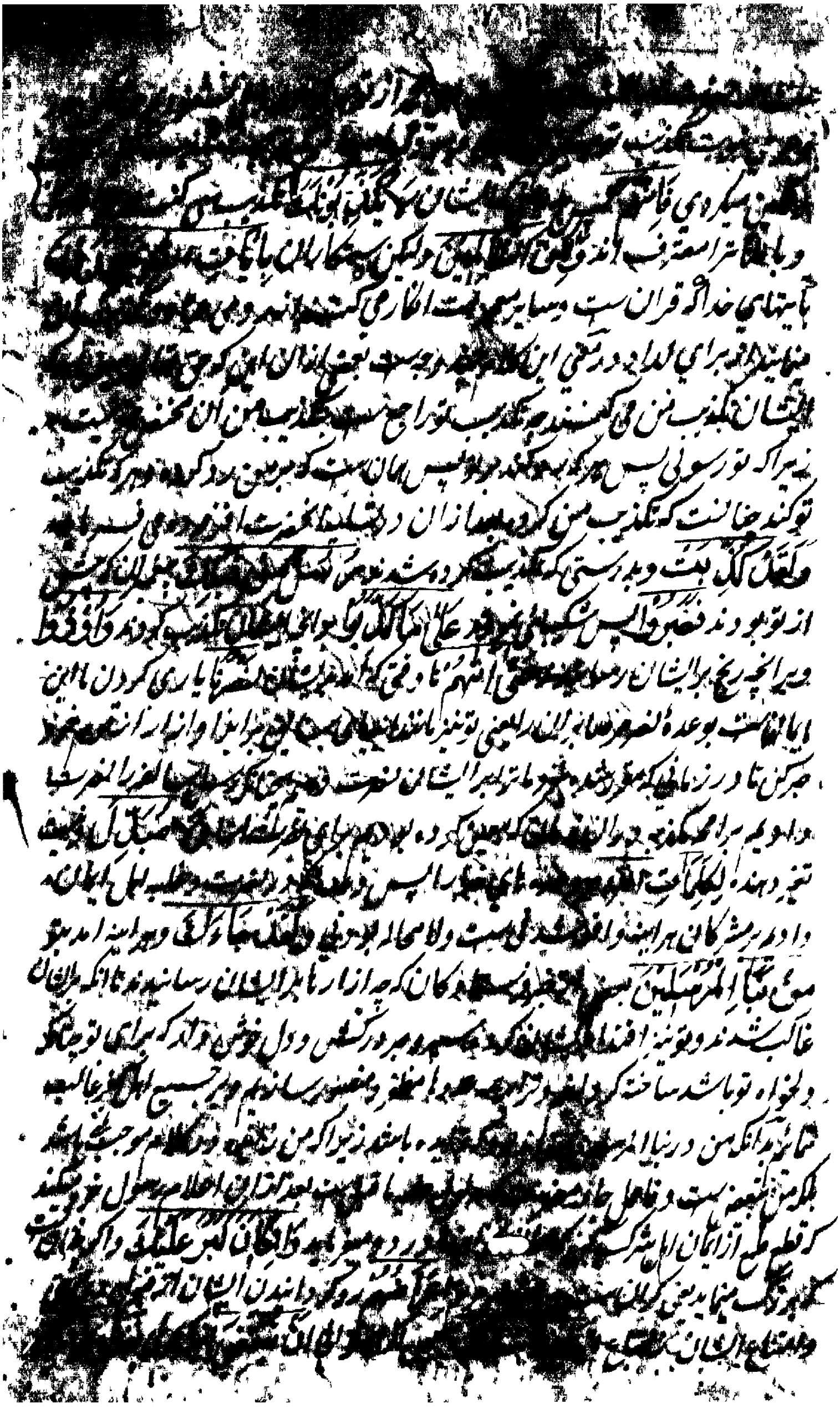

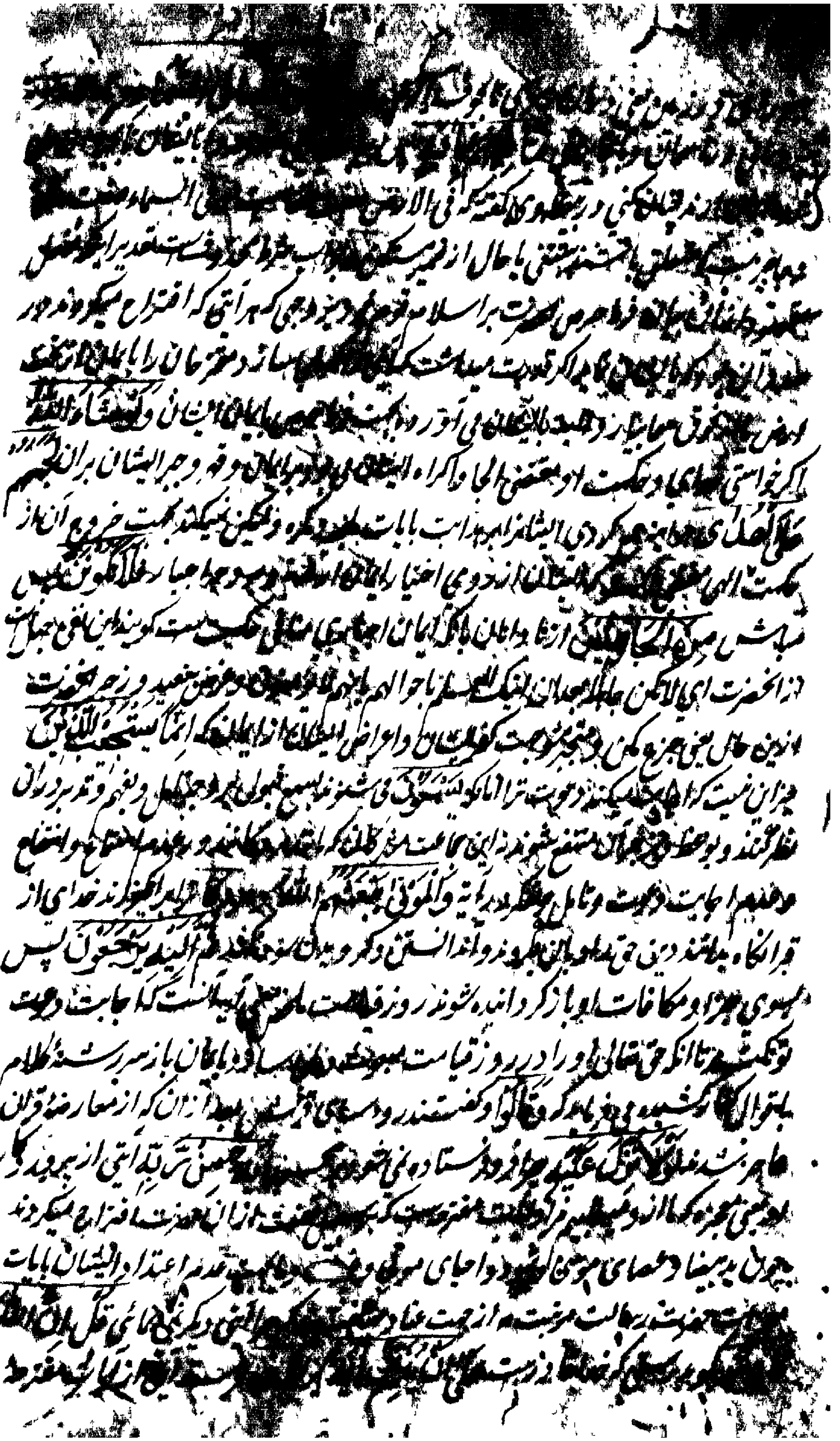

قوله غير الله تدعون ايا اغير الذي تدعون او تستغيثون عند نزول عذاب تا اگر ان عذاب
بردارد و اين تكذيب ستمگران را دفع نمايد ان كنتم صادقين در قول محذوف خبر شرط
اي فدعوه يعني اگر هستيد راست گويان كه بتان را خدا مانند پس بخوانيد غير او را
بل نه چنانست كه بتانرا بخوانيد در ان وقت بلكه اياه تدعون او را بخوانيد فيكشف ما تدعون
بجهت افادة تخصيص است يعني تضرع بجز درگاه او نميبريد و غير او را نخوانيد بالاستقلال
كشف عذاب فيكشف ليس رفع كند از شما در دنيا ما تدعون اليه انچه او را ميخوانيد
بكشف و دفع ان ان شاء اگر خواهد و حكمت او مقتضي ان كشف باشد و تنسون
و فراموش كنيد و دست باز داريد ما تشركون انچه شريك ساخته ايد با و يعني الهة
خود را بگذاريد و در دفع عذاب متوجه او شويد و طلب كشف ان از و كنيد نه از بتان
و مي تواند بود كه تنسون بمعني خود باشد نه بمعني تتركون يعني از شدة عذاب بهول ان بتانرا
فراموش كنيد كه او را خوانيد پس چون كه در وقت آسايش و راحت و بلا و محنت خدا را
مي خوانيد نه غير ان را پس چرا وقت آسايش غير او را مي خوانيد و پرستيد اين قول تكذيب ستمگران
نا متنبه شده بدانند كه ايشان در عبادت اصنام مخطي اند بعد ازان پيغمبر خود را اعلام
مي نمايد از حال امم ماضيه و مي فرمايد و لقد ارسلنا و بدرستي كه فرستاديم رسولان خود
الى امم لبعضي امتان ايشان من قبلك پيش از تو من زائيده ست براي تاكيد يعني
البته كه امتان پيش از تو بودند رسولان ما بايشان آمدند و ايشان آمدند و ايشان كافر
شدند و تكذيب انبيا نمودند فاخذناهم پس بگرفتيم ايشان را بالبأساء و تبخس
و تنگي و در ويشي و فقري و الضراء و بافتها و بيماري ها يعني بنقصان اموال و انفس ان
هر دو صفة ناشيه اند كه مذكري ميدارند لعلهم يتضرعون تا باشد كه ايشان زاري كنند
و از شرك اعراض نموده دست در ذيل توبه و استغفار زنند فلولا اذ جاءهم بأسنا
پس چرا در وقتي كه آمد بايشان عذاب ما تضرعوا ان زاري نكردند و روي تضرع و ذلل
بدرگاه ما نياوردند كه اگر زاري كردندي بلا از ايشان مندفع شدي و ليكن قست قلوبهم سخت
شد دلهاي ايشان كه تاب تضرع و زاري كردند و زين لهم الشيطان
و آراسته نمود شيطان لعين ايشان را ما كانوا يعملون انچه بود كه ميكردند در دنيا و در ضلالت
ان استغفار نكردند و بيان عدم رافت ايشان از تضرع عند نزول العذاب

خود را محکوم بر ہلاک نمایند و فرمود فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
پس در احتجاج بر کفار افزوده می فرماید که قل ارءیتم بگو چه میبینید ان اخذ الله اگر
بگیرد خدا سمعکم سمع شما را تا کر شوید و ابصارکم و بینایی شما تا کور گردید و ختم علی قلوبکم
و مهر نهد بر دلهای شما که فهم و هوش در آن نماند من الٰه غیر الله کدام خدا است غیر الله
که بقدرت کامله خود بتانیکم به بیارد بشما چیزی را که گرفته ست با یکی از بن مذکورات را انظر کیف
کن و در نگر کیف نصرف الآیات که چگونه میگردانیم آنها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی از ترتیب
و ترغیب سخن گوئیم و وقتی در تذکیر و تنبیه باحوال مردمان و گاهی از جهة مقدمات علمیه ثم هم یصدفون
پس ایشان یعنی کافران اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند و ذکر ثم جهة استبعاد است
بصرف آیات و ظهور آن قل ارءیتکم بگوای کافران چه بینید و چه کنید ان اتیکم اگر بیاید بشما
اگر بیاید بشما عذاب خدا در دنیا بغتة ناگهان بی مقدمه که شما را بر آن تنبیه کند او جهرة آشکارا
آشکارا که علامات حلول و نزول آن ظاهر گردد و گویند بغتته آنست که شب در آید و
جهرة آنکه در روز واقع شود و بر هر تقدیر چون واقع گردد هل یهلک هلاک نشوند الا القوم
الظالمون مگر قومی که ظالمان باشند یعنی مشرکان و هلاکت سخط و تعذیب ست و لهذا صحیح ست
استثنای مفرغ منه بعد از آن بیان میکند که غرض از بعثت رسل انذار و تبشیر ست و لهذا قال
المرسلین و نفرستادیم پیغمبران را الا مبشرین مگر در حالتی که مژده دهندگان اند اهل ایمان را
به بهشت و منذرین و بیم کنندگان کافران را بدوزخ فمن آمن و اصلح پس هر که ایمان
آورد و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت فلا خوف علیهم پس ترسی نیست ایشان را
از عذاب و عقاب ولا هم یحزنون و نه ایشان اند و کین شوند از فوت ثواب والذین
کذبوا بآیاتنا و انانکه تکذیب می کنند آیتهای ما را یمسهم العذاب برسد ایشان را عذاب
بما کانوا یفسقون بسبب آنکه بودند که بیرون می رفتند از دایرهٔ تصدیق و طاعت و چون
بیاگاهان قریش از حضرت رسالت افتراح بآن میکردند و آنحضرت بجزع می افتاد
که اینرا بایشان نماید ازین جهت حق تعالی فرموده قل بگوای محمد لا اقول لکم
نمیگویم مر شما را عندی خزائن نزد یک من ست خزانهای مقدورات و الغیب
و نمیدانم غیب را ما دامیکه وحی من بآن
تعالیٰ

تا در اندیشه نیز نبوت ملکی نهد اکنیم بلکه من همچون شما مردم نیستم إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ متابعت وپیروی
نمیکنم الا ما یوحی الی مگر آن چیزرا که وحی کرده می شود بمن از احکام حلال وحرام این کلام دلیل
است بر نفی الوهیت وملکیت ومنظوری برادعای نبوت که از کمالات البشریت است بجهت رد استبعاد
السفهاء دعوی آنحضرت را وخرم آنان برفساد مدعای او قل بگوای از روی تمثیل هَلْ يَسْتَوِي
الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ یعنی آن نابینا و آنبصیر وصنایعی برابر نباشند کما لا یخفی پس آیا تو که راه یافته وبینا
هستی وعالم مدعی مستحیل چون الوهیت وملکیت ومدعی مستقیم چون نبوت أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ای ایا هیچ فکری واندیشه
در این باب نمیکنید استفهام برای انکارست یعنی تدبر وتامل کنید در این باب تا مهتدی شوید واز
جهود عناد برگردید بسبب نزول تتمه این آیه آنست که کفار بر سبیل تهکم گفتند لولا انزل علیه کنوز
یعنی چرا نه آنچی با وفرو نمی آید وی جواب ایشان را داد بانکه لا اقول لکم عندی خزائن الله یعنی بعد از آن گفتند
که او پیغمبرست چرا غیب نمی داند جواب فرمود که لا اعلم الغیب باز گفتند که اگر پیغمبرست چرا طعام میخورد
ودر بازار میرود ومیگفتند مالهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق حضرت فرمود که لا اقول
لکم ملک من دعوی ملکیت نکردم تا احتیاج بطعام نداشته باشد بلکه کار من وظیفه واختصاص
من آنست که وحی بمن می آید ومتابعت آن می نمایم پس آیه مذکوره منافی افضلیت آن حضرت نباشد
بر ملائکه وبعد از نفخه اسرافیل باندازه می ماند وآنگاه بلند ومبدل بآیه نبوی کرده میشود
الَّذِينَ يَخَافُونَ ایشان را که بجهت کثرت ذلل وتقصیر در امثال می ترسند أَنْ يُحْشَرُوا از آنکه حشر
کرده شوند إِلَىٰ رَبِّهِمْ بسوی جزای پروردگار خود از امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام مراد است
که در تفسیر این فرموده که بقرآن من پرجو الوصول الی ربهم لیس لهم من دونه ولی نیست مر ایشانرا
من دونه بجز از خدای ولی دوستی که متولی امور ایشان باشد در دارین وَلَا شَفِيعٌ وشفاعت
کننده که ایشان از عذاب هر دو سرا برهاند این جمله فعلیه در موضع حال ست از ان یحشروا
یعنی حشرست بر این حالت پس ای محمد خایفانرا که منصف اند باین بیم لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
تا شاید که پرهیزند وگفتند که لیس لهم کلام مستانف ست برای رد یهود ونصاری که گفتند
نحن ابناء الله واحباءه از سلمان فارسی نقل ست که ما با جماعتی ضعفا وفقرا چون بلال وصهیب و
غیرهما نزد رسول خدا نشسته بودیم که صنادید قریش بر او در آمدند وگفتند یا محمد بگذار ایشانرا
که با تو بنشینند و بیایند بنزدیک تو حضور این جماعت رنده ایشان ست ونزدیک ما
بنشینند که با ایشان نشست و برخاست کنیم و ما از تو انبساط خواهیم گرفت

وایشان اراده حضرت فرمود که من اینها را از خود نرانم چه ایشان ایمان آورده اند و سعادت دو عالم را خواهان گشته گفتند که تعیین کن روزی ما را باشد و روزی ایشان را حضرت بحسب فرط مرحمت بر ایمان ایشان راضی شد که تعیین وقت کند و مقرر نماید که روزی را ایشان را باشد روزی این ها را گفتند این تراز و تعیین را در وظیفه نسبت کن حضرت فرمود امیر المومنین علی رضی را که این صورت را در حق کنایت در آرد در جواب این آیه آورد وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم مراد از مجالس خود انانرا که یک عون رب بهم میخوانند پروردگار خود را و یاد می کنند بالغدات والعشیّ در بامداد و شبانگاه مراد دوام ذکر است یعنی شب و روز با خدای می کنند یریدون وجهه می خواهند بدان ذکر و جهد جهت رضای الهی را و طریقه اخلاص او و این حال ست از یدعون یعنی بر وردگار خود را میخوانند در حالتی که مخلصانند دران و فائده دعا با خلاص نسبت آنست که دعای ایشان بر وجه اخلاص مقتضی اکرام ایشان ست و منافی طرد و ابعاد ایشان در کشف الاسرار آورده که اراده بر سه وجه ست اول ارادة دنیای محض نشان آن دو چیز ست در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن و از دریشان و مسلمانان اعراض کردن دوم اخلاص محض و این نیز دو علامت دارد در سلامت دین بنقصان دنیا رضا دادن و در موانست و اکرام دل بروی ایشان سوم ارادت محض قال الله بر بدون وجهه و نشان آن باقی بر بندگان نهادن ست و از غیر آن آزاد گشتن ما علیک من حسابهم من شیء از حساب ایمان و اعمال ایشان چیزی و ما من حسابک علیهم من شیء از حساب ایمان و عمل تو بر ایشان من شیء چیزی بلکه حساب هر یک بر خود ست ملخص معنی آنست که نیست بر تو حساب رزق این فقرا و نیست بر ایشان حساب رزق تو بلکه خدا رازق همه شماست پس بگذار ایشان را تا در خدمت تو باشند و نزد بعضی ضمیر راجع بمنکران و معنی انکه مواخذ نیستی بحساب ایشان تو نه ایشان بحساب تا بجهة او اتهام نمائی در ایمان ایشان بر وجهی که مومنان را از نزد خود برانی جهت طمع در ایمان شان فتطردهم جواب نفی ست یعنی نیست بر تو حساب ایشان نه بر ایشان تو حساب تو تا بر انی ایشان را فتکونن من الظالمین جواب نهی ست یعنی ایشان را مران اگر برانی یا بعضی از ایشان را ظالمان و این نهایة مبالغه ست در منع طرد مومنان و اگرچه بتقدیم رجوع و اهتمام بر ضعفا و فقرا فعل خیر بود که آن ایمان آوردن ایشان ست اما چونکه حق تعالی میداند که ایشان تا هر گز ایمان نیاورند و بدعای ایشان ازین قول خدا نیفتد و مکر بود بان حضرت ازین جهت

یعنی و دیگر بعد از سلام بکو کتب علیکم نوشته است پروردگار شما علی نفسه الرحمة
بر ذات بزرگوار خود الخشش و بخشایش را چه وعده داده است برحمت خود وعده او میرسد
از تخلف انه من عمل منکم انکه هر که بکند از شما سوءً کاربدی این بدل رحمت است
قوله بجهالة در موضع حال است ای من عمل وهو جاهل یعنی هر که گناهی کند در حالتی که نادان باشد
بخفیف انچه در پی آنست از انواع مضار که عقوبات اخروبه و دنویه است ثم تاب من بعده
پس توبه کند بعد ازین عمل پس از بدی و اصلح و بصلاح اردکار خود را بانکه ندارک
آن نماید و عزم عود بان نکند فانه غفور رحیم پس بدرستیکه امر آنست که خدای امرزنده است
تا بیان را مرحمتی و مهربان بر ایشان و خبر مبتدای محذوف است ای فامره غفرانه و قسمی گفته که اگر
ملک بر تو نویسد ملک بر ای تو بر خود رحمت می نویسد پس ترا دو کتابت است یکی ازلی و یکی وقتی
و مقدرست که کتاب ازلی را باطل نمی تواند ساخت پس مضمون این آیه مثبت شفاعت مر
بیماران بیمارستان گناه را مشفا بشرط بهبودت و توبه و اثابت بدانکه نویسندگان جهار اندکرام
الکاتبین که اعمال نویسند و حفظ اعمال ثبت کنند و خدا که رحمت باکمال نویسد و قلم کرام
و القلم و ما یسطرون انچه نویسند در ان امکان محو بود و یمحو الله ما یشاء و یثبت و انچه کرام الکاتبین
و حفظه نویسند از ابدال بود که اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و انچه حق تعالی نویسد هیچکس
انرا محو نکند و ما یبدل القول لدی و گویا که حق تعالی را این آیه بطریق استارت بشارت می دهد که نوشته
من خیرست لیکن کتاب من نبود دوم تکلیف من بر تو ستوم رحمت من برای تو انچه کتاب
من ست بر دست کرامن و انچه تکلیف من ست بآن قیام کردن لاجرم انچه رحمت من ست با دوانست
تو کردانیده و لهذا اگر اینجا باری از تو ظاهر کردد بحال نادانی از تو در گذرانم و گر
کذلک و همچنانکه تفصیل و تبیین میکنم در بن سوره دلایل توحید و نبوت را همچنین نفصل الآیات
تفصیل میکنم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر شده و حجت بر عصات لازم
شود و اهل ایمان بآن انقیاد نمایند و لتستبین و تا روشن کردد و حق معطوفست بر علت مقدره
ای نفصل الآیات لیظهر الحق و لتستبین یعنی بیان آیات و حج میکنم تا ظاهر شود و روشن کردد سبیل
المجرمین یعنی حق از باطل امتیاز نماید بعد ازان رسول خود را امر می کند باظهار ربوبیت انچه اهل
شرک بآن پرستند بجهت رد دعوت ایشان رسول را بانقیاد بن ای بآنچه ایشان را می فرماید که قل انی
نهیت ستکانی که نهی کرده شده ام ان اعبد الذین از انکه بپرستم ما تدعون

تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ میخوانید یعنی می پرستید بدون خدای یا انها را آلهه نام مینهید چون
بتان را آلهه میدانید شما آنست که من پرستش ایشان نمایم و تابع شما شوم در پرستیدن غیر
خدا قُلْ أَنِّي بگو که من پیروی نمیکنم أَهْوَاءَكُمْ آرزوهای شما را این تاکید کلامنهی است برای قطع
اطماع ایشان و دلیل بر انکه انچه ایشان بر انند محض هوست نه هدی و اشعار بانکه تابع حجت نمودن و تقلید
بگذارند قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستی که گمراه میشوم انهنگام که متابعت هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ
و نباشم از جمله راه یافتگان و از اعداد ایات ان باشم و در این تعریض بانکه ایشان را
گمراه اعداد نهندی نیستند بعد ازان فرموده که ان حجت و بینه ست در توحید و ایشان بینه ندارند
و انه اک فرموده که قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بگو که تحقیق من بر حجت و دلیلی روشنم که من رسانیده
از نزد پروردگار من آمده که ان قرآن ست و دلیل و بینه عقلیه مرویست که نضر بن حارث و روسای
قریش گفتند که ای محمد چند ما را عذاب حق تعالی فرمود که ما نزد ان بگو که من دلالت بینه ام
بعذاب الهی خویف و تهدید نمایم که انچه از عقوبت میتوانی بما رسان و پیش از ان ما را امر بسیار
حق تعالی فرمود که با ایشان بگو که من دلالت نمیکنم بر عذاب که از پروردگار شما
او آنرا بعذاب الیم ان الحکم نیست حکم در تعجیل و تاخیر عذاب الا لله مر خدا را یَقُصُّ الْحَقَّ بیان میکند
میکند خدای خبر درست و راست را ما خوذست از قص اثره ای تبعه یعنی حق تعالی حق ست و ازان
در نمی گذرد و نا حکم می کند خدا الحق وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ و او بهترین حاکم کنندهست و بیان نمایندگان
حق از باطل قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي بگو اگر چنانکه نزد من یعنی در تحت قدرت و ملک من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ
بِهِ انچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر اینه گذارده شده بودی کار میان
و بینکم میان من و میان شما یعنی شما را هلاک کرده بودم بتعجیل قطع غضب و خشم من بر شما برای
رضای پروردگار خود و الله اعلم و خدای دانا تر ست بالظالمین بسته کاران و ایه دلیلیست بر انکه
حق تعالی بجهت خوفی از مصلحت تاخیر عقوبت کفار می کند که ایمان اورند ایشان پرستند غیر ان
از صالح پس او مدبر امور ست بر حسب انچه حکمت مقتضی انست بعد از ان بیابد که او جعله اصلح
عالمیان و حقیقت احوال ان کند انچه مناسب مصالح انهاست عالم الغیب و نزدیک او مفاتح غیبهای حق

والقضای آجال وخواتیم اعمال از حوادث وغیرآن متعلق علم اوست وراه کشادن آن با علم
واخبار اوست مفاتیح جمع مفتح ست بفتح میم وآن بمعنی بخزانست ویا مراد بآن هر چیز که بآن
متوصل شوند بمغیبات مستعار از مفاتح که جمع مفتح بکسر میم است بمعنی مفتاح ست وبهتر مرآنست که او
سبحانه متوصاست بمغیباتی که محیط ست علم او بآن الا یعلمها نمیداند آنرا الا هو مگر او وعلم او
باوقات آن انچه در تعجیل وتاخیر آنست از وجوه حکم ومصالح واز سید عالم صلعم روایست که مفاتیح غیب
پنج چیز ست که کسی او را نداند مگر او سبحانه بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که ان الله عنده علم الساعة
الی آخره ونزد جمله ان الله تعالی در سوره لقمان سمعت خبر برخواهد پذیرفت ویعلم ما فی
الارحام وخدا تعالی میداند مشاهدات را که تعلق علم اوست بانچه در میان آنست از نباتات وحیوانات
وعطف آن عطف اخبار از تعلق علم او بمشاهدات را اخبار از اختصاص علم او بمغیبات یعنی همچنانکه خدا
میداند مغیبات را میداند مشاهدات را خانچه نه هست شد وآنچه در دریاست از جواهر ودر
جانوران آنرا یا انچه در عالم شهادت ست وبجز عالم غیب وما تسقط من ورقة ویفتد هیچ برگ
از درخت الا یعلمها مگر میداند خدای آنرا وعالم ست بانکه چند برگ از درخت افتاده این مبالغه ست
در احاطه علم او بجزئیات ولا حبة عطف ست بر ورقة ویفتد هیچ دانه فی ظلمات الارض در تاریکیهای
زمین واو تخرج که در سر زمین افتد ورطوبات باعتبار آنرا که ظلمت که در اسفل زمین هفتم ست ولا
رطب ویابس ونه خشک الا فی کتاب مبین مگر آنکه در کتاب روشن که عبارت از
علم او سبحانه ست وحق تعالی از زلل غافل وذاهل نیست واین بدل کل ست از استثنای اول ومراد
بکتاب مبین علم او سبحانه باشد یعنی هیچ چیز در سر وتحت واسع ورق از درخت نیفتد وهیچ حبه در ظلمات
ارض نباشند وهیچ رطب ویابس نیست مگر آنکه آن در کتاب روشن که عبارت از علم او سبحانه ست
ویا بدل اشتمال ست از استثنای اول اگر مراد بآن لوح محفوظ باشد یعنی همه این امور در لوح ثبت
شده بدانکه این واعیه افعال سوء وبزک قبایح ولهذا ست بصری رحمه الله گفته که هذا توکید فی الزجر عن
المعاصی والحث علی البر در عقب آن نسبه فرموده بر انکه او قادر بالذات ست از حیثیت قدرت
او بر احیا وامانت فرموده وهو الذی یتوفاکم واوست خداوندی که متوفی می سازد یعنی میمیراند
شما را باللیل در شب چون نوم موت اصغر است اگر فتی جز نیست تمام لاجرم همچنان استعاره کرده وتوفی را
بر نوم که شایع ست برای خواب بجهت آنکه میان النیشان مشارکتی ست ویعلم ما جرحتم وبداند آنچه
بدان از اعمال النهار ثم البعث آشارت بدین ست ویعلم ما جرحتم وبداند آنچه

بر قبر و خصیص لیل بنوم و یوم بکسب نهار جریان آنست برمعاد ثم بعثکم پس برانگیزاندشما را از
خواب مرگ یا روز اطلاق لفظ بعث بجهت ترتیبست در متوفی و این بعث شما را تا بانتهای سعت لیقضی
اجل مسمی وقتی که تمام کرده شود اجل که معین و مقدر شده ست او را در دنیا ثم الیه مرجعکم پس بسوی
جزای او مرجع بازگشت شما بعد از مرگ ثم ینبئکم آنگاه خبر کند شما را در قیامت بما کنتم تعملون بانچه
بودید که عمل کردید و خبر کردن بآن ست که جزا دهد شما را بر وفق کردارهای شما که خطاب باکه باشد
ملخص معنی آنکه بسوی اوست مرجع شما بحساب و اکاه می سازد شما را بانچه می کنید بجزا و یاداش
پس در بیان کمال قدرت او فرود می فرماید که وهو القاهر فوق عباده او تمام و غالب فوق عباد خود
است بقدرت خود نه بجهت بلکه بغلبه و قوت یعنی فرمان او بر بالای همه فرمان ایشان ست همه ایشان
مقهور و مغلوب اویند و یرسل علیکم و فرو فرستد بر شما حفظة نگهبانان
مراعمال شما که ایشان کرام الکاتبین اند یعنی نویسند اعمال شما را تا روز قیامت و بر روس و الاشهاد
بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی
جرئت نکند و از هیبت خطاب او اید کناک عملی بجا آورد که در وقت نامه خواندن خجالت زده و شرمنده
نگردد و این محض لطفست حتی اذا جاء تا وقتی که بیاید احداکم الموت یکی از شما را مرگ توفته رسلنا
بگیرند جان او را فرشتگان ما یعنی ملک موت و اعوان او در آنجا آمده که حمارده شده اند از
از ایشان ملک رحمت اند و هفت دیگر ملائکه عذاب چون ملک الموت روح شخص کسیرا بقبض فرشتگان رحمت رسانند
و چون جان کافران بر دارد ملائکه عذاب او را بقبض طوق و این فرشتگان که قابض ارواح اند
تقصیر نمیکنند در قبض ارواح و تاخیر نمی نمایند از وقت خود در صحیح البیان مذکورست که از رسالت پناه
روایت ست که در شب معراج چون مرا باسمان بردند فرشته دیدم که بر مثل نسمه نزدش رود و دلتنگ شد
فرشتگان که مرا دیدند بر روی من خندیدند مگر او لوحی در دست گرفته در آنجا نگاه میکرد و از جبهه بنی آدم
که این کیست گفت ملک الموت از آن وقت که حق تعالی او را آفرید املی را حساب ندیدم تا حدیث مرسوخ موعود نکنم
او رفتم و او را گفتم با ملک الموت قبض ارواح خلایق چگونه میکنی که یکی در مشرق ست و یکی در مغرب
این لوح چیست در وی چه نوشته ست گفت این لوح در کجال خلق الله که حق تعالی از شب قدر تا شب قدر بنظر
کند در آن نشان اجل ایشان مقرر نموده در آن ثبت فرماید پس دهد او بجانه عزرائیل را در پیش من جنان
نهاده که خوانم در پیش کسی نهاده ام جا که خواهد دست بآن رساند و انچه خواهد بردارد و نزد ارواح
مراد از حفظه اینجا بنی آنست که حق تعالی فرستد کرام کاتبین را بر فرزند آدم حین حیات تا حفظ اعمال

کنند تا حینکه قبض ارواح شما نمایند ثم ردّ شما خواهد کرد پس باز گردانیده شوند در آن بعد الی
الله بحکم جزای خدای که مولیهم خداوند ایشان است و متولی امور ایشان الحق
درست کو در است کو حکم نفرماید مگر بحق و نکند مگر صواب و این مصدری که تابعه صادقه
موصوف به واقع شده مانند زید عدل و می تواند بود که در تقدیر ذو الحق باشد یعنی خداوند
قول حق و فعل صواب الا له الحکم بداند که حکم داور است در آن روز که همه حاکمی را
منقطع شده و هو اسرع الحاسبین و اوست شتاب کننده تر از حساب کنندگان در
روایت صحیح ثابت شده که حق تعالی در مقدار دو ساعت کو سپندی حساب همه مکلفان خواهد
کرد با وجود کثرت جن و انس و رب باری اعمال ایشان بر وجهی که حساب او را از حساب دیگر
باز ندارد و این دلیل کمال قدرت اوست و از امیر المومنین علی ع سوال کردند که چگونه حق تعالی
حساب خلقان کند و حال آنکه هیچ یک او را نه بیند و نه شنود و کما برزقهم و لا یرونه یلجأ کر
روزی بخلق فات می دهد و ایشان او را نمی بینند جلت قدرته و عظمت باز کلام بحال حجج انوار
کرده می فرماید قل بلواتی صدقتم تنجبنکم کیست که می رساند شما را از ظلمات البر از تاریکیهای
بیابان یعنی ظلمات ظلمت لیل و ظلمت افکار و عناد و البحر و از ظلمتهای دریا و تیرگی شب
و شب و جا رو اجه آنست که ما در ظلمات بر و بحر شدید و اهوال مخوف پس لفظ ظلم مستعار
برای شدت جهل استدلال مردم در اهوال و اطوال امور یا کنایه ست از خسف در بر و غرق در بحر
یخفیه آنست که بصوت نجات دهنده را از سختی ها و بلاهای بیابان و دریا تضرعا و خفیة در حالتی که
میخوانند نجات دهنده خود را تضرعا و خفیة از روی آشکارا و پنهان منصوب بتمیز ست ای
اعلانا و اسرارا یعنی با شکارا و پنهانی و بلسان و جنان او را خوانند تا آن شدائد و اهوال را از
شما زایل گرداند لئن انجانا برارادة قوا ست یعنی میگویند که اگر نجات دهد خدای ما را من
هذه از این شدت و محنت که ما عارض گردیده لنکونن من الشاکرین هر آینه باشیم از
شکر کنندگان بر نعمت نجات آنه دلیل ست بر آنکه تضرع و اخفا در دعا سنت ست و از حضرت رسالت
در سنت مرویست که خیر الدعا الخفی بهترین دعا دعا کردن ست بپنهانی و در خبر ست که آن حضرت
هر جمعی بگذشت که آواز خود را در دعا بر آواز خود دعا کنندگان بلند نموده بودند فرمود که انکم لا تدعون اصما و لا غائبا انما
تدعون سمیعا قریبا بدرستیکه شما نمی خوانید کر و غایب را بلکه خوانید شنوا نزدیک را پس آواز
خود را فرو خوابانید قل الله ینجیکم بگو ای محمد که خدا نجات میدهد شما را منها از ظلمات

معصوم و محفوظ بوده فلا تقعد بعد الذکری پس منشین پس از یاد کردن تو سخن خدایرا
مع القوم الظالمین با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزاء می کنند در موضع تصدیق
و استغفار و این در بدایت اسلام بود اما چون اسلام قوی شد مسلمانان با کافران مجالست
نمودند در صدد منع و نهی ایشان آمدند و بر سبیل احتجاج با ایشان مکالمه میکردند آورده اند که بعد از
نزول این آیه اهل اسلام گفتند که یا رسول الله ما را طواف خانه و قعود مسجد الحرام چاره نیست و کافران
نه بسته در مسجد اند و همواره مسخره می کنند با قرآن و اهل ایمان ما نمی توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم
و این را نیز از خوض منع نمی توانیم کرد در باب ما اندیشه فرمائی آید و علی الذین و نیست بر آنها
یتقون بپرهیزند از خوض کردن من حسابهم از شما را اهل خوض یعنی از جرم و اثام ایشان من شیئ
هیچ چیزی و اد آنست که قبایح اعمال و اقوال آنانرا متقیان با ایشان مجالست ننمایند بر ایشان نیست
و لکن ذکری ولیکن بر ایشان ست که پند دهند ایشان را بند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح
و ذکری محتمل ست که منصوب باشد بر مصدریت و یا مرفوع بر ابتدایت پس یا در تقدیر و لیکن علیهم ان
یذکروهم و یمنعوهم عن الخوض و یا در تقدیر و لکن علیه ذکری لعلهم یتقون شاید که پرهیز کنند از این عمل
و نیز در وصف کفار می فرماید و ذر الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه گرفتند دین خود را
لعبا و لهوا دین خود را ساهی و مشغول مطلب و اهسوس یعنی بنای دین خود را لهو و بازی و تمنی نهاده اند
و این کلامه تهدید ایشان باشد و بسبب این آیه را آیة السیف منسوخ ست میدانند سبیل آن می نماید بر امر بکف از ایشان
و ترک تعرض با ایشان و غرتهم الحیوة الدنیا و بداده ایشانرا زندگانی دنیا بدان سبب انکار حشر
و بیشه می کنند و ذکر به و پند ده ایشان را لئلا تبسل بجهت مخالفت آنکه تسلیم کرده نشود بهلاکت
بار سوا و کوفته نشود نفس بما کسبت نفس بر کاهی بآنچه کرده ست از بدی یعنی تذکیر کفار کن لئلا آن بجهت آنکه بار
ندارد نفسی بر او از هلاکت یا گرو او را بگیرند دوزخ بسیار ند بجهت بدی اعمال و سوء افعال لیس ایشان نیست
و ایشان نفس گرفتار شده را من دون الله بجز از خدای ولی دوستی مددکار او و لا شفیع و نه بشفاعت
کنند که او را از عذاب خلاصی تواند داد و ان تعدل کل عدل اگر بدهد فرض فدا دهد آن نفس هر
فدائی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لا یؤخذ منها فدا گرفته نشود از و در بعضا وی گفته که
عدل در لغت بمعنی فدیه ست و کل منصوب بر مصدریت و فعل مسند ست بمهای نه بضمیر عدل زیرا که عدل
اینجا مصدر ست پس ما خذ آن مسند نتواند شد بخلاف قوله فلا یوخذ منها عدل زیرا که بمعنی فدیه ست
پس صحیح باشد اسناد فعل با آن اولئک آن گروه الذین ابسلوا آنانیکه گرفتار شده اند بعذاب

بسبب انچه کردند از افعال قبیح و انچه معتقد ایشان هست از عقاید زایغه لهم مر ایشان
را است در دوزخ شراب من حمیم تا میدن از آب جوشیده که درون ایشان را بسوزاند
و تعذاب الیم عذاب دردناک که ببرون و درون ایشان را محترق سازد بما کانوا یکفرون
بجهت انکه ایشان بودند که کافر می شدند در حضرت که اهل دوزخ سالهای بسیار از گرسنگی فریاد کنند
ایشان را طعامی دهند از ضریع که آن نوعی از خار است که چون انرا بخورند گرسنگی بر ایشان غالب شود سالها
بسیار از تشنگی فریاد کنند کاسهٔ آب بدست ایشان دهند از آب گرم و جوشان و چون نزدیک
روی خود برند همه گوشت روی ایشان بریخته شود و چون بیاشامند امعای ایشان پاره پاره
گردد آیه دلیل است بر وعید عظیم مرگ را له استنه اکند بقرآن و ما ما ـ حرای فاء بمعنی محمد
بر انکار از عبادت اصنام و سایر معبودان باطل و امت مرحومه نیز در این خطاب داخلند
انگه عوا ایا پرستیم من دون الله بجز از خدای یعنی نمی پرستیم ما لا ینفعنا انچه سود نکند ما را
اگر طاعتش کنیم و لا یضرنا و زیان نرساند اگر او را فرو گذاریم یعنی چون بیچاره قادر
نیستند بر نفع و ضرر پس چگونه خدای بحق اند استه بعبادت ایشان اشتغال نماییم و نرد بر ادیا
باز گردیم علی اعقابنا بر پاشنه های خود از مرتد شدن و کفر بعد کنیم بعد اذ هدانا الله
بعد از آن که راه نموده است ما را خدا بطریق اسلام و از مضیق کفر و ضلالت نا بدید کالذی استهو
ته الشیاطین در حالتی که مانند باشیم بکسی که برده باشند او را دیوان چنانست از فاعل
نرد فی الارض در زمین یعنی بیابان زود از راه راست حیران در حالتی له اصحاب
و کمراه باشند از طریق مستقیم و راه خود را استوا نا خوانند الهدی اصحاب مر او را باشند یا ران و
رفیقان یدعونه بخوانند او را الی الهدی الی الهدی ایتنا بسوی راه راست و هدایت نمایند او را
بطریق مستقیم تسمیه بری از قبیل بان تسمیه مفعول است بمصدر یعنی دیوان او را بطرف خود دعوت
کنند و اصحاب او را از ان منع نمایند و بطریق حق خوانند او متردد باشد در رفتن و باز گشتن
وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مثل او مثل یکی است که غولان و دیوان او را از میان کاروان
ربوده و در بادیهٔ خطرناک برده باشند و رفیقان کاروان که مومنانند او را براه
هدایت که منهاج حق است خوانند و دیوان فریفته او را به بیابان ضلالت کشند پس اگر باز
گردد و خود را بکاروان رساند در زمرهٔ ایشان داخل شود و اگر با دیوان بماند در کفر
و زندقه بمرد و بعذاب ابدی رسد قل ان هدی الله بگو بدرستی که دین خدا یعنی

استقیم هو الهدی است دین درست و راست نه غیر آن بلکه الهی آن ملائکه
و امر ناو و مودندا را بدین هدی تسلیم تا کردن نهم لرب العالمین مربوبیت کار عالمیان
را این جمله جمله از جمله مقول است عطف بر ان هدی الله و لام لرای تعلیل امرست انما امرنا لذلک
لنسلم و نزد بعضی زایده است و ان اقیموا الصلوة و نا بپادارید نماز را این عطف است بر لنسلم و اتقوه
و بترسید از خدا در امثال آن و هو الذی الیه او است خدا که بسوی جزا او تحشرون جمع کرده
خواهید شد روز قیامت و هو الذی خلق السموات او است انکس که بیافرید آسمان ها را
و الارض و زمین را بالحق و در حالتی که قایم است بحق و حکمت و یا سموات و ارض بکلمه حق که لفظ کن است
خلق کرد و یقولها و یوم یقول و یاد کن روزی را که حق تعالی گوید یعنی هر چیز را که در ان روز تکوین
او خواهد اراده فرماید که کن باش فیکون پس می باشد انچیز مراد روز قیامت است و تکوین عند اموات
و احیای الیتان قوله الحق و معنی او راست و درست یا قول او نافذ است در کاینات در بیضاوی
گفته که قوله مبتدا است و الحق صفت اوست و نزد بعضی الحق فاعل یکون است یعنی حکم نافذ او در وقتی هست
که کوید کن موجود و متمور فی الحال کوند یوم منصوب است بعطف بر السموات یا بخالق روز قیامت است و له
الملک و مر او را ملک است یا در شاهی یوم ینفخ فی الصور روزی که دمیده شود در صور یعنی در ان
روز متقرر و ثابت در بود شاهی بدون منازع نظیر این قوله لمن الملک الیوم لله الواحد القهار عالم الغیب
او است و اینده غیب که عالم ملکوت است و الشهادة و دانای شهادت که عالم ملک است و هو
الحکیم و او است خداوند حکمت در بعث و حشر خلایق الخبیر و دانا انکه که برانگیزد و بر چه وجه
حشر کند در خبر است که رسول مقبول فرمود که منم اسرافیل را دیدم که در زیر عرش صور در دهن
گرفته پیشانی و آبرا جها منتظر لوح و جبرئیل را گفتم که چند گاه است که او این صور در دهن دارد گفت
از ان وقت که حق تعالی او را آفریده این صور در دهن گرفته منتظر است تا که فرمان الهی در رسیدن
صور در رسد تاخیر در ان واقع نشود و در مجمع البیان آورده که اسرافیل دو بار نفخه در صور دمد
در نفخه اولی همه خلق بمیرند و در نفخه دوم همه زنده شوند پس نفخه اولی برای اهلاک دنیا باشد و
نفخه ثانیه برای ابتدای اخرة از ابو سعید خدری مرویست که حضرت رسالت علیه السلام ندانست فرمود
که چگونه بطیب و خوشحالی توان گذرانید حال انکه صاحب صور صور را در دهن گرفته پیشانی بر فرمان الهی داده
منتظر است که امر رسد بنفخ تا بلا تاخیر دران دمد بدانکه چون حق تعالی خواهد این سخنان و دم
آلهه الزمان کرد و بر طریق تذکر گذشت بدایت بن احتجاج آورده و رغب آن

دین را که بان مامور شدید حال انکه ان دین ابراهیم ست که از آبای شما ست و مدعوان مالوف شما شدند
بدین آبا خصوصا کاهی که بدر ایشان صاحب قدر و مرتبه باشد پس میفرماید و اذ قال ابراهیم
و یاد کن ای اهل مکه قصه ابراهیم را که ایشان دعوی فرزندی او کنند پس اولی انکه بدو اقتدا نمایند
در توحید و قصه او آنست که گفت لابیه آذر مر پدر خود آزر را این عطف بیان آب ست و مراد بان
اب عم ست و اطلاق اب بر عم در کلام عرب شایع ست و اسم اب ابراهیم تارخ ست و انساب از کلبی
نقل کرده که نام پدر ابراهیم تارخ بود و آزر صفت او ست چه او از دهی بود از سواد کوفه و معنی آن
در لغت ایشان کج ست و این اسم ذم ست و نزد بعضی اسم اب ابراهیم ست از جانب مادر چونکه نزد
جمیع اصحاب امامیه آبای آنحضرت موحد بودند چنانکه احادیث از ائمه اطهار صلوات الله علیهم بر الملل
اخبار مصرح ست باین کریمه تقلبک فی الساجدین دال ست یعنی پس مراد عم ابراهیم خواهد بود یا حد مادری
او و منع صرف از رهگذر عجمه یا صفت متنع از آن ظاهر یا از روی اذ آنست که علم عجمی ست
مانند سالخ و قوله اتتخذ اصناما آلهة همزه برای انکار و توبیخ ست ایا فرا می گیری بتانرا که خود تراشیده بجای
انی اراک بدرستی که من می بینم ترا و قومک و کرده ترا که متابع نوانی فی ضلال مبین در گمراهی
از حق که هویداست دلالت ضلالت آن و در اخبار آمده که آزر بت می تراشید و بابراهیم می داد و میگفت
که بیازار و بفروش ابراهیم بیاورد می و در بیشه و دریای آن بت بستی و بزمین می کشیدی و میگفتی می
خرید خدائی که نمی شنود و نمی بیند و هیچ کس را نفع و ضرری نتواند رسانید پس بیاورد می و نزد آزر
بینداخت و گفتی که کس این را می خرد مردمان ستکاست ابراهیم با وی کرد مدا براهیم را زجر و عتاب
کرد جواب داد که شرم ندارید که اصنام جماد را بخدائی گرفتید انی اراک و قومک فی ضلال مبین در ین
آیه حجت ست مر حضرت رسالت مرتبت را بر محاجه قوم که او را بر عبادت اصنام دعوت میکردند و بزعم وی
در اقتدا و ابراهیم که بدر او ست در احتجاج و تسلیه او بدین و کذلک و همچنین که او را انبیا کردانیدیم
بضلالت و گمراهی قوم او و همچنین نری ابراهیم نمودیم ابراهیم را ملکوت السموات و الارض
ربوبیت ملک خود را یا عجایب و غرایب آسمانها و زمینها از ذروه عرش تا تحت الثری بر وی منکشف
ساخت تا استدلال کند بدان بر قدرت کامله حق تعالی ملکوت مشتق ست از ملک ست و تا در او برای مبالغه ست
و لیکون من الموقنین و تا باستدلال بی کامان و موصن در علم استدلالی و با تقدیر این ست که فعلنا ذلک
و لیکون من الموقنین یعنی با تبصیر را با و عنایت فرمودیم تا از زمره کاملان بات از آبی عبد الله علیه السلام مرویست
که چون خدای تعالی ملکوت السموات و الارض را بابراهیم نمود در دی بیاویخت که زنا میکرد بر او دعا کرد و هلاک شد

مردی دیگری را دید برا و نیز دعا کرد نمرد مردی سیوم را نیز مشاهده کرد دعا کرد فوت شد حق تعالی
باو وحی کرد که ابراهیم دعای تو مستجاب است بندگان من دعا کنند اگر من بخواستی که همه را بمیرانیم بدعای تو
ایشان را زنده آفریدیم بدانکه عامهٔ علما بر انند که ابراهیم عرم در روزگار نمرود بر کنعانیان بود و از میان
ابراهیم و طوفان نوح هزار و دویست و شصت و سه سال بود و از زمان ولادت او تا خلق آدم
دو هزار و شش صد و هفت سال بود نمرود از فرزندان سام بن نوح بود پشت بنوح میرسید
و مدر او کنعان بود مروست که جهار کس بادشاه همه روی زمین بودند دو کافر یکی نمرود در
و دوم بخت نصر و دو مومن یکی سلیمان دوم ذوالقرنین اول کسی که تاج جباری بر سر نهاد
نمرود بود و همه مردمان را بعبادت خود خواند و خود در شهر بابل می بود و رسل رسایل بنواحی
و اطراف عالم میفرستاد و مردمان را بعبادت خود ترغیب میکرد چندگاه برین منوال بگذشت شبی
در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که شعشعه جمال او نور آفتاب و ماه نابود کرد
از غایت ضوء بیدار شد کاهنان و حکیمان مملکت تعبیر این واقعه بدین وجه کردند که درین سال
بولادت بابل مولودی خجسته طالع از خلوت خانه عدم بفضای صحرای وجود قدم نهد که هلاک
تو و اهل مملکت تو بدست او و اتباع او خواهد بود از صلب پسر تو رحم نبوسته نمرود در وجود
نفوذ و اهل مملکت تو بدست او و اتباع او خواهد بود از صلب پسر تو رحم نبوسته نمرود در وجود
بفرمود تا میان مردان و زنان تفریق کنند در آن سال بر هر ده یکی را موکل ساخت هر کودکه
در آن سال بزاید اگر پسر باشد او را بکشند تا رخ که یکی از محرمان و مقربان نمرود بود بشبی بازن
خود گفت که پنهان از مردمان نزد من آی زن پنهان از موکلان نزد آمد تا رخ با وی خلوت کرد
او حامله شد و محمد ابن اسحاق روایت کرده که مادر ابراهیم در این وقت نابالغه بود بمقامی نرسیده
بود که با وی مباشرت توان کرد بجهت این هیچکس بر او موکل نبود و تا رخ با وی موافقت کرد بار
گرفت چون کسی را بروی گمانی نبود ابراهیم در شکم مادر بس پرورش می یافت تا بوقت وضع
آلقصه مادر کاهنان بنمرود گفتند که امسال آن کودک برجم پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود
که جمعی زنان موثوق تفحص احوال زنان حامله کنند هر کدام که اثر حمل پسر او ظاهر شده باشد بقتل رسانند
پس زنان در تفحص احوال قیام نمودند چون بر مادر ابراهیم از حمل او در گذشتند و دیگر کسی بلوغ
التفات نکرد تا وقتی که وضع حمل او نزدیک رسید بتر سید که اگر پسر زاید و خبر نمرود برسد او را
بکشد در شب تنها از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه بود داخل شده در آن غار
ابراهیم را بزاد و در خرقه پیچیده همانجا بگذاشت و دهانه غار بسنگ استوار کرده باز گشت و تا رخ

که از تصویر ما خبر داشت گفت ای تارخ از تو میں کاشتگان نمرود بصحرا رفتم و بسیار بگردیدم تا حال
نبرد در خانش دفن کردم و باز گشتم تارخ با و رکرد و زن او روز دیگر بغار آمد دید که ابراهیم انگشتهای
می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل و از یکی خرما و از دیگری روغن بیرون می آید خوشوقت شد و در
شهر مراجعت نمود و هر روز بغار آمدی او را دیدی و باز گشتی القصه ابراهیم عم چون شبه تربیت از
پستان عنایت الهی می نوشید بروزی چندان می بالید که کودک دیگر در ماهی و بماهی چندان بزرگ
می شد که دیگری در سال چون پانزده ماهه شد با جوانان پانزده ساله برابر گشت و گویند روزی
مادرش نزد وی آمد ابراهیم گفت که ای مادر من ربی خدای من است مادر گفت منم گفت خدای تو کیست
گفت پدرم گفت خدای تو پدرم چه کسیست گفت نمیدانم پدرت داند پس شهر آمد و آزر را از این معنی
خبر داد بغار آمد و فرزند را دید این بار وی بهمان سوال کرد گفت خدای تو ما در تست و خدای
ما در ترا منم گفت خدای تو کیست گفت نمرود که با دشاه مشرق و مغرب است گفت او بچه ماند گفت آری
فرمود پس خدای او چه کس است گفت خاموش باش که او را خدائی نیست و این قول مشهور است و نی
تواند بود که هر گاه ابراهیم با مادر خود بر سید که خدای نمرود کیست مادرش مانع بر آورد که مثالی
سخنان ملوک خطر کلی دارد و حق آنست که مادرش این را بروجه امتحان و تفقید گفته است
و مروی است که در زمان نمرود بعضی ستاره و ماه می پرستیدند و بعضی بت پرست بودند و جمعی آفتاب
نمرود میکردند ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شد فلما جن علیه اللیل که چون در آمد
بر او شب و تاریکی شب همه زمین را بپوشانید مر اگوکبا دید ستاره در شب مر ابعنی زهره و بعضی
مشتری گفته نزدیک افق مغرب پس در بعضی گستاره پرست بودند و ستاره گردد و سجده آن
نمودند قال هذا ربی گفت ابراهیم هذا ربی این ست پروردگار من بر سبیل استفهام و با بزعم قوم خود در
بیفتاد وی گفته فلما جن علیه اللیل تفصیل و بیان قول سابق ست و گویند که این عطف ست بر قال ابراهیم
و کذلک نیز می اعتراض ست چه آزر و قوم او عبادت اصنام میکردند پس غرض ابراهیم از این قول آن
بود که تنبیه البشان نماید و ارشاد ایشان کند بحق از طریق نظر و استدلال نه تغییر و تبدیل که از لوازم
حدوث ست بروجه نظر بر او منکشف شود و از آن رجوع کنند و بحدوث آن حکم نمایند و الله اعلم و این
قول از او در زمان مراهقه او بود پس ابراهیم بزعم قوم با بروجه نظر گفت این خدای من ست فلما
افل پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت قال لا احب الافلین گفت دوست نمیدارم فرو
روندگان را چه زوال و انتقال به پروردگار عالم روا نباشد چه انتقال مقتضی امکان و حدوث ست

ومناغی الوهیت لیس قدری دیگر راه بر فتند و آن شب چهاردهم ماه بود که طبق سیمین ماه بود
بر کنارهٔ خوان سبز فلک نمودار شد فلما رأی القمر جون دیدها را باز نگاه داشتی بهتر اینده بود
و ابتدا نکنده در طلوع و جمع ماه پرستان سنن وی بسجده در افتادند قال هذا ربی فی کفت
این ست پروردگار من فلما افل پس آن وقت که رو بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب
مغرب میل کرد قال کفت ابراهیم لئن لم یهدنی ربی اگر راه نه نماید مرا بمعرفت و شناختن
خود باز ساخت علت و تمکین در نظر صاحب لأکونن من القوم الضالین از کروه
کمراهان حاصل که چون ماه را در حرم و نور اعظم از کواکب دید با خود کفت بنکرم که این چیست
چون بنظر تامل در و نکرید او را ستیک کوکب دید در انتقال و تغیر ازان نیز براءت نمود و
کفت اکر خدای مرا با من کذارد و توفیق هدایت و عنایت نفرماید من در بیابان حیرت
و میدان عمیت کمراه شوم و بسبب حداهتدی من لسیم لاجرم از کمراهان و مالکان شوم همه شب
در فکر این بود تا صبح شد که ناکاه کاسهٔ زرین آفتاب از فلک خود سر آورد و روی
زمین را بغلبهٔ نور خود منور کردانید و بهر جا و بقعه بتافت و بهر جزوی از اجزاء عالم از
نور وی نصیبی یافت بحرم از همه مهتر و منور از همه بهتر و بیشتر و جمیع متوجه او شده بسجده او
قیام نمودن با خود کفت که بنا ملا صاحق در و نظر کنم و به بینم که او را ربوبیت
هست همچنانکه زعم این جاعت ست کما قال جل ذکره فلما رأی الشمس بین جون
دید ابراهیم آفتاب را باز غله برانیده و جهان را بنور خود نانیده قال هذا ربی هذا
کفت این پروردکار من ست بروجه فرض و تقدیر و یا بزعم آفتاب پرستان هذا از
اکبر این کوکب بزرک تر ست در حرم و بیشتر ست در روشنائی بنکر اسم اشارت
جهة تذکیر خبر ست یا تاویل کوکب فلما افلت چون آن زوال و انتقال بر او ظاهر شد
قال یا قوم کفت ای کروه من انی بری مما تشرکون بدرستی که من بیزارم مما تشرکون از انچه
شما با نباز می میکنید بدیا خدائی از احرام محدثه محتاجه بمحدث آن در تفسیر جرجانی
اورده که ابراهیم بروجه تهکم و استهزا بآفتاب پرستان کفت که هزار بی نا الت لنا را
تنبیه کند و نقص و عیب و احتیاج جمود و غثان ظاهر سازد زیرا که دلیل ست بر انکه
معارف ضروری نیست چه اکر ضروری بودی ابراهیم بدایت کار محتاج نظر و در
استدلال نبودی و چون مقتضی مزیت تفسیر و تبیین کلام حق ست در باب تتمه انبیا

از عجبهاست غیر حق تعالی جبر ظاهر آیه موهم خلاف آنست ازین جهت سید مرتضی علم الهدی در تنزیه
الانبیا او رده که اکبر کوبند که چه میگوئید در معنی قوله تعالی فلما جن علیه اللیل راکوکبا الی برئی مما تشرکون
که ظاهران مقتضی آنست که ابراهیم در وقتی که از او وقات معتقد المهه کواکب بوده باشد وجواب
آنست که ابراهیم بر وفق تکلم و استدراج ابر افتاب پرستان گفت که هذا ربی چنانکه از تفسیر جرجانی سمت
تحریر کرده انی وجهت وجهی بدرستی که من متوجه ساختم روی خود را یعنی خالص گردانیدم دین
خود را یا روی دل خود را متوجه گردانیدم للذی مر انکسی را که محض قدرت فطر السموات و
الارض بیافرید اسمانها و زمینها را حنیفا در حالتی که میل کننده ام از همه ادیان بتوحید و ما
انا من المشرکین و نیستم من از شرک اورندگان در ایه دلیل بر وجوب تقدیم نبذ ابر تولا و کلمه
طیبه لا اله الا الله نیز مصرح ست برین که اول راه توحید از خار و خاشاک پاک فرموده تا سلطان
الا اله بر وی روا آرد و در صدر دل بر سند جان قرار گیرد و در بعض تفسیر مذکور ست که
چون ابراهیم شبه آمد و او را بدین نمرود بر دند او مردی کریمنظر بود ابراهیم او را دید بر
تخت نشسته و غلامان ما منتظر و کنیزان بر وی بکمر گرد تخت او صف زده پسند که این چیست که بدین
او مرا آورده اند گفتند خدای همه ست فرمود که این ملازمان بر جوانی تخت او چه کس اند گفتند
از بندگان او بنید ابراهیم فرمود چگونه ست که این خدای شما دیگران را از خود خوبتر بود می القصه ابراهیم
بپوسته مذمت بتان کرد می و ریسمان بر پای ایشان بسته می و بر زمین کشید می و بر کنار آب می آورد می
و از روی تهکم او سخریه گفتی مالکم لا تاکلون و مالکم لا تنطقون و همه بر پرستندگان ایشان زدن گرفت
و قوم با وی مجادله میکردند همچنانکه حق تعالی ازین خبر داد و حاجه قومه قال اتحاجونی گفت بر وجه انکار که ایا محاجه و مخاصمه می کنید
فی الله در وحدانیت خدا و میخواهید که غلبه کنید درین و قد هدان و حال انکه راه نموده ست
مرا خدا بتوحید خود بر وجه لطف و توفیق و ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا می
کنی ایشان بلا ما بتو خواهند رسانید ابراهیم فرمود که ولا اخاف ما تشرکون بدان ترسم یعنی باکی ندارم ما تشرکون
بدان از انچه شرک اورید بان یعنی وقت از بان شما ادیت ندارم چه ایشان جماد اند و بکسی
ضرر نمی توانند رسانید اما من تمار کان را بدلیل انحوال و حروب دانسته ایم که محدث اند و محتاج
محدث الا ان یشاء ربی مگر انچه خواهد بر وردگار من شیئا چیزی از مکاره که بجهت ایشان بمن
رسد و سع ربی کل شیء علما وسعت بر وردگار من و احاطه کرده کل شیء همه چیز را علما از روی

دانش یعنی علم او بهمه چیز محیط شده پس در رد وجه ترغیب و تحریص ایشان گفت که افلا تنظرون
که ایا را نمیکنید و بند پذیر نمیکنید یعنی میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی نمائید معتبر را
دریں استفتا دو قول است یکی انکه معنی آنست که حق تعالی حیات و تمکین در ایشان خلق فرماید
تا ایشان معجزات بمن رسانند فیحصل بذلک نفع الیشان بر دلیل باشد بر انکه مستحق عبادت است به غیر او
دوم انکه نمی ترسید از اوثان مکر که حق تعالی خواهد که مرا معذب سازد بعضی ذنوب من و بعد از ان
گفت وکیف اخاف ما اشرکتم وچگونه ترسم از انچه شما بانباز می گردانید از جمادات ولا تخافون
وحال انکه نمی ترسید انکم اشرکتم بالله انانکه شرک می آرند بخدا و نه تمسک او میدارند ما لم ینزل
انچیز را که فرو نفرستاده ست خدای بلکه تبتیک کردن او علیکم ترشما سلطانا گنبلی یا حجتی یا دلیلی
غالب یعنی حکونه ترسم از معبودان شما که بدیهه عقل حاکمست که از ایشان نفع و ضر متصور نیست و
شما اولی ترید که بترسید از خدای عالب و قادر و قاهر که شرک می آرید با و فای الفریقین احق
کدام ازیں دو گروه سزاوار ترند بامن بودن ایمن
مرا جواب دهید ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید انرا که سزاوار است که از و ترسند یعنی حق تعالی
که قادر ست بر ایصال نفع و ضر نه غیر او و الجملة این دلیل است بر انکه ترسی که قول او لی بحقیت باشد باطل بود
و دلیل بر فساد آنست که گفت نمانند که مناسب نباشد که بترسید از ان ترسیدن استفهام فرموده
الذین امنوا آنانی اند که ایمان آوردند و تصدیق بوحدانیت کردند ولم یلبسوا و نیامیختند ایمانهم
بظلم ایمان خود را بشرک اولئک ایشان را وله الامن الایشان راست ایمن از عذاب دوزخ
وهم مهتدون و ایشان راه یافتگان اند مراد بظلم اینجا شرکست چنانکه بیان مفسر شده چه
مناسبت از سلمان فارسی رضی الله عنه که چون این آیه بران اصحاب شاق آمده گفتند که کدام
از ماست که از ظلم نمالد ست حضرت رسالت صلعم که ظلم بامنه نیست که شما گمان برید بلکه انچه لقمان
پسر خود را گفت که ای پسر من شرک میار بخدا و نه شرک ستم عظیم ست و نزد بعضی مراد بظلم
معصیت ست و تلک حجتنا اینچه گذشت از احتجاج و استدلال ابراهیم بر قوم یعنی قوله فلما جن تا اینجا
حجتنا برهان و حجت ما بود و اتینا ها ابراهیم و دادیم آنرا ابراهیم یعنی ارشاد نمودیم و
القای آن کردیم در دل او علی قومه متعلق بمحذوف ای لبحج علی قومه یعنی حجت خود را بابراهیم
دادیم تا بان حجت ظفر یافت بر قوم خود نرفع درجات نرسانیم پایه ها بلند من نشاء هر کرا
خواهیم در علم و حکمت از مؤمنان که مصدق خدا باشند و مطیع و منقاد او یعنی هریک از اهل ایمان را

[illegible] عالیه و درجات رفیعه میرسانیم بر قدری که مستحق آنست اِنَّ رَبَّکَ هُوَ بندرستی که پروردگار
تو حکیم است خداوند حکمت است در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان عَلِیمٌ دانا باستحقاق و استعداد
هر یک در رفع و خفض وَوَهَبْنَا لَهُ وَ بخشیدیم و ابراهیم را اِسْحَاقَ پسر او اسحاق که پدر بنی اسرائیل است کُلًّا هَدَیْنَا هر یک را ازین دو را نمودیم بمعرفت خود باحکام شریعت بمحض الطاف و
توفیق وَنُوحًا هَدَیْنَا مِنْ قَبْلُ و را نمودیم نوح را پیش از ابراهیم و بعد او و هدایت نوح در
این مقام بجهت اظهار نعمت است بر ابراهیم که نوح پدر ابراهیم بود و شرف وی متعدی بولد میشود
وَمِنْ ذُرِّیَّتِهِ و هدایت کردیم از ذریت نوح عوض بعضی گفته اند از ذریت ابراهیم بانکه کلام در ابراهیم است
و اظهر آنست که ضمیر راجع بنوح باشد و من برای تبعیض است یعنی بوسیله الطاف و توفیق ما است نمودیم بعضی
از فرزندان نوح را داؤدَ داؤد را که اب الثالث است از اولاد یهودا بن یعقوب وَسُلَیْمَانَ
و سلیمان که پسر داؤد است وَاَیُّوبَ که از اولاد عیص بن اسحاق بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است
و یوسف بن یعقوب را وَمُوسَی وَهَارُونَ موسی و برادرش هارون را که پسران عمران اند از
اولاد لاوه بن یعقوب و هارون یک سال از موسی بزرگتر بود وَکَذَٰلِکَ و همچنانکه ابراهیم
را پاداش دادیم بنعمت و منت بر این و مجازات در راه معرفت و گفتن اولاد و ضد
نبوت در او و در ذریت او نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ پاداش میدهیم نیکوکاران را از اخوار استخفاف
ایشان به بنا بثواب و کرامت وَزَکَرِیَّا و زکریا را نمود نام زکریا که از اولاد رجعم بن سلیمان
وَیَحْیَیٰ و یحیی را که پسر زکریا است وَعِیسَیٰ و عیسی را که پسر مریم دختر عمران است از بنی سلیمان
که نکاح بنی اسرائیل بودند و عمران این پسرها همه از اولاد سلیمان از جا معلوم میشود که نسب از طرف مادر
صحیح است چه عیسی را از ذریت نوح ما را بهلی علیهما السلام نتوان گفت و حال آنکه نسب او از مادر
نه از پدر پس حسن و حسین علیهما السلام را از اولاد رسول مقبول باید دانست و همه
اصحاب رسول هر یک از ایشان را ندا می کردند که یا ابن رسول الله و در خبر است که روزی مامون
با امام علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثناء گفت فرمود یا ابن رسول الله در کتاب خدا آیتی هست
که دلالت کند بر انکه تو فرزند رسول خدائی از صلب او فرمود آری گفت مرا از من غیر آیه مباهله است
و غیر سورة الانعام یعنی از من ذریته الی آخره فرمود که عیسی لغوی حرست علیکم امهاتکم و بناتکم
گفت چگونه این آیه دلالت بدین بر دعا میکند فرمود چگونی در اینکه اگر بالفرض رسول خدا
حاضر شود و دختر را برزنی از تو خواهد یا دهی یا نه گفت چگونه ندهم و کیست که این رغبت

ندارد فرمود اکرامی خواهد با و مدهید گفت چرا فرمود زیرا که اجماع است که فرزند زاده خواه
از دختر خواه از پسر باشد بر مرد حرام است دیگر آنکه اگر زن خود را طلاق بدهم پیغمبر خدا نتواند
که او را بنکاح بکند گفت از کجا میگوئی فرمود لقوله تعالی وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم
والیاس و دیگر الیاسین را که از اولاد هارون بن عمران ست کل من الصالحین یعنی این
پیغمبران کلا بندرصلاح وصلاح انسان ست بانچه سزاوار باشد ومحترز از انچه سزاوار نباشد
واسمعیل و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم ست والیسع والیسع که پسر اخطوب بن
العجوز ست و کلنا و یونس و لوطا و لوط پسر هارون بوده و هارون برادر
حضرت ابراهیم ست وکلا فضلنا و همه این پیغمبران را فضیلت دادیم به نبوت علی
علی العالمین بر عالمیان زمان الشان و مراد آنست که ما به یک از پیغمبران را بر امت
خودشان تفضیل نهاده بجهت قصد تقدم مقضوی بر فضای این دلیل فضل انبیاست بر ما
عدای الشان از ملائکه جن و انس و من آبائهم و نیز تفضیل دادیم بعضی از پدران
ایشان را عطف ست بر کلا و ذریاتهم و بعضی از فرزندان الشان را و اخوانهم
و بعضی از برادران الشان را آنها و ذریت و اخوان پیغمبران مذکوره که پیغمبر بودند
و اوصیا و اولیا را نیز تفضیل دادیم بر بسیاری و زمان که برتبه الشان فروتر بودند
و در منزلت و ثواب ایشان کمتر و اجتبیناهم عطف ست بر فضلنا یعنی برگزیدیم
این پیغمبران را و هدیناهم الی صراط مستقیم و راه نمودیم الشان را بسوی
راه راست که دین حق ست ذلک یعنی متدین بودن انبیای مذکوره هدی الله
دین خداست که مستلزم اهتداست در دنیا واحدة یضل الله راه می نماید بان دین
من یشاء هر که را میخواهد من عباده از بندگان خود که تدین نمایند بان یعنی بسبب
آن دین بندگان را ثواب عظیم که بهشت نعیم ست کرامت فرماید ولو اشرکوا و اگر
این پیغمبران شرک می آوردند بجای بر سبیل فرض و تقدیر با وجود این همه فضل و کمال
لحبط عنهم هر آینه باطل و نیست می شد از الشان ما کانوا یعملون انچه بودند
که می کردند یعنی ثواب بران مترتب نمی شد و در این آیه تهدید عظیم ست مر مشرکان را
اولئک یعنی آنها که مذکور شد انبیا الذین اتیناهم الکتاب انانند که دادیم الشان را کتاب
والحکم و حکمت و شریعت والنبوة و پیغمبری فان یکفر بها این مردمان اگر کافر شوند

بلنا سب بنبوت و حکمت و شریعت هؤلاء این گروه معاندان قریش فقد و
کلنا بها پس بدانستی که ما شنیم و مهیا کردیم برای ایمان و مراعات بان قوما
کروهی را که از روی صدق لیسوا بها بکافرین نیستند بدین جهانا کافرند بغمبران
و متبعان ایشان تهد گویند که هیچ کسی نیست که تا روز قیامت بدایره ایمان در آید اولئک
الذین آن گروه انبیا انانند که هدی الله راه نمود خدا ایشان را بدین خود فبهدیهم
اقتده پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آن چیزیست که بدان متفق بودند از توحید و اصول
دین نه فروع مختلف فیها چه فروع نسبت بهر پیغمبر هدایت مستقل بلکه آن حسب اختلاف اعصار
بخلاف اصول پس آیه دلالت نکند که آنحضرت متعبد بوده باشد بشریعت پیغمبر ما قبل و با در اقتده
برای وقف است نه امر کنایت او رده اند که آن حضرت را آنچه حق تعالی فرمود که فبهدیهم اقتده بامعنی
که احوال ایشان را بپیروی نمای اشارت بر آنکه بر وصف وسیرت بر یک مطابع تو و آنچه او جود و احسنند
اختیار نمای پس مراد آنست که اقتدا کن بصبر ایوب و سخاوت ابراهیم و صلابت موسی و زهد
عیسی و علی هذا و مقرر است که از صفات حمیده و خصال رضیه و هر چه با پیغمبران متفرق بوده نزد
او مجتمع است پس انبیا کمل و افضل باشند قل یکبه ای محمد کافران لا اسئلکم نمی خواهم از شما
علیه پیغمبر رسانیدن از خدای اجرا مزدی چنانکه پیش ازمن هیچ پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبید
ان هو ما نیست این ما ینبغی من الاذکری للعالمین مگر پندی مر عالمیان را و این آیه دلالت ست بر آنکه هیچ
زمانی خالی نیست از پیغمبری یا امامی که حافظ دین باشد بقوله فقد وکلنا بها قوما و اسناد توکیل بخود دلالت کند
بر آنکه امام منصوص ست از جانب او نه باجماع مندکان او رده اند که مالک بن ضیف که سر حلقه احبار یهود
بود بخدمت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم آمد آنحضرت باو گفت که سوگند میدهم ترا بآن خدائی که
توریت بر موسی منزل گردانید که تو در توریت دیده که خدائی دانشمند فربه را دشمن میدارد
گفت این خبر در توریت هست حضرت فرمود که آن تن بر و رو و جود بر تست تو نئی او در غضب شد
و گفت خدای هیچ کتابی بر هیچکس نازل نساخته آنرا موسی ما قدروا الله حق قدره نکردند یهود آن
خدای را حق قدر او چنانکه سزای تعظیم او باشد و نشناختند او را چنانکه سزای شناختن او بود در
رحمت و انعام بر بندگان یکی از جمله آن رسائل کتب و نزول رسل ست اذ قالوا چون گفتند که ما
انزل الله نفرستاده ست خدای علی بشر من شیئ بر هیچ آدمی هیچ چیزی از وحی و احکام شرع
یعنی انزال کتب و ارسال رسل که از عظایم رحمت و جلایل نعمت اوست از حق تعالی سلب کردند

در کشف الاسرار آورده که معنی ما قدروا الله حق قدره ما عرفوا حق معرفته اوست آن همه قدم را
با حدوث چه نسبت و خاک را با آب چه مناسبت بزرگی را از اشتاق الهی سوال کردند فرمود که
کما یخطر بالبال فهو علی خلاف ذلک و شبهه نیست در آنکه معرفت و ادراک حق سبحانه باعتبار کنه
ذات و تجرد از تعینات اسماء و صفات ممتنع است مر غیر حق را زیرا که هیچ نسبت نیست میان
او و ماسوای او پس شروع در طریقه او از این وجه اضاعت وقت است چه او بخیال در نگنجد
و تو خیال خود را بخیال از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که یهود گفتند که ای محمد حق تعالی بر تو انزال
کتاب کرده است فرمود نعم گفتند الله ما انزل الله من السماء کتابا حق تعالی این آیه نازل
ساخت آورده اند که جمعی یهود رسول را گفتند که کتابی برای ما از آسمان بیار چنانچه موسی الواح از برای ما آورده بود از خدا حق تعالی یکی از آیات آن گفت که خدا تعالی بر هیچ آدمی نه وحی
کرده نه کتاب فرستاده و تورات را که از صخره ها موسی و عیسی است حق تعالی در قول الذین
کرده این آیه فرستاده و فرمود قل یکوای محمد من انزل الکتاب الذی جئت انکه فرستاد
کتاب را که جاء به موسی آمد بان موسی نوری را در حالتی که بود در روشنائی دهنده
و ظلمات جهل و کفر را بسازنده و هدی للناس و راه نماینده مردمان تجعلونه
قرطاس یعنی آنرا که اطلسی صحیفه و طومار او در رقهای پراکنده تبدونها و نخفون کثیرا انکار او
کنید انچه نیز که مخواهد و تخفون کثیرا و پنهان سازید بسیاری را ازان چون نعت
حضرت سید کائنات علیه الصلوات و التحیات و ایات رجم و غیر آن و بعد ازان بر سبیل
امتنان فرمود و علمتم ما لم تعلموا انتم و نه پدران شما از امر و نهی از حلال و حرام و بنا - انکه مراد یهود اند معنی آنست که آموخته
شدید زیاده بر انچه تورات است و بیان انچه منسل بود بر شما و بر پدران شما که علم از شما فرو شد
و گویند که خطاب بکل امت است که کرویده بود بدان از قرشی قل الله بگوای محمد که خدا فرستاده است
آنرا که خدا انزله مبتدا است محذوف الخبر ای الله انزله یا فاعل فعل محذوف ای انزل
الله و اکثر بر انند که جواب ازانست که گفتند که نیست که فرستاده تورات را تجعلونه قراطیس
دست بدارا ز بهو و بگذار ایشان را فی خوضهم در اباطیل و خرافات خود یلعبون در
حالتی که بازی می کنند چه بر تو غیر از تبلیغ و الزام حجت نیست بدانکه ظرف صله قد هم است

وما یعرف حال از حصول ذوق ابو سعید ابو الخیر و کلمه قل الله ثم ذرهم در صوره که اسلوب
ما تهوی الهویس و انطلاق النفس و شبلی با بعضی از اصحاب خود می گفت که علیک بالله و دع ما
سواه و بعد از ان بیان احتیاج با نزال توریت موسی اعلام میکند که سبیل قرآن همان سبیل توریت است
بقوله و هذا و این قرآن کتاب انزلناه کتابیست که فرستادیم او را مبارکا بسیار فایده
و با برکت مصدق الذی بین یدیه با و رد ارنده انچه پیش از وی بوده از کتب چون
توریت و انجیل یعنی موافق آن در توحید و اصول دین یا گواهی دهنده بر حقیت آن در نسمه قرآن
بمبارک چند وجه گفته اند یکی انکه هر که متمسک بان میشود بفوز و رستگاری میرسد دوم انکه برکت
بمعنی ثبوت الخیر است زیرا که سبب مغفرت و ثواب و مبین حلال و حرام سبوه برکت بمعنی
زیادتی ست زیرا که قرآن متضمن زیادتی بیان ست بر انچه در کتب متقدمست چون ان نامهٔ آن کتب
و هیچ کتابی نسخ آن نکرده و لتنذر مر معطوف ست بر انزلناه اول علة صفة کتاب یعنی کتابیست که فعل
انزلناه للبرکات و تصدیق ما تقدمه یعنی انزال قرآن کردیم برای برکات و خیرات کثیره و تصدیق
کردن کتب متقدمه بجهة انکه توحید کلی و غرض اصلی تو اند یعنی برای انکه بیم کند ام القری اهل مکه
را و هی تواند بود که عامل فعل محذوف باشد ای لتنذر ام القری انزلناه یعنی انزال قرآن کردیم
تا بتو بیم کنیا نرا و من حولها و هر که گرد اگرد مکه ست یعنی مجموع اهل مکه و مشرق و مغرب را و قری
مرجع غربیست و اشتقاق آن از قری ست بمعنی جمع کردن هر جا که در ان مجتمع باشند از متوطنان و
آنرا قریه تو ان گفت و کما قال ام القری گفت بجهة انکه قبله اهل قری و مجتمع باشند ایشان در وقت
حج و اعظم جمع قری در عظمت و منزلت و اقدام ان در سکنت و الذین یؤمنون بالآخرة و
انکسانی که آورده اند بآخرة یؤمنون به ایمان می آورند بکتاب یا به بمعجزه و تصدیق آخرة موجب حفظ
بحافیت ست و هم علی صلوتهم یحافظون و ایشان بر نمازهای خود می محافظت می کنند تخصیص صلوة
بجهة انست که عماد دین ست و علم ایمان زیرا که هر که مصدق بمعجزه و قیامت باشد احتمال بصلوة
نکند و ترک آن نماید آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت کردند سید عالم
صلی الله علیه و آله و سلم را از سبب دعوی ایشان اشکال بر صفحه خاطر عاطر بود در
حضرت عزت در بیان تقدیس و شرح طغیان فرمود که و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن
افتری از انکس که افترا کرد و بربست علی الله کذبا بر خدای دروغ را و گفت به
بدروغ او قال یا محمد که اوحی الی وحی کرد الیه شیء و لم یوح الیه شیء و حال

انکه وحی کرده نشده است باو جبرئیل و میکائیل مفتاب برهم ولبت بگفت که وحی شده است بمن
فرود آمده است واسود عنسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود بر حمار نشسته و سخنان بر من
القا میکند مروی است که مسیلمه دو کس را بر سالت نزد رسول فرستاد حضرت ایشان را
گفت شما بمسیلمه ایمان دارید گفتند آری فرمود اگر نه آن بود که رسولان را نمی کشند شما را
قتل میکردم مروی است که عبد الله بن سعد بن ابی سرح قریشی کاتب رسول خدا بود چون وحی
بآن حضرت نازل میشد می املا کردی و می نوشتی و بجای غفور رحیم حکیم علیم مینوشتی و بموضع سمیع
علیم غفور رحیم چون آیه ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الی قوله ثم انشاناه خلقا آخر
فرود آمد او را عجب آمد از تفصیل خلق آدمی بر زبان جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین
رسول فرمود که بنویس همچنین بر من نازل شده است می نوشت و شک افتاد با خود گفت که اگر محمد
در این که وحی باو فرود می آید صادق است بر من نیز وحی میشود و الا کاذب است پس مثل آنکه می گوید من
هم میتوانم گفت این سخن را بآن حضرت گفت و گفت احوال خود را بمن معلوم کردم و بدانسته که
از نزد خود چیزها را میگوید که وحی است و من نیز مانند آن میگویم چنانکه خود میخواست روی بمنافقان
نزد پیغمبر مومنان را ساحته بود آیات را بدست مشرکان باز میداد و مشرکان اهل ایمان را ایذا
و آزار میرسانیدند و از جمله آن عمار را با خلقی بگرفتند و عذاب کردند و گوش عمار ببریدند و
باین نوع جفا کردند تا آیات را برای داشتند که رسول را نامزا گفتند آخر عمار از دست
ایشان خلاص شده مضطرب و پریشان نزد پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله مرا توبه باشد یا نه و گناه من
معفو کرد و یا نه حق تعالی در حق او این آیه فرستاد که من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه
مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا علیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم و در باره عبد الله
بن سعد مذکور که من اظلم الی قوله ومن قال وکیست ظالمتر از آنکه گفت سانزل مثل ما انزل الله و باشد که
نازل کردانم مثل ما انزل الله مانند آنچه خدا نازل کرد امید مروی است که در روز فتح مکه عبد الله
بن سعد مذکور ملتجی بعثمان شد و او را وسیله ساخت که شفاعت وی کند پس پیغمبر خدا عثمان را
او را بگرفت و نزد پیغمبر آورد و آنحضرت در مسجد نشسته بود گفت یا رسول الله از بیعت عبد الله درگذر رسول
خدا هیچ جواب نداد باز این کلام را اعاده کرد آنحضرت بجواب ملتفت نشد و چون عبد الله از مسجد
بیرون رفت آنحضرت اصحاب را گفت ایا من نگفتم که هر که او را بیند باید که او را بگذارد باد
بن بشیر گفت چشم من جانب تو بود تا بمن اشارت فرمائی و من او را بکشم حضرت فرمود

باشد یا کسی را نکشند و بعد از ان حق تعالی از سوء عاقبت کفار و اهل شرک خبر میدهد و گوید ترسی و
اگر ببینی اذ الظالمون الیوم باشند ستکه ایشان یعنی کافران فی غمرات الموت در سکرات شدائد مرگ
یعنی چون فرو گیرد و احاطه نماید سختی های مرگ کفار را و الملائکة و فرشتگان عذاب باسطوا ایدیهم
گسترانند گان باشند دست های خود را برای قبض روح ایشان و در متابعه گفته که دست ها کشاده باشند
بعذاب ایشان و عمود آتشین بر سر و ثیاب ایشان زنند و گویند که اخرجوا انفسکم بیرون آرید روح
های خود را از جسد ها هجون متقاضی مسلط که از روی غلظ و عنف چیزی طلبد الیوم امروز که وقت
جدایی شماست تا ابد الابد تجزون جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب خواری مراد
عذابیست که متضمن شدت و اهانت باشد و از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که مراد عذاب هون ننگی است در
وقت جان کندن بما کنتم تقولون بسبب انکه بودید که می گفتید علی الله غیر الحق بر حق اجزی که ناروا بود
مانند ادعای ولد و شریک مر او را و دعوی نبوت و وحی بکسی و کنتم عن آیاته و بودید که از آیات
او تستکبرون گردن کشی می کردید و در ان تدبر و تامل نمی کردید و ایمان نمی آوردید بعد از ان
بر سبیل توبیخ ایشان می فرماید که و لقد جئتمونا و بدرستی که آمدید نزد ما فرادی در
حالتی که منفرد بید و یکتا نه حدم و خشم زنه یار و مددکار و یا منفرد از اعوان و اوثان و گمان می برید
که شفیعان شما اند چه و لست کما در حق نضر بن حارث طبده آمده که میگفت که لئن قام
والعزی و وادی جمیع فرد است و الف مقصوره برای مناسبت چون کسلی و قوله کما خلقناکم
بدل ست از فرادی یعنی آمدید نزد ما بهیئتی که آفریدیم شما را اول مرة بار نخستین بار در رحم مادر بی جامه منفرد و عریان و بی توانگر بود که حال نا نیه
باشد یا حال باشد از ضمیر فرادی ای مشبهین ابتدا خلقکم مساویا و حفاة و ترکتم و یکذا شدید
ما خولناکم چیزی دادیم شما را در دنیا یعنی انچه بدان می نازیدید و به دیگران بسبب آن بر
مفاخرت میکردید و تحت آن از آخره باز ماندید یکذا شنید و مراء ظهورکم از
پس پشت خود و ما نری معکم و می بینم ما با شما شفعاءکم شفیعان شما را الذین
زعمتم انهم گمان می بردید از روی جهالت انهم فیکم شرکاء که ایشان در
ربوبیت و تربیت شهوا استخفاف عبادت شما مر ایشان را خدایند لقد تقطع بینکم بدرستی
واقع شد قطعه در میان شما واصل آن تقطع ما بینکم است و ضل عنکم و مضمحل شد و باطل شد
ما کنتم تزعمون گمان می بودید که گمان می بردید که میان شفعای شما اند و یا انکه بعث و نشر

خواهد بود حاصل کہ حق تعالی در ین آیہ حجت فرموده بر اقتباء طاعات کہ موجب فوز و نجات است
ز احوال قیامت و ترهیب از اقتحای مال و مشغله بمیت بعد از حجاب و منع [illegible] و بداست
سبب عقوبت در روز قیامت بعد از ان خود کلام نموده با حجاج مشرکین بعجایب صنع و لطایف تدبیر
می فرماید کہ ان اللہ بدرستی کہ خدای فالق الحب شکافنده دانهٔ اشجار است تخم زراعت است نباتات
زان بروید و النوی و شکافنده دانه اشجار است نهال ازان برآید تخصیص این دو از میان مقدورات
بهت آنست کہ همه کس می دانند کہ این مقدور غیر او سبحانه نیست و دست هیچکس دیگران نمیرسد و بدانکہ
هر چیزکہ دانه او را سخوان ندارد و آنرا حب میگویند و انکہ دانهٔ او سخوان دارد آنرا نوی از ین جهت
قیل است کہ معنی آیه آنست کہ حق تعالی خالق حب و نواست و منشا و مبدء آن و بنابرین تسمیه خلق بفلق
باعتبار آنست کہ فلق بمعنی شق است یعنی شق سازنده عدم بوجود یخرج الحی ببیرون می آورد زنده را
یعنی نبات و اشجار و میوه ها را کہ بنشو و نما حیات دارد من المیت از مرده کہ تخم دانه خشک است یا بیرون
رود و لد را از نطفه و مرغ از بیضه و یا مومن را از کافر و عاقل را از جاهل و مخرج المیت و بیرون
زنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه من الحی از زنده کہ نبات و آدمی و مرغ است و ذکر آن
بلفظ اسم بجهت حمل آنست بر فالق الحب حه قوله یخرج الحی واقع شده است در موقع بیان آن چه خلق حب
و نوی نبات و منحه نامی از جنس احیان حی است من المیت زیرا کہ نامی در حکم حی است کما قال یحی الارض
بعد موتها ذلکم الله این زنده کننده و میراننده اللہ است کہ سزاوار عبادت است فانی تؤفکون
پس از کجا منحرف گردانیده می شوید از و بغیر او یعنی او را در گذاشته بپرستش غیر او اشتغال مینمائید
فالق الاصباح شکافنده صبح است از ظلمت شب و از بیابان روز و باشکافنده ظلمت صبح است کہ آن
ماسخ یعنی برنده تاریکی شب و آورنده روشنائی روز و اصباح در اصل مصدر اصبح است بمعنی دخل
فی الصبح و صبح بالف تسمیه یافته باعتبار آنکه تاریکی از شب بآن در می آید و جعل اللیل سکنا و گردانید
شب را آرامگاه خلق تا از تعب حرکات روز براسایند و ما هو ازسکن الیه و اطمئن الیه و الشمس
و القمر حسبانا و گردانید آفتاب و مهتاب را حسب بآن شناسائی اوقات مثل او وقات دینیه و دنیویه بآن
دانسته شود چه مدار شمس و قمر بر حسبان است و حسبان مصدر حسب است بفتح همچنانکه حسبان بکسر
مصدر حسبت و گویند کہ جمع حساب است بمعنی حساب و شمار ذلک این کار کہ بشمردید و تدبیر
شما ست تقدیر است براي حساب معلوم تقدیر العزیز العلیم اندازه کردن خداوند غالب و دانا
و دلیل کہ حق سبحانه در ین آیه تذکیر بندگان می کند نعمت خلقت خود را و میفرماید منعم انکه چون بندگان من

پاک است خدای تعالی و به یعمّا یصفون از آنچه صفت می کنند کافران زندیق او را که چیزی است چه
واجب خالی از آن نیست که بوالادت است یا نبی چه اگر موجب است شبیهت و هر یک از ما و محدث باشد صفت
نقص و شرکت نیز مستلزم نقص است و حق تعالی منزه از نقص و عیب است بدیع السموات والارض
او است که نو پدید آرنده است آسمانها و زمینها بی ماده و مدت و مثال بدون اعانت از غیر و رفع آن
به خبریت است و مبتدا محذوف اعنی هو بدیع السموات و فرق میان ابداع و اختراع ابداع فعلیت
بی سبوق بمثل بنابست و من البدعت و اختراع فعلیت که مقرون بسبب باشد انشا ابداع دین
ستاره بجنبه افادت کمال قدرت و فوق قدرت جمیع مخلوقات است و چه که منصف بامن باشد اخنیجه
بشریک و ولد ندارد کما قال انّی یکون له ولد و لم تکن له صاحبة و چگونه بود او را فرزندی و لم یکن
له صاحبة و حال آنکه نیست مر او را زنی که فرزند او را بزاید و چگونه او را فرزند باشد که در زمان شوهری
کفاف و جنسیت شرط است و میان او و ما سوای او مجانست نه و خلق کل شیء علیم در او است
به همه اشیاء و احاطه او اتم است و بیضاوی گفته که در آیه استدلال است به نفی ولد از آنکه معقول
از ولد است که متولد باشد از ذکر و انثی که منجنس یکدیگر باشند حق تعالی منزه است از مجانست
ما اند و ولد کفو والدت او را گفته شد پیش از این که ما عدای او مخلوق و بندگان اوست نه او را
نگه او را بنی صفات موصوف است الله تعالی او نهایت که جامع جمیع صفات کمال است مر تکلم به پروردگار
شما است لا الله الا هو خبر بعد خبری مبتدا محذوف هو است یعنی او خالق کل شیء فی افریننده همه
چیزهاست به انشاء تمام مبتدا است و ما بعد او اخبار بعد اخبار فرموده تواند بود که بعضی بدل بعضی باشد
فاعبدوه پس او را به پرستید که مخلق عبادت اوست نه غیر او بحسب اتصاف او باین صفات
مذکوره از عز میگوید که خلق کل شیء دلالت میکند بر آنکه او خالق افعال عباد باشد علمای امامیه
میگویند آنچه از منطوق آیه مفهوم میشود این است که مراد او بدان هر چیزیست که غیر او را بران قدرت
نباشد چون خلق ملائکه و جن و انس و حیوانات و نباتات و جمادات تا حجت باشد بر عبدهٔ آلهه
باطل چنانکه مفهوم قول شخصی که گوید اکلت سمکا ماکولات است و چگونه فعل عباد نسبت با و توان کرد
حال آنکه او سبحانه منزه خود فرموده از افک عباد و کذب ایشان و اگر خلق او می بود موجب
این میشود که او سبحانه فاعل قبایح می باشد تعالی ذلک علوا کبیرا او هو او با وجود این همه صفات
علو و تنزیه و کمال بر همه چیز نگهبان است و متولی امور بندگان پس توکل بر او کنید و همه امور
خود را بوی تفویض نمائید و بوسیله عبادت او در رفاج مارب خود کوشید چه او است که نگهبان است

براعمال شما و شما را بران مجازات خواهد داد لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار
درک نمی کند او را دیده ها و او درک میکند دیده ها را و او دریابنده خداوند ابصار را بتقدیر مضاف
و هو اللطیف الخبیر و اوست لطف کننده و نیکوکار بندگان و آگاه باسرار همه چیزها و رسنده بدقائق
اشیا و دانا بمصالح و تدابیر عباد و بافعال ایشان پس بر وفق آن مجازات ایشان نماید در معاد
از فضل بن سهیل نقل است که او سوال کرد از علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا که خبر دهد مرا از رویت
حق تعالی که مردمان دران اختلاف دارند فرمود هر که وصف کند خدا را بخلاف آنچه او ذات خود را
بآن وصف نموده پس بتحقیق که اسناد فریه عظیم بحق تعالی کرده او سبحانه فرموده که لا تدرکه الابصار
و گویند که مراد بابصار اعین نیست بلکه بصایر قلوب است یعنی نمی یابد کنه او را اوهام و افکار بندگان و او در
می یابد آن را بعد از ذکر این ایات دالة بر وحدانیت او و کمال قدرت و علم خود بیان از الت
علت اعتذار می کند بقوله قد جاءکم بصائر بدرستی که آمد بشما آیات نهایت روشن یعنی دلایل
و حجج ظاهره من ربکم از نزد پروردگار شما که وضوح آن بر وجهیست که گویا او را می توان
دید و بصایر جمع بصیرت است و آن مرتبه را مثل بصیرت مرتبه بصر را و تسمیه دلایل بآن بجهت آنست که
تجلیه حق می کند برای من و آن را با و می نماید فمن ابصر پس هر که بیند حق را و تصدیق کند بسبب ابصار
و تفکر دران فلنفسه پس از برای نفس خود دیده آنرا و نفع برده چه منفعت آن مر او راست و من عمی و
هر که نابینا شود یعنی نبیند آن حجج ظاهره را بجهت عدم تدبر دران و بسبب آن گمراه شود فعلیها پس ضرر
و وبال آن بر روست این هم دلالت ست بر آنکه مکلفان مجبور نیستند در افعال خود و ما انا علیکم و نیستم من
بر شما بحفیظ نگهبان که محافظت اعمال شما کنم بلکه بر شما حزا دهنده چه بر من نیست الا تبلیغ ست و این آیه قبل از امر
بقتال ست و چون حضرت بآن مامور شد ایشان را بر افعال و اعمال قبیحه خبر داد و گران قتل و سبی و اسر ایشان بعد
و کذلک و مثل این تصریف که در آیات کذشته کردیم نصرف الآیات می کردانیم انهای قرآن را از خوف بر یا
از وعد بوعید از مفصل بمجمل و از محکم بمتشابه و تصریف در اصل نقل شی ست از جایی بجایی و لیقولوا درست
لام برای عاقبت و درس بمعنی قرات و تعلم و جواب آن محذوف تقدیر آن ست لیقولوا درست لفظ نهایی
من کردانیم آیات قرآن را لمثل ما قبل یا گویند اهل مکه که تو خوانده آن را و یاد گرفته از کسی یا معطوف علیه محذوف ست
و تقدیر این که لیعینه الله علیه و لیقولوا زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت مرتبت از جبر و یسار که دو تن
بودند از بنی روم تعلم میکرد و میگویند که خدا بمن وحی میکند حق تعالی میفرماید که تصریف آیات بآن غایت
شود که عاقبت آن بآن انجامد که کفار قریش گویند که از تو از بشری تعلیم گرفته و لنبینه و برای آنکه بیان

کنم ایات قرآن را لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند که این کلام خدائیست تخصیص بشیئین باهل علم بجهت
انست که ایشان اند که بآن منتفع میشوند نه غیر ایشان و یحتمل بود که لامی نفی در لیقولوا مقدر باشد
ای لئلا یقولوا یعنی مکونید کفار که نوراست تعلیم کرفته زیرا که این نوع کلام مقدر و صحیح بشرط مشیت و
ضمیر در لنبینه راجع است بایات و مذکر ان باعتبار آنست که ایات در معنی قرآن ست کانه قیل نصرف
ایات القرآن یا انکه راجع بقرآن باشد اکرچه مذکور نشده بجهة انکه معلوم ست و یا راجع باشد بتبیین که
مصدر بتبیینست کقوله لهم صرخة زیدا ان اتبع ما اوحی الیک در پی آن رو که وحی کرده شده بسوی تو
من جانب پروردکار تو یعنی متدین شو بطریقهٔ موحد لا اله الا هو صحیح معبودی بسزا غیر او و
اعرض عن المشرکین اعراض کن از مشرکان اعراض موکد از ترک در نفیه انکه متفرد است فی الالوهیة والغرض ورو بکردان عن المشرکین
از مشرکان آرندکان با قوال و آرای ایشان نه النفات مناوکست یا این آیه را بایة السیف منسوخ میدانند ابن عباس اعراض را حمل میکنند بر عدم مخاطبت با ایشان نه انکه مراد عدم دعوت ایشان
باشد بتوحید بس بنابرین حاجة بثبات نباشد و لو شاء الله و اکر خواستی خدای توحید و عدم
اشراک ایشان را بر وجه جبر و قهر ما اشرکوا تو هرکز شرک نیاوردندی لیکن این منافی تکلیف ست
مستلزم اختیار ست نه اجبار خلاصهٔ معنی آنست که اکر اراده خدا بودی که آیات آن بر سبیل قهر و اجبار
و الجاء اضطرار قایل بتوحید شوند و ایمان آرند هرکز مشرک نبودندی و با خدا انباز نکفتندی اما
بطریق اختیار تا توحید آیات او خواست بجهة الجاء و اضطرار منافی حکمت و ناقض آنست و رتبه آورده
که در تقشیر اهل البیت نازلست که لو شاء الله ان یجعل هم کلهم مومنین معصومین حتی کان لا معصیة
لاحد لما کان بجناح الی جنة ناز ولکن امرهم و نهاهم و اعطاهم ما لا بد علیهم منه من الادلة و الآلة
ستطاعة یستحق الثواب و العقاب و ما جعلناک علیهم و نکردانیدیم ترا ای محمد بر ایشان حفیظا
کهبان وما انت علیهم و نیستی بر ایشان بوکیل کسی که بامور ایشان قیام نماید یعنی کار ایشان بتو
باز کذاشته نشده چه بر تو جز تبلیغ ست بلکه ما حفیظ افعال و رقیب احوال و کفیل ارزاق و مرتب
اعمال ایشانیم که بر تو بغیر از ابلاغ و انذار جزی چیزی نیست اورده اند که چون آیة انکم و ما تعبدون
من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش کفتند ای محمد زیان از دشنام ما بخویشتن میرسانی
و کرنه ما خدای ترا که بصفات کمال او را یاد میکنی بد نمیکوییم آیه آمد و لا تسبوا الذین یدعون و دشنام
مدهید شما را که می پرستند من دون الله بجز خدای و بقبایح ایشان را یاد نکنید فیسبوا الله بغیر
ایشان و در مقابله ان دشنام ناسزا کویند خدایرا عدوا از روی ظلم و تجاوز از حد حق بغیر علم و بدانچ

یعنی خدای یا ما سترا کو بیند از روی جبل و نادانی به انکه درین دلیل هست بر انکه طاعت هر کاه که موجب
بمعصیت شود ترک آن واجبست چه موجب نیابت شرست و علماء امامیه ازین آیه استدلال کردند بر
وجوب تقیه و نکهداشتن زبان در جای که نه جای اظهار حق باشد چه مومنان در زمان آنحضرت
الله مشرکان را دشنام می دادند و مشرکان نیز بجهل ازین سب معبود مومنان میکردند حق تعالی
مومنان میکردند را از سب آلهه اهل شرک منع فرمود تا سب آلهه مومنان نکنند
کذالک زینا لکل امة عملهم همچنانکه بیارستیم اعمال کفار را در نظر ایشان لکا امة بیارستیم برای
هر کروهی عملهم کردار ایشان را از نیک و بد در نظر ایشان بر وجه تخلیه که محل حسب بیار
لدیهم و خوش وی نماید بود که عمل مخصوص باشد و مراد لکل امة انواع کفر باشد زیرا که
کلام در ایشان ست و خلاف نیست در انکه مراد ازین کفر و معاصیست و درین دلالت ست
بر انکه از آیه مذکوره نیز تلیین اعمال طاعت ست ثم الی ربهم مرجعهم پس بسوی جزای افریدکار
ایشان ست مرجعهم بازکشت ایشان فینبئهم پس خبر دهد ایشان را بجزای
وقت محاسبه و مکافات بما کانوا یعملون بانچه بودند که عمل میکردند از خیر و شر اورده اند
که اکابر قریش با حضرت کفتند ای محمد تو ما را خبری ده که موسی عصا زد بر سنک دوازده
چشمه آب جاری شد و عیسی مرده را بدم زنده میکرد و صالح ناقه را از سنک بیرون
آورده اکر بدعای تو کوه صفا زر کردد تا ما بتو ایمان آریم حضرت فرمود که اکر این معجزه محقق
شود مر التصدیق خواهید کرد جمله بر این قول عهد کردند و بسوکندان غلاظ و شداد تاکید
نمودند که موافقت اهل توحید نمایند در معالم آورده که حضرت بدعا اشتغال نمود بناکاه
آن حال جبرئیل نزول فرمود و پیغام آورد که حق تعالی میفرماید که من بدعای تو این کوه را
زر میسازم اما سنت و عادت من بران جاری شده که چون امم بر نبوت انبیای خود طعن
خواهند و آن نظهور رسد اکر از عهده آن عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بدیشان
فرستیم اکر خواهی این معجزه ظاهر سازیم تا عذاب در دنیا را اکر خواهی بکذار تا توبه کنند
یا از نسل ایشان ایمان آرند حضرت قسم ثانی را اختیار فرمود و اقسموا بالله وسوکند
خوردند بخدا جهد ایمانهم سخت ترین سوکندان ایشان جهد مصدر ست در موضع
حال ای مجتهدین ایمانهم وداعی ایشان بایمان تسلم و تاکید در ان تهکم بود بر رسول
در مطلوبات مقترحه و استعفار انچه متعنده کرده بودند از ان اصلی حاصل که ایشان

بطلان او شد او سوگند خورد و مدانش جاءتهم آیة الی آخر بدیشان علامتی و نشانی از آنچه
طلب میکنند لیکون من بعلمه انه ایمان آرند بدان قل بگو ای محمد در جواب ایشان
انما الآیات جز این نیست که این آیتها یعنی نشانها علی نبوتی که معجزات است عند الله
نزد یک خداست و او بر اظهار آنچه ازان خواهید قادر است و من خود هیچ بر هیچ چیز ازان قدرت
ندارم و ما یشعرکم و چه چیز دانا کرد شما را ای مومنان بانچه از کافران صادر می گردد
از افعال قبیحه و اقوال مقترحه یعنی منعی دانند که ازایشان چه اعمال قبیحه و اقوال فرحه صادر
میشود و یعنی نفهند که خطاب مشرکان ست یعنی ای مشرکان چه دانید که عاقبت کار شما چگونه
خواهد بود انها اذا جاءت بدرستی که آیات مقترحه چون آید مر ایشان را و مشاهده کنند لا یومنون
نگروند بآن و درین منبهیست بر انکه حق تعالی ترک آیات مقترحه نموده مکرر بحکمت علم او بانکه بآن آیات
ایمان نیارند بدانکه مفعول ثانی یشعر محذوف ست تقدیره انها و ما یشعرکم ما یکون منهم چنانکه باین
معنی میشود در بعضی مواضع استعمال لفظ مصدر بآن کما سبق و متضمن اخبارست بآنچه علم الهی تعلق
گرفته بود از عدم ایمان ایشان و تقلب افئدتهم و دلهای ایشان ازان بانکار و ابصارهم از
تصدیق بروجه نازلان عطف بر لا یومنون و ایضا ضمیر و دیده های ایشان را از دیدن
راه حق بر طریق تخلیب بجهت این سایمان نیارند در آخر که ایمان آرند همچنان که ایمان نیاوردند
بار اول شنیده بدینشان از ابتدا و کل مرة از جهت تمکن با چون نوبت دیگر و غیر آن بجهت فرط عناد و تجرد
و نفی مرحم و نذرهم ایشان را فی طغیانهم در عدوان و بی راهی خود یعمهون در حالتی که
متحیر شده و راه بحق نبرند خاصل ما معنا انهم عاندوا فحسبنا ذلک منا بجهت این از ایشان معجزات
مقترحه نمی نماییم و یا بجهت علم بعدم ایمان ایشان در ین حال بعد از ان فرط عناد و تجرد ایشان
و طغیان ایشان نمی نماییم و لو اننا نزلنا و چنانکه با فرو فرستادیم الیهم الملائکة بسوی ایشان
یعنی بسوی کافران فرشتگان را و کلمهم الموتی و اکر سخن می گفتند با ایشان مردگان
چنانکه افتراء می کنند و حشرنا علیهم و البته جمع میکردیم بر ایشان کل شیء هر چیز را از امم
سالفه قبلا گروه گروه یا فوجا فوج یکدیگر در تقبل بشارت و انذار و شهادت بر وحدت الهی
و نبوت حضرت رسالت پناهی و البته ایشان را معاینه ببینند و گواهی بر وحدانیت ما بشنوند
یا کلمه ایات را برای ایشان جمع میکردیم با مقابله مواجهه ایشان با شند بدانکه قبیل جمع
قبیل ست یعنی قبیلا کانوا لیومنوا بنبوتی بایستند که ایمان آرند الا من یشاء الله مگر انکه

خدا بر وی قادر و جبر و یا علم ضروری پیش دهد ولکن اکثرهم لایعلمون ولیکن بیشتر انها یعنی کفار
یعلمون نمیدانند که اگر معجزات بایشان نماید بطوع و رغبت ایمان نخواهند آورد بلکه عناد و
شقاوت بر ایشان غالب است که بآن شعور ندارند و لهذا با کثرت ایشان جهل شما حال شان ست یا
انکه معنی آنست که اکثر مسلمانان جاهل از انکه ایشان ایمان نیارند و بجهت این تمنای نزول این آیه می کنند
بعد ازان حق تعالی بیان حال انبیای سابق می کند یا بعد الجمله تسلیه حضرت خاتم انبیاء وحی فرماید
وکذلک وهمچنانکه ترا ای محمد دشمنان جعلنا کردانیدیم لکل نبی برای هر پیغمبری عدوا شیاطین
شیاطین الانس والجن گردنکشان از جن و انس و ایشان بدان عداوت حاصل که حق تعالی بسبب
حضرت پیغمبر خود می فرماید تا نپندارد که این عداوت و دشمنی کار او این خاص ست بلکه پیغمبری را که فرستاده
و راه دشمنان او در میان و ستیز با الانس با او اینده که منافقان دورو اند بعضهم از جمله
یوحی بعضهم الی بعض وسوسه می کنند بعضی انها بعضی را زخرف القول سخنان بدروغ
آراسته که آنرا حقیقت نیست غرورا یعنی فریب و این ان بر مفعول ست و زخرف یعنی اطلا
ما خوذ از زخرفه اذا زینه از ابن عباس مرویست که ابلیس جنود خود را بدو فرقه کرده بعضی با
بعث کرده و فرقه بجن یعنی شیاطین الانس و بعضی با انس شیاطین جن و مومنین اند که هر یک از ان دو
بوسه بیکدیگر القای کنند که اضلالت صاحبی کذا فاضل صاحبک کذلک و لو شاء ربک ما فعلوه و اگر خدای
افرید کار تو یزدان ایشان را بر وجه جبر ما فعلوه فنکردند دشمنی را با معان او می تواند بود که ضد
راجع باشد بر خرف با غرور یعنی مرتکب زخارف باطله و ترک نمی شدند لیکن حق تعالی خواست حکمته امهلهم
تکلیف و مناقص حکمت ست چه تکلیف و فرع تمکنست بنده کاملست در افعال خود لهذا اختیار بدان
ایشان داد تا از روی طوع و رغبت در چیزی که از خیر و معصیت خواهد اقدام نماید و بجهت آن
مستحق ثواب و عقاب گردند فذرهم پس بگذار ایشان را وما یفترون و بان دروغها
می بافند از تسویلات مضله و شبهات تنویهات باطله و نفهر و جبه ایشان را عذاب و منع ملک که حق تعالی
سزا دهنده ایشان ست عمل بر سبیل تهدیدست کقوله اعملوا ما شئتم نازله بروجه وجوب و ندب
باشد ولتصغی الیه عطف ست بر غرور و نصب آن بر علیه ست یعنی شیاطین وحی میکنند
بعضی تا فریب دهند کفار را و میل کنند بان افئدة الذین لا یؤمنون بالاخرة دلهای کسانی که
ایمان ندارند باخرة و لیرضوه و برای انکه پسندند ایشان برای خود ولیقترفوا و بجهة انکه بکنند ما هم
مقترفون انچه ایشان کنندهٔ آنند از کفر و عصیان یعنی تخییب شیاطین ایشان را بمعاونت انبیاء علیهم السلام منع و زجر ایشان

بالمهتدین بدانها کلاز حد در گذشتند و از حق بباطل و زکر دوا حلال بحرام میل نمودند
در کنز العرفان آورده که در این موضع چند قایده بکار آید ولیاست بدانها حتی آنچه نام
حرامی برده باشند در وقت ذبح بران و بر تحریم آنچه نام حرامی بر ذبح آن نبرده باشند
و نص بر تحریم متروک التسمیه عمدا و نسیانا و این مذهب احمد حنبل است و نزد مالک و شافعی
حلال است لقوله علیه السلام ذبیحة المسلم حلال و ان لم یذکر اسم الله علیه و اصحاب ما میه و ابو حنیفه قایل اند
بتحریم متروک التسمیه عمدا لا نسیانا لقوله علیه السلام رفع عن امتی الخطا و النسیان و حدیث مذکور بتقدیر
صحت آن محمول است بر نسیان و آیه که بمه نزد ابو حنیفه ما قبل است بمیته یا محمول بر متروک التسمیه
بغیر اسم خدا باشد یا عمدا تارک کرده باشد لقوله تعالی و انه لفسق و اولی حمل آیه است بر اضمار دوم
و اجبست در تسمیه ذکر خدا تعالی بقصد تعظیم مناسب الله اکبر و الله اکبر و اقتصار نماید بلفظ الله منجزی نیست
بر قول اقرب و واجبست که تسمیه بعربی گوید و اگر بغیر عربی گوید بصحیح مذهب شیوم مراد باضطرار
که مستثنی در آنست آنچه راست که بان خوف تلف باشد یا مرض یا خلاف از متابعت رفقا
باضرر و رسانیدن مشقت که منتف بر موت باشد بعد ازان مکلفانرا خطاب میکند و ذمروا
و دست بدارید ظاهر الاثم اشکارای گناه و باطنه و نهان آنرا یعنی ترک کنید گناهان اشکارا و
نهان را مراد آنست که ترک جمیع گناهان کنید زیرا که گناه منحصر نیست در اشکارا و نهان و بعضی بر انند
که گناه ظاهر آنست که جوارح کنند و باطن آنکه بدل اندیشه نمایند در حقایق مسلمی مذکور ست که ظاهر اثم
طلب لعنتهای دنیاست و باطن اثم طلب لعنتهای عقبی چه هر دو سبب منعولی میشود از حضرت مولی ان الذین
یکسبون الاثم بدرستی که انانکه می کنند گناه را ظاهرا و باطنا سیجزون زود باشد که جزا داده
شوند بما کانوا یقترفون باجی رسند کسب می کنند و قبل ازین اشارت باین رفت که مشرکان
عرب که مردار حلال دانستند می گفتند که ای محمد گوسپندی که می میرد کشنده او کیست گفتند ان
کشنده خود مرده او گفتند و عجبا چیزی که یاران تو می کشند و سگ تو مرغ هلاک می کنند
حلال و پاکست و هر چه خدای کشد حرام و ناپاک ازین سخن وسوسه در خاطر عوام ضعفای اهل اسلام
افتاد و آیه آمد که و لا تاکلوا و مخورید مما لم یذکر اسم الله علیه از آنچه یاد کرده نباشد نام خدا بر ذبح
بران و انه لفسق بدرستی که خوردن چیزی که نام خدا نبرده باشند بر ذبح ان بیرون است از دایره طاعت
و گویند که ضمیر راجع باکل آن چیز باشد که نا کلوا دال است بران یعنی اکل الجزء فسق است
و ان الشیاطین بدرستی که دیوان القا کنند الیوحون و وسوسه میکنند الی اولیائهم بدوستان خود

بسیار کردن این خصما مومنان و بدگمانیدن و رحق شان و مژده عذاب شدید عذاب
و از این ست از قتل و اسر و سبی و از عذاب دو زخ چون حق تعالی ذکر مومنان و کافران
فرمود در عقب آن بیان فعلی میکند که درباره ایشان بکار آورده فمن یرد الله
بگرداند خدا یتعالی ان یهدیه انکه راه نماید او را و بطریق حق شناسا کرداند یشرح صدره
بگشاید سینه او را یعنی دل او را للاسلام برای قبول اسلام بوسیله الطاف از اقدار و تمکین
و ازاحت علت و نصب ادله او را و بتشرح صدر کرداندن است بروجهی که قابل حق کردد و مستعد
این کار حق در و حلول کند و مصفا از هرچه مانع و مانی حق باشد و من یرد ان یضله
ان یضلد انکه فرو دارد او را از طریق ایمان بعد از ان که ادراک حق با و نمود و از
فرط عناد و جحود قبول آن نکند یجعل صدره ضیقا حرجا سینه او را ضیق تنک حرجا کانما
بمشابه که اصلا سخن حق قبول نکند و از آن امتناع نماید یصعد که بالا میرود فی السماء در آسمان
یعنی می کریزد از قبول و میخواهد که بآسمان رود تا قبول آن نکند و این غایت تباعدست در کریختن
پس مانند فرموده بر انکه ایمان ممتنع ست از و همچنانکه ممتنع ست صعود بر آسمان کذلک
تنک میکرداند دلهای کافران را بر وجه تخذیل یجعل الله الرجس مسلط میسازد خدای عذاب
یا لغه را علی الذین لا یؤمنون بر انکه نمی کروند و توحید را تصدیق نمیکنند بدانکه ظاهر آیه اکرچه
جنین می نماید که مجبور را تمسک تام باشد بان اما چون که این مودی ست باسناد قبیح نسبت بحق تعالی
پس آنرا تاویل باید کرد بروجهی که مستلزم اسناد قبیح نباشد باو سبحانه لهذا در مجمع البیان تاویل
آن بچند وجه ایراد نموده و منجمله آن این ست که فایده این کلامه ترغیب ست در ایمان و زجر
از کفر پس او بتک نظر در ادله و تجه و ایات دل خود را تنک کرداند تا نور ایمان در دل
او نیفتد و حال آن اشارت ست بسیاری که قرآن بآن آمده یا باسلام یعنی این طریق قرآن
یا راه اسلام صراط ربک راه پروردکار تو مستقیما در حالتی که راه راست ست تو در و
کجی نیست و اضافت صراط بربک بجهت آنست که واضع مبین آن او تعالیست سبحانه ست و مستقیما
حال موکده و عامل در آن معنی اشارت ست قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم آیات قرآنیه
لقوم یذکرون برای کروهی که تبدی بذیر ند و عاقل دانند که کفر مطلق
او ست نه غیر او و عالم باحوال عباد ست و آنچه میکند و می فرماید محض حکمت و عدل ست و
تخصیص مینمایند کان بذکر بجهت آنکه ایشان منتفع میشوند بآن نه غیر و نظیر این ست بدان که

لکم مراد ایشان فرمان کران راست و امر انسان مطابق با سداد و اقامت و مخالف آن مکابره و ملیبات
و مراد جنت ست یعنی مراد ایشان رغبت بهشت عمل صالح نزد خدای ایشان یعنی ذخیره مشده نزد
او که بکند او را بغرا و ندادند و هو ولیهم و اولیاء ایشان ست در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی
بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند که می کردند از اعمال صالحه و افعال حسنه و یوم یحشرهم و یاد کن
روزی را که خداحشه کند انسان را و غیر حفص بصیغه مکالمه الغیر خواننده و یوم منصوب باضمار اذکروا
راجع ست بهر که محشور میشود از ثقلین یعنی جن و انس جمیعا همه انسان و جن را بود که منصوب باشد
بفعل یعنی کوئید در روزی که همه مکلفان را حشر کنم که یا معشر الجن ای گروه دیوان قد استکثرتم
بدرستی که بسیار خراستید من الانس از دمیان یعنی از اغوا و اضلال انسان یا بسیار یافتید
انسان را بانکه اتباع شما شدند بجهت این محشور میشوند با شما و قال اولیاؤهم و گویند دوستان شیاطین
من الانس از دمیان یعنی انها که فرمان ایشان بردند ربنا استمتع رای برورد کار ما برخوردار
یافت بعضنا ببعض برخی از ما ببرخی یعنی منتفع شدند ادمیان از دیوان باین وجه که راه نمونی ایشان
کردند ر شهوات و مستلذات نفسانیه و یا نفع گرفتند دیوان از دمیان باین طریق که ایشان را مطیع
خود گردانیدند و تحصیل مراد خود کردند از ایشان و احتمال دارد که استمتاع مقصور باشد بر انس
بسبب انس بجن شدن بعضی دیگر از انبای جنس خود و بلغنا اجلنا الذی اجلت لنا بوقتی که مقرر کرده بودی برای ما بان نعمتی و فنی تا بوقت مرگ یا ما حین برانگیختن
از قبور این اعترافست بانچه کرده باشند از طاعت شیطان و اتباع هوا و تکذیب بعث و تحسر بر حال خود
پس گویند که اکنون حال ما چون خواهد بود قال گوید خدا که النار مثویکم قرئ الا ما شاء مقام
خالدین فیها در حالتی که جاوید باشید در ان انس عامل در حال مثویکم ست اگر مصدر باشد
بامعنی اضافت اگر معنی مکان ست الا ما شاء الله مگر انچه خواهد خدا تعالی که شما را از آتش بر مهر بر نقل
کند و یا خواهد که از یک نوع عذاب بنوعدیگر از ان نقل نماید و بدانکه مفسران از دین استثنا چند قول ست
یکی آن انکه معنی آنست که دایما شما در آتش الا قدر آن مقدار که امن منهم و این قول عطاست و از ابن عباس منقولست که وعید
کفارست که مبهم ذکر کرده و بعد از ان مقطوع خبر بقوله ان الله لا یغفر ان یشرک به ان سرپاک
بدرستی که بروردگار تو حکیم در خداوندی حکمت ست از انچه کند با جن و انس علیم در دانائست باعمال و احوال
ایشان و کذلک و همچنانکه ذکر کردیم کفار جن و انس را و تخلیه ایشان تا کی انجام تا بکدیگر مسلط شوند
نولی مسلط کردانیم بعض الظالمین بعضا بعنی ظالمان را بر بعضی در دنیا و اکذاریم برخی را بر

برخدا باختیار خود آنچه خواهند کنند از مالک دنیا زمروت که من در بعضی کتب سماوی خوانده ام که خدا تعالی
میفرماید که منم خدایی که مالک جمیع پادشاهان عالم دلهای پادشاهان بید قدرت من است پس هرگاه
بندگان من بمن پادشاهان را برای او رحیم گردانم و هرگاه عصیان نمایند پادشاهان را برایشان رحمت نازله
پس خود را مشغول نوحه و زاری مکنید و باز گردید بامر و نواهی تا ایشان را بر شما مهربان گرداند بما کاری
بکسون کسب انچه می کنند در دنیا از معاصی و منهیات باز خطاب میکند بکفار بر وجه
توبیخ کیا معشر الجن والانس ای گروه دیوان و آدمیان الم یاتکم رسل منکم آیا نیامد بشما یعنی آمده اند بشما
رسولان منکم بعضی از جنس شما اگرچه بعضی از ان جنس از آدمیان نبودند اما چون انس را باهم جمع کرد پس بر سبیل
تغلیب خطاب صحیح باشد حاصل کلام حق تعالی بر سبیل ملامت با آدمیان و بریان خطاب میکند نه بشما
رسولان فرستادم که از روی دعوت یقصون علیکم می خواندند بر شما آیاتی لقاء یومکم هذا از
دیدن این ساعت فاکوا گویند در جواب که شهدنا علی انفسنا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف
میکنیم بگفر و استحقاق عذاب پس بر سبیل مذمت ایشان میفرماید و غرتهم الحیوة الدنیا و فریفته
کرده بود ایشان را زندگانی دنیا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصه محشر درآمدند و احوال و
شدائد ازآمدند مذکور معترف شدند و شهدوا علی انفسهم و گواهی میدهند بر نفسهای خود
انهم کانوا کافرین انکه ایشان بودند کافر و بدکار در دنیا و احوال آن ذلک خبر مبتدای
محذوف است ای امر ذلک و مشار الیه ارسال رسل است بحذف خبر و ان مصدریه یا مخففه از مثقله
یعنی امر ما فرستادن رسولان است و باعث انکار ایشان این است یعنی شان و امر عظیم فرستادن رسولان
و فوت آن لم یکن مرتکب تعلیل حکم مذکور است بحذف خبر و ان مصدریه یا مخففه از مثقله یعنی امر ما فرستادن
رسولان است و باعث انکار ایشان این است که نیست بر وردگار تو مهلک القری هلاک کننده ساکنان
دیه ها و شهرها بظلم بسبب ظلم که کنند و اهلها غافلون و حال انکه اهل آن شهرها و دیه ها غافلان
باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشان را از خدا و قیامت نترسانده لهذا استحقاق
قوم نبوده الا بعد از تقدم وعید و کرنه ایشان را بر حق تعالی حجت باشد که لولا ارسلت الینا رسولا
فنتبع آیاتک یعنی چرا رسول نفرستادی تا ما پیروی میکردیم آیات ترا و ایمان
عنه ذلک بعلو کبریاء در این آیه دلالت صریح است بر آنکه حق تعالی منزه است از ظلم و کل و هر یک
از مکلفان را راست درجات مراتب در ثواب و عقاب مما عملوا از برای عملهای که کرده اند و ما
ربک بغافل است پروردگار تو باعمال عما یعملون بما خبر از همه ایشان از انچه می کنند پس مخفی نباشد

بر او عمل جمیع عالمی و قدر ثواب و عقابی که مستحق آن باشد در نزد او بلکه اعظمی و برو رد کار بلکه بسیار
از عبادت بندگان و از ایشان ذو الجلال خدا و عدم حاجت بر ایشان و زین جهت است بر
انکه چه مذکور شد از ارسال رسل بجهت انتفاع اوست بلکه بجهة ترحم اوست بر عباد تا ایشان
اگر خواهد یعنی مصلحت او تقاضا نماید هیکم بر دشما را ای کفار قریش بجهة عدم احتیاج او بشما
و مستخلف و خلیفه و جای نشین شما باز دمن بعدکم از پس شما ما یشاء هر که را خواهد از
افراد مکان خود کما انشاکم همچنانکه افرید شما را او بید اکرد من ذریة قوم آخرین از نهضت
قوم دیگر که بدران شما بودند لیکن انقای شما می کند بجهة ترحم بر شما و یا بجهة انکه شاید که بعضی از شما
بگروند یا فرزندان شما بشرف اسلام رسند ان ما توعدون البته بدرستی که آنچه وعده داده می
شوید از قیامت و متعلقات آن لآت هر اینه آینده است یعنی بود نی و امدنی است بلاشک و ما انتم
بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را در ایشان به بعث و حشر شما و بعد ازان بر سبیل تهدید
و وعید می فرماید قل یا قوم بگو ای محمد بکفار قریش یا قوم اعملوا ای گروه من عمل کنید علی مکانتکم
بر غایت تمکن و طاقت خود یا بر حالت کفر خود عمل کنید خلاصه معنی آنست که بر سبیل تهدید میفرماید
که بر کفر و عداوت خود نهایت توبد انی عامل بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی و بردباری
خود در ترویج اسلام در رسوخ بران فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من تکون له
انکس را که باشد مر او را عاقبة الدار سر انجام بهشت مرای آخرة و می توان بود که من را
استفهامیه باشد یعنی زود باشد که بدانید که کیست عاقبت حسن که حق تعالی این دار را برای آن خلق
فرموده و بنا بر این من در محل رفع است و فعل علم متعلق عنه است و بنا بر اول منصوب است بر مفعولیة
و نیز بجهة مزید تهدید فرماید انه لا یفلح الظالمون بدرستی که فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران
یعنی کفار در منهج الصادقین از و روده که صاحب کشف الاسرار در معنی آیه فرموده که عاقل درین روزه بدانید
که عاقبت دنیای شما بکجا انجامد و دولت فلاح کرا رسد و ببینید که درویشان شکستگان راه
بسرای کرامت چون رسند و اجابه های صاحب اقبال را بسوی زندان ندامت چون رانند آورده اند
که مشرکان در میان کشت زار خود خرمنی دیدند و یک نیمه برای خدای و نیمه دیگر برای بتان کردند
و بچنین جا ریان راست نمودند آنچه نصیب خدا بودی بدرویشان و مهمانان فرا دندی
و انچه نصیب بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت نمودندی پس اگر حصه الهه نیکوتر بودی یا محصول
نوا نگری و اگر چیزی در نصیب خدا زیاده بودی در میان نصیب بتان افکندندی و گفتندی

که خدا بی نیاز است بدین احتیاج مشرکان و ابتدا فقیر و محتاج نیز حق تعالی ازین حال خبری میدهد می
فرماید که وجعلوا لله و مفرر کردند بندگان برای خدا تعالی مما ذرا از انچه افریده است خدا از من
الحرث از کشت زارها و الانعام و از چهارپایان نصیبا بهره برای بتان و حذف این بجهت آنست که
مدلول علیست قوله فقالوا پس گفتند هذا لله این نصیب مر خدا راست بزعمهم بادای
باطله کفار و بدروغ خودشان و هذا لشرکائنا و این نصیب دیگر برای شریکان ما یعنی شرکا که برای
خدا پیدا کردیم فما کان پس آن نصیب که باشد لشرکائهم برای بتان ایشان و بزعم انها فلا
یصل الی الله پس نمیرسد بسوی خدا و در ان تصرف نمیکنند و ما کان لله و ان نصیب
که مر خدا راست فهو یصل پس آن میرسد الی شرکائهم ببتان ایشان که بهتر از نصیب خدا برای
مردمان می دارند و نام زد بتان می کنند و بعضا وقتی گفته که قوله مما ذرا تنبیه است بر فرط جهالت
ایشان چه اشان جماد را که اصلا قادر بر چیزی نیست شریک خالق کرده اند در خلق و بعد ازان
آنرا در چیز شریک دادند براو بان وجه که از کی را بان داده و قوله بزعمهم تنبیه است بر انکه اختراع آن
نموده اند از پیش خود نه آنست که حق تعالی ایشان را بان فرموده باشد و کذا در حق آن فرموده که
بهاء ما یحکمون بدست حکم کردن ایشان که این است و کذلک و مانند این آرائست باطل
که شیطان کرده ست در قسمت و آیات زینت آراستند لکثیر من المشرکین برای بسیاری از مشرکان
قتل اولادهم کشتن فرزندان ایشان را شرکاؤهم شرکان ایشان یعنی دیوان که آرایش
می دادند کشتن فرزندان ایشان را در چشم ایشان مراد از قتل اولاد در گور کردن دختران
زنده و این از عادت جاهلیت بود که دختران زنده را در گور می کردند بعضی گفت در گور میکردند بجهت انکه
هرگاه که دختر متولد می شد و پدر او را ننگ میکردند و او بجهه ننگ و عار دختر خود را زنده در گور می کرد
یا می کشت و یا مراد کشتن اولاد است برای قربانی آلهه بر هر تقدیر فرمان آن شیاطین بود که در دل
ایشان می انداختند که وجود دختران شما را سبب عیب و عار است و فقر و درویشی و با قتل
فرزندان برای بتان بوجب قربت لیردوهم تا هلاک سازند یعنی کرده کرده ایشان را و ایشان
راه ببرند بما تواو لیلبسوا علیهم تا بپوشند و مشتبه گردانند بر ایشان دینهم دین ایشان را بان
افعال مبتدعه یعنی انچه بر آن بودند از کیش اسماعیل علیه السلام و الهام بر انها بتعلیل ست زکوشا
یعنی اگر خواستی خدای که هرچه و هر شیاطین را از تزئین باز دارد ما فعلوه و ما کانوا یفترون و آنرا
نکنند و نشنوند بهتان و یکوی خبر منافقت و خلاف صلحت فذرهم پس بگذار ایشان را

[illegible] ایشان را که آن را غیرت ست بر خدا در تحریم و خلیل الله علیم بدرستی که خدای حکیم ست
در آنچه حرام و حلال می کند علیم کناست بمصالح بندگان حق تعالی در این آیه از جهار وجه ذم
و عیب کفار کرده یکی آنکه ذبح ایشان بغیر اسم خداست دوم اکل ایشان از برای دعای کنیسه
نهبت افزار او بجانه سیوم تحلیل ایشان برای ذکور و تحریم ایشان برای اناث چهارم
شوم بیته و زنده زنده ایشان بعد از ان بیان خسارت جمعی میفرماید که قتل اولاد می کردند
و تحریم حلال میفرمودند قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند انانکه قتلوا اولادهم کشتند فرزندان
خود را سفها از روی بی خردی بغیر علم بغیر دانشی یعنی قتل ایشان بجهت خفت ایشان از
طرف عقلا و جهل با انکه حق تعالی راز ق اولاد اکثر ناست در جامع البیان او رده که ربیعه و مضر و
بعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند بجهت خوف انکه چون بزرگ شوند ایشان را
جهاز و محتاج عروس باید حق تعالی از این خبر داد که ایشان قتل اولاد کردند از روی سفاهت
و جهالت و حرموا و حرام ساختند ما رزقهم الله انچه روزی داده ست خدای ایشان را
یعنی بحایر و سوایب و غیر ان افتراء علی الله بجهت افترا کردن بر خدا قد ضلوا بدرستی که
گم کردند راه راست و در راه ضلالت و گمراهی سلوک نمودند و ما کانوا مهتدین و نیستند
راه یافتگان بر طریق حق و جادهٔ صواب و عقب آن می فرماید که خالق جمیع اشیا او سبحانه ست
پس جایز نباشد اضافت شی از ان باوثان و تحلیل و تحریم آن مگر باذن او که وهو الذی
و اوست انکس که برای شما انشا کرد و از نیست هست گردانید جنات بوستان نا مملو
از انگور که از غایت انبوهی روی زمین را پوشیده باشند معروشات برداشته شده
که برای او چوب بسته و غیر معروشات و غیر بسته و بر زمین افتاده گفته اند معروشات
آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند و از ابر داشته و غیر معروشات انکه در کوه و بیشه
رسته باشند و بر زمین افتاده و النخل و نیز پیدا فرماید درخت خرما را و الزرع و کشت ها را
از انکه مساوی نداردو ثمره ان حبوب مختلفا اکله در حالتی که مختلف ست میوهٔ آن در رنگها و کیفیات
یعنی در لون و طعم و حجم و رائحه و تسمیه ثمر باکل باعتبار انست که آن اکل میشود و ضمیر راجع بر زرع است
و یا مراد آن تمام نخلستانهای مختلف است و الزیتون و دیگر پیدا کرد زیتون را و الرمان انار را
مشتبها و غیر متشابه در حالتی که مانند یکدیگر اند یعنی بعضی افراد آن مشابه بعضی دیگر ست در لون و طعم و بارکت
آن مانند یکدیگر ست و غیر متشابه و مانند نیست بعضی از ان ببعضی و بعد از تعداد این نعم

امر میکند بر سبیل اباحت که کلوا من ثمره اذا اثمر بخورید از میوه‌ای هر گاه که ثمر خود میوه پیدا
کرد اگرچه تا رسیده و خام باشد گویند فاید مین قید رخصت ملک ست در اکل آن قبل از ادای حق الله
از آن و الاولی آنست که بدهید حق آن میوه را یوم حصاده در روز درویدن زرع و بریدن نخل و چیدن
آن و امر بایتاء در روز حصاد مبالغه ست در اتمام بصدقه و عدم تاخیر در ادای آن و در مجمع گفته که درین
دو قول ست اول آنکه زکوة عشر یا نصف عشر ست و این قول ابن عباس ست دوم صدقه ست بمسکین
به وجه مقدور و این مرویست از جعفر بن محمد از پدر خود علیهما السلام آورده اند که ثابت بن قیس
نخل خرما که انرا بریدو تصدق نمود و هیچ از آن برای خود و عیال خود باقی نگذاشت بجهة
این از انفاق عیال عاجز شد رسول مقبول او را ازین منع فرموده فرمود که اول ابتدا بعیال
خود کن و فاضل آنرا صدقه نمای حق تعالی این آیه فرستاد و لا تسرفوا و از حد در مگذرید از صدقه
دادن کفوله و لا تبسطها کل البسط یعنی هرچه هست یکبار تصدق مکنید بعضی از مفسرین گفته که هرچه در حق نفس خود
نفقه کنی اسراف ست اگرچه بکدانه کنجد باشد و هرچه برای خدا دهی اسراف نیست اگرچه هزار خروار بود و
مذهب اهل البیت نیز آنست که اگر شخصی مقدار کوه ابوقبیس در راه خدا صرف کند اسرافی نیست و اگر دانه
بروجه بی وجه صرف کند که رضای الهی در آن نباشد اسراف ست و مرویست که حاتم طائی را گفتند
که لاخیر فی السرف جواب داد که لا اسراف فی الخیر الله بدرستی که خدای تعالی لا یحب المسرفین دوست نمیدارد
اسراف کنندگان را یعنی نمی پسندد عمل ایشان را و من الانعام عطف ست بر جنات یعنی او کسی ست که بیافرید از چهارپایان حمولة آنچه بر دارد اثقال را چون شتر و گاو و فرشا و آنچه مفروش شود برای ذبح چون گوسپند
و یا آنچه شعر و صوف و وبر آن منسوج میشود برای فرش کلوا بخورید یعنی بر خود حرام مگردانید همچنان که
فعل جاهلیت ست و یا برسبیل اباحت میفرماید که بخورید تمام از آنچه روزی داد شما را و حلال
ساخت برای شما و لا تتبعوا و مروی میکنید خطوات الشیطان گامهای شیطان یعنی راه او مروید و بو
سوسه او حلال را حرام مسازید و حرام را حلال مکنید انه بدرستی که شیطان لکم عدو مبین مر شما را دشمنی ست
آشکارا یعنی ظاهر العداوة بعد از ان تفسیر حمولة و فرشا می کند بقوله ثمانیة ازواج یعنی آفریدا زچهار
پایان شش زوج ذکر و زوج انرا گویند که با جنس خود فراهم کنند در بیضا و می گفته که ثمانیة ازواج بدل ست
از حمولة و فرشا و یا مفعول کلوا ست و قوله و لا تتبعوا معترضه ست بینهما و قوله من الضان بدل ست از ثمانیة
یعنی خدا تعالی آفرید از انچه بشود دار ندگی میش اثنین دو زوج مراد کبش و نعجه ست و ضان اسم
جنس ست مانند ابل و من المعز و انچه مو دار ند یعنی بز اثنین دو زوج دیگر را نر و ماده که میش و

ومنات وآن جمع ما تحرمه جانبا صاحب ذبیحه قل لکم بروجه انکار بگو شما را که تحریم انعام کردند بر
خود الذکرین حرم بر ما آن دو نوع را که کبش و میش ست حرام کرد خدای ام الانثیین یا دو ما
را که بز و میش ست اما اشتملت علیه یا حرام کرد از آنچه مشتمل ست بر او از رحام الانثیین رحمهای
آن دو ماده خواه آنچه در رحم آن ماده باشد یا نر نبئونی خبر دهید مرا بعلم یا مری معلوم
که دلالت کند بر انکه خدای حرام کرده ست از انها ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان
که تحریم از نزدیک اوست و من الابل اثنین و از فرید از شتر دو زوج نر و ماده را و من
البقر اثنین از گاو نیز بر سبیل سؤال دو زوج را قل بگو با ایشان که الذکرین حرم ایا نر
حرام کرده انیده خدای هر دو ذکر را از شتر گاو ام الانثیین یا بر دو ماده را از ایشان اما
اشتملت علیه یا حرام ساخته که مشتمل ست بر او ارحام الانثیین رحمهای هر دو ماده ملخص
کلام انکار ست از انچه حق تعالی حرام کرانیده باشد اجناس اربعه را از ذکور و اناث و این راست
بر مشرکان که بکلی تحریم ذکور انعام می کردند و بار دیگر اناث آن دو مرة اخری اولاد ایشان بزعم
انکه حق تعالی تحریم انها فرموده و نیز بر وجه رد و انکار میفرماید که ام کنتم شهداء آیا بودید حاضران
و مشاهده کنندگان اذ وصاکم الله بهذا آن هنگام که وصیت کرد خدای شما را بدان ر
تحریم چه شما را بدان هیچ بینه نمیکرد و بدین طریق دیگر نسبت تحریم را بمعرفت اشتمال ا
مشاهده و سمع در تغلیب بجمع البیان آورده که عوف بن مالک بحضرت رسالت پناه آمد و گفت
که یا محمد حلال کردی انچه بدران ما حرام کرده بودند حضرت فرمود که انچه بدران شما حرام کردند
حرام نمی شود و موجب حرمت نمیگردد عوف گفت که خدای حرام کرده این آیه نازل شد و سید
عالم صلی الله علیه و اله وسلم فرمود که حق تعالی از ازواج ثمانیه برای اکل و انتفاع افریده ست و انیکه
شما بعضی را چون بحیره و سایبه و وصیله و حام حرام میکوئید این تحریم از قبل خود ست یا از قبل انشی اگر
میگوئید که تحریم بسبب ذکورت ست پس جمیع ذکور باید که حرام بود اگر باعتبار انوثت ست پس
تمام اناث باید که در حرمت داخل باشند و گر بواسطه اشتمال رحم ست پس همه باید که حرام باشند با
انشی چه در رحم باذکر ست یا انثی ابن مالک ساکت شد حضرت فرمود با ابن مالک چرا سخن نمیکنی گفت
تو سخن گو تا من بشنوم حضرت این آیه بر او خواند که فمن اظلم ممن کذب ظالم تر کیست از آن کس
که افترا کند علی الله کذبا بر خدای دروغ را لیضل الناس تا گمراه کند مردمان را بر
بغیر علم بغیر دانشی مراد اکابر الیشان ست که قرار این مهم متعلق الیشان ست ان الله

خدای لا یهدی القوم الظالمین زاه نمایید و وجه اجابت کرده ظالمان را الی الحق تعالی ایشان را
بدر آخره راه نهشت نماید زیرا که مستحق عقاب عظیم آیند نه بهدایت کفر و ضلالت ایشان مرد و نست که کفار
چون این آیه شنودند گفتند که هر گاه همه انعام حلال اند پس حرام کدام باشد آیه آمد که قل لا
اجد فی ما اوحی الی محرما بمعنی ما اوحی الی در قرآن یا در مطلق در آنچه وحی کرده شده است بمن
محرما طعامی را که حرام کرده شده باشد علی طاعم یطعمه بر خورنده که بخورد او را در این تنبیه است
بر انکه تحریم معلوم میشود مگر بوحی نه بهوای نفس مراد آنست که حق تعالی در شرع هیچ چیزی را حرام
نکرده الا آن یکون میتة مگر که مات آن طعام مردار او دما مسفوحا یا خون ریخته شده مراد
خونی ست که در وقت ذبح ارواح مذبوح رود یا در رندگی او از رود و تخصیص مسفوح بذکر بجهت آنست
که خون متخلف در عروق و سایر اعضا بعد از ذبح معفو عنه ست او لحم خنزیر یا گوشت خوک
و اینچه توان از ان خورد و تخصیص لحم بجهت آنست که حرو اعظم ست در اکل فانه مرجس رجس پس بودنی که
خوک یا گوشت آن قذر است بدانکه تخصیص بسته و دم مسفوح و خنزیر بدکر تحریم با انکه غیر این نیز محرم هم ست از
منخنقة الی آخرها چنانکه در سوره مائده گذشت بجهت آنست که حق تعالی تخصیص این اشیا فرمود بجهت تاکید
حرمت آن و نحو هم ما عدای ان در مواضع دیگر مبین شده که آن یا بعض قرآن ست یا بوحی غیر قرآن
و این سوره مکی ست و مائده مدنی پس جایز ست که در مکه بعین سنه چیز حرام بوده ست و بعد از ان در
مدینه ما عدای ان حرام شده باشد او فسقا عطف ست بر لحم خنزیر و ما بینهما اعتراض ست بجهت
تفصیل یعنی یا گوشت ناشسته بفسق و آن هر حیوانی ست که اهل آواز بر دابحه شنیده شده باشد
لغیر الله بر ای غیر خدا بان یعنی بوقت ذبح آن این جمله صفت موضحه فسقا ست و نسمیه انچه مذبوح
شده باشد بر اسم صنم بفسق بجهت توغل آنست در فسق جایز ست که فسقا مفعول له باشد از اهل و این علت
بر تمام ده چیز مستکن در آن راجع ست بآن فمن اضطر پس هر که بیچاره گردد و مادر مانده یعنی غیر از
چیزهای مسمی در آن راجع ست بآن فمن اضطر پس هر که بیچاره گردد و مادر مانده یعنی غیر از
بسته چیزی را نیابد و ضرورت داعی شده باشد بتناول چیزی از آن غیر باغ در حالتی که ستمکار
نبود بر بیچارگی خود یا باغی نباشد بر امام و بان طلب لذت نکند یعنی بقدر سد رمق اکتفا نماید و گرسنگی
عادیه از حد در گذشته باشد در خوردن زیاده از ضرورت فان ربک غفور رحیم پس بدرستی که پروردگار
تو غفور است مر ازکار ست و مواخذه نکند کسی را که بضرورت از محرمات تناول نماید رحیم ست و مهربان است
که بیچارگان را امید ان رخصت داده بعد از ان بیان چیزی نماید که بر یهود حرام کرده و فرموده
وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر هر جانوری که ناخن

دارا چون سباع درنده آورده که در معنی لفظ خلاف است نزد بعضی آنست که هر حیوانیست که منفرج الاصابع میباشد چون شتر و مرغ و بط و این مروایت ابن عباس و جمعی گفته که جمیع سباع و کلاب و بعضی از انچه بظفر اصطیاد میکنند درین داخل است و بعضی گفته که مراد هر ذی ناب از دواب و نسر جانور بظفر مجازست و من البقر و الغنم و از گاو و گوسپند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان شحومهما پیهای که در ون ایشان بود چون پیه کرده و غیر آن و اضافت بحمت زیادتی ربطست الا ما حملت ظهورهما مگر انچه بر داشته ظهور ایشان یعنی پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون او الحوایا و یا انچه مشتمل است بر امعا یعنی جربی که ملتصقست بروده های ایشان و گویند این عطفیست بر شحوم یعنی حرام کردیم بر ایشان چربی روده ها او ما اختلط بعظم یا انچه آمیخته باستخوان چون دنبه پیه بناگوش و مغز استخوان ذلک جزیناهم بآن حرمنا بر ایشان دادیم ایشان را ببغیهم بسبب ظلم ایشان و نظیر این ست قوله فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات در بعضی از تفاسیر آمده که ملوک بنی اسرائیل منع قفر امیکردند از انکه محوطه بستوه حق تعالی استیفای مدکره را بر ایشان حرام گردانید و انا لصادقون و بدرستی که ما راست گویانیم در اخبار دادن از همه این قصه که بهر وقت که جهودان گناهی کردندی و معصیتی از ایشان ظاهر شدی بمصلحت الهی افضای آن کردی که بعضی انچه بر ایشان حلال بودی حرام شدی و بگران معاصی نکردندی بر ایشان حرام نشدی و بعد از اخبار ازین خطاب میکند برسول خود فان کذبوک پس اگر تکذیب تو کنند در انا چیزی که من بتو وحی کردم فقل پس بگو ایشان را که ربکم صاحب بر ورد گار شما ذو رحمة واسعة خداوند بخشایش بسیارست با واسع الرحمتست بانکه مهلت میدهد شما را بر تکذیب و نجعل عذابه عذاب میکند نمیشاید که از کفر و تکذیب باز گردید پس معترز میشوید بامهال او زیرا که در امهال او راهیست و لا یرد بأسه و باز داشته نخواهد شد عذاب او در وقت مقرر و میعین عن القوم المجرمین از گروه مجرمان که تکذیب اند و چون چنین ست برجای رحمت او ایمن مشوید از لغت او و چون رد اضافت باطله کافران نمود در عقب آن رد مقالات فاسده ایشان میکند بقوله سیقول الذین اشرکوا زود باشد که بگویند بروجه اعتذار انا نکه مشرک آوردند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما الله شرک نمی آوردیم ما و لا آباؤنا و نه پدران ما علی سبیل اشرکنا بدون تاکید بجهت فصل آنست بلا و لا حرمنا من شیء و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی شرک و تحریم بالمشیت و امر خدایست بر خلاف او و گرنه شرک نمی او دیم و تحریم نمیکردیم و لیکن گمان این گروه مجبرست که متعلق مشیت تکذیب خدا و رسل و کتب

تعلیل بجهت آنکه در آنست و الما تجزم لمینتهم الینا حاصل که حق تعالی بجهت خود ظاهر فرموده که با شهید
شهید ابر باطل بجهت آنکه ناجنه بر ایشان لازم شود و با قطع شهید اظهار شود که شهود لهم بر باطل اند و کاذب
شهد و پس اگر کواهی دهند بصحت برای خود فلا تشهد معهم پس تو کواهی مده با ایشان
یعنی تصدیق مکن ایشان را در شهادت موافقت کردن مکن با ایشان در شهادت باطله و لا تتبع
و پیروی مکن اهواء الذین از روی عناد کذبوا بآیاتنا تکذیب کردند
آیتهای ما را در حلال و حرام و الذین لا یؤمنون بالآخرة و دیگر پیروی مکن ایشان را که منکر روند
ببعثی دیگر یعنی آخرة اند بت پرستان و هم بربهم و ایشان به پروردگار خود یعدلون برابر
می کنند بتان را و ایشان را عدیل او میدانند مجمع گفته که خطاب راجع است بحضرت رسالت مرتبت
و مراد امت او میدهد اهل ایمان اعتقاد نمکنند مذهب کسی را که معتقد هوای خود است و آرای
نفسانی را مذهب خود کرفته و این ممکن است که او هوی هوا را مذهب خود کیرد بجهت آنکه شبهه بر او داخل شود
و بجهت آن باطل در نظر او بصورت صحیح نماید یا آنکه با بدعتی فاسد الف کرفته باشد و عادت نموده بجهت
آن بر او صعب نماید مفارقت از آن و در رابعه دلالت ست بر فساد تقلید زیرا که حق سبحانه از کفار طلب
حجت کرده بر صحت مذهب ایشان و نیز او میخواهد از اتباع دلیل را واجب کردانیده نه از اتباع هوا را و
بعد از آن بیان محرمات خود می نماید بقوله قل تعالوا کواهی مردان بیاید این امر است از حق تعالی
و اهل آن آنست که از کسی بیاکویند که در رتبه علو باشد علم او که در رتبه سفلی باشد لیکن طریق
اتباع برای تعلیم خویش کرده اند و میفرماید بمکلفان در هر جای که باشند متوجه شوید تا تل نامن بخوانم بر شما
ما حرم ربکم علیکم آن چیز را که حرام کرده ست بر شما پروردکار شما بر شما منصوب است با تل و ما اختار
خبریت و مصدریه دار دانکه این دو آیه با دو آیه دیکر مانی آنست از محکمات و این که احکام آن در
هیچ شریعت منسوخ نبوده و این دو حکم ست از امر و نهی و از جمله آن آنست که الا تشرکوا آنکه یکسان زید
بدیه شیئا بخدای چیز را و در بعضی کفته اند آن لا تشرکوا مجرور المحل ست بتقدیر لام و یا مرفوع المحل
بر تقدیر آن لا تشرکوا و شیئا احتمال مصدر و مفعول هر دو دارد و بالوالدین و نیکوئی کنید با پدر
و مادر خود احسانا نیکوئی کردنی در تاویلات آمده که توحید و احسان والدین را در یک
سلک انتظام داده بجهت آنکه این نسبت و نعمت اند که حق تعالی این نعمت عظیم را بر انسان
صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخته و لا تقتلوا اولادکم و نه کشید فرزندان خود
من املاق از جهت ترس درویشی و احتیاج نحن نرزقکم ما روزی میدهیم

280

مغرب و شبی دراز باشد که در آن آفتاب بدر برآید و درازی آن را ... و ... و ... و

شما هیچ متابعت قرآن نکنید و نگاهدارشته او امر و نواهی او را و لاتتبعوا من دونه اولیاء متابعت مکنید و مپیروی
نکنید هیچ از خدایان که اولیاء و دوستان را مرتبه مقام اند که کفار ایشان را دوست میگیرند و
میپرستند و میگویند ضمیر راجع است بانزل بتقدیر بانکه ولاتتبعوا من دون الله دین اولیاء یعنی پیروی مکنید هیچ از دین
خداوند دوستان یک دیگر را از کفره قلیلاً ما تذکرون اندکی پند میگیرند در متابعت حق تعالی قلیلا
منصوب است بانکه صفت مصدر محذوف است ای تذکرا قلیلاً یا صفت ظرف محذوف ای زمانا قلیلاً و ما مزیده
برای تاکید قلت است و اگر مصدر نباشد قلیلا منصوب نخواهد بود بر تذکرون زیرا که مصدر رو را ما قبل خود
عمل نکند بجهة انکه ضعیف العمل است از حسن مرویست که گفته ای فرزند آدم ترا بمتابعت کتاب خدا امر فرموده ام
علم و سنت رسول خدا و بخدائی که هیچ آیتی نیامده است مگر که خواسته اند که بدانی که آن در چه چیز آمده است و معنی
آن چیست بعد از امر بمتابعت او امر و نواهی تهدید میفرماید بترک متابعت آن بقوله و کم من قریة اهلکناها
و بسیار از ده های و شهرها از کفار فجار که هلاک کردیم آنرا فجاءها پس آمد باهل آن ده ها و شهرها بأسنا عذاب
ما بیاتا و در حالتی که بشب تن کرده بودند مانند قوم لوط که در تن الیشان نزدیک صاحتیم بیاتا مصدر است
در موضع حال یعنی مابیتین یعنی در حالتی که مرقوم کردیم او صفة قائلون عطف است بر بیاتا ای قائلین نصف النهار
یعنی در حالتی که الیشان خفته بودند در نیم روز چون قوم شعیب بحرم خدای و او حالیه دلیل قائلون بجهة اجتماع
دو حرف عطف است چه واو حالیه واو عطف است که از برای وصل مستعمل شده فما کان دعواهم پس نبود خواندن
الیشان و بالجمله دعوی مکروه از صحت دین خود اذ جاءهم وقتی که بیامد الیشان بأسنا بلا و عذاب ما الا ان
قالوا مگر انکه بزبان خود گفتند انا کنا ظالمین بدرستی که ما بودیم ستم کاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم
یعنی اعتراف کردند بظلم خود بجهة فطنة الیشان از انکه اعتراف بجرائم سبب خلاصی باشد از عذاب و مال
انکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف متقارن یکدیگرند بس آیه دال است بر انکه در وقت نزول عذاب توبه مستغفار
مفید نباشد و بعد از انذار کفار فرستادن از عقوبت دنیویه تهدید الیشان می فرماید از عقوبت اخرویه فلنسئلن
الذین ارسل الیهم پس هر آینه بپرسیم امتانرا که فرستاده شدند بسوی الیشان پیغمبران
ولنسئلن المرسلین و هر آینه بپرسیم فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران را از ادای رسالت و تبلیغ
احکام گفته اند که امم را از قبول دعوت انبیا پرسند و مرسلان را از مهربانی بر امم در تبلیغ او رده که سوال
اول از مرسلان است و دوم از ابلاغ و یا اول سوال تبکیت است و دوم از انکه امت چه عمل کرده اند بنا بر
آن آمد یا اول سوال توبیخ است و دوم سوال شهادت بر حق و بحق تعالی عالم است بجمیع
جزئیات پس غایده آن این است که خلایق بدانند که حق تعالی ارسال رسل کرده و ایشان را بعلت

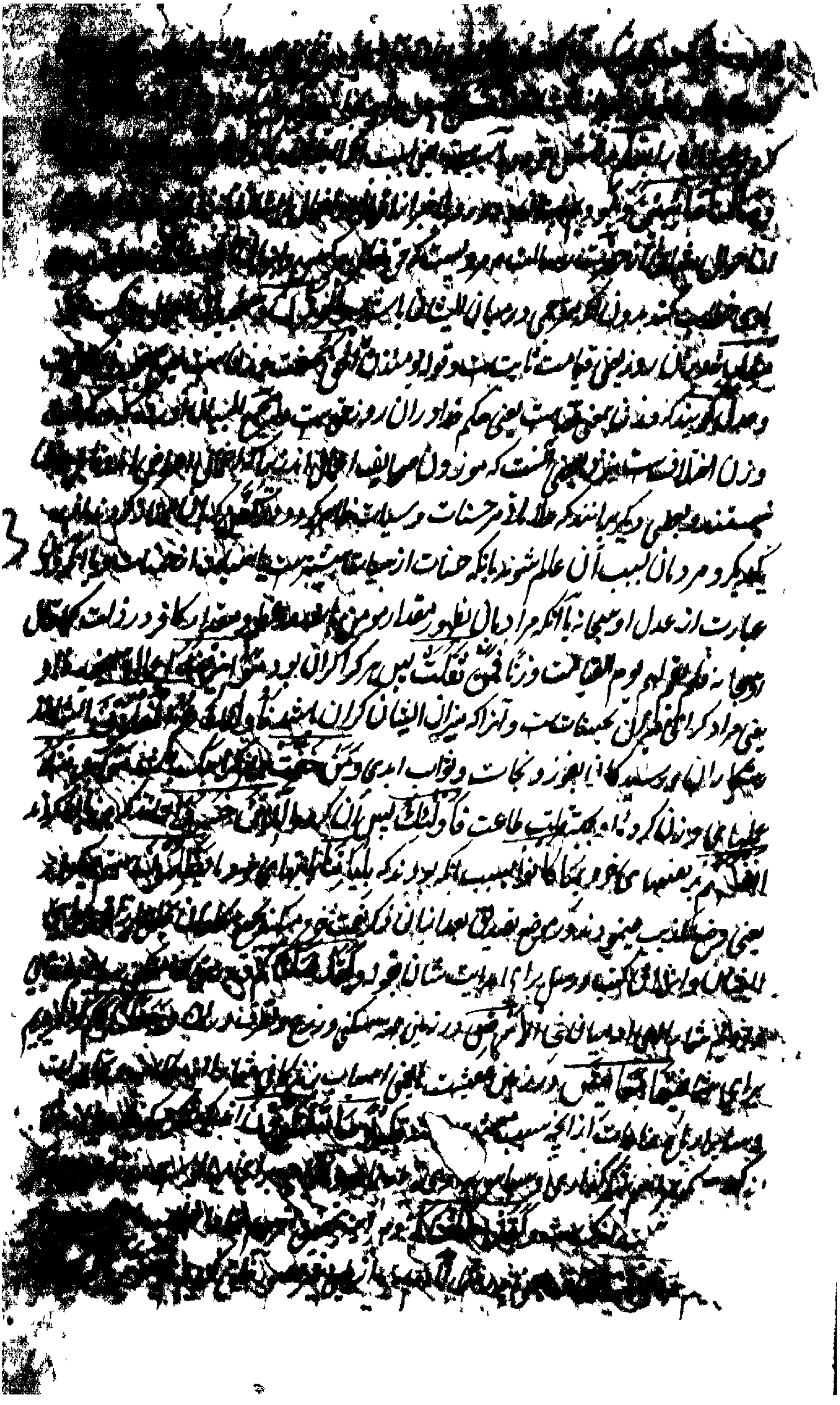

یافته ایم و متابعت ایشان میکنیم حق تعالی آیه فرستاد و اذا فعلوا الخ چون بکنند کفار و مشرکین
فاحشه فعل قبیح را چون کشف عورت در طواف واضح آنست که مراد مطلق فواحش است از کشف
عورت و عبادت اصنام و غیر آن از کبایر قالوا گویند از روی تقلید که وجدنا علیها آباءنا ما را بر این عمل
یافتیم آباء ما بدران خود را و الله امرنا بها و خدا فرموده است ما را بها یعنی فاحشه التیان احتجاج آورده اند
بان امر قبیح بدو چیز یکی تقلید اما دوم افترا بر خدا و حق تعالی از ذکر احتجاج اول التیان اعراض نموده بجهت
فساد آن ردنمائی مفرماید که قل بگو ای محمد ان الله بدرستی که خدا تعالی لا یامر بالفحشاء نمی فرماید
برشتی و نابسندی در قول و فعل چه سنت الهی بران جاری شده که مرتکب مکارم خصال و محاسن افعال
و گویند وجدنا علیه آباءنا و الله امرنا بها جواب سوال مترتب اند گویا اخذ فرموده که لما فعلوا قالوا وجدنا
علیه آباءنا فقیل و من این اخذ اباءکم فقالوا الله امرنا بها و قوله ان الله لا یامر بالفحشاء جواب ست از
احتجاج التیان و چون بیان فرموده که حق تعالی امر نمیکند بفحشای که اسمیت جامع جمیع قبایح و سیات
و ربط آن بیان چه می کند نماید که بیان امر فرموده میگوید که اتقولون الخ آیا میگویید علی الله بر خدا
ما لا تعلمون چیزی که نمیدانید قل بگو ای محمد صلعم کفار قریش را امر ربی فرموده است از دیگر روبروی
من بالقسط بعدل و راستی را و وسط ست از هر امری متحافی از طرفی افراط و تفریط و چون از بنده طاعت
خواست مدان امر کرد و معاصی را کاره بود از ان نهی فرمود پس امر او دلیل ست بر ارادهٔ طاعات
و نهی وی دلیل بر کراهت معاصی و بعد از ان فرموده و اقیموا وجوهکم و راست کردانید روی
خود را بقبله عند کل مسجد نزد هر مکان مسجود مراد از مسجد نماز ست یعنی در هر جا که وقت نماز در آید
رو بقبله کرده بنماز مشغول شوید بدرستی که بعضی معنی آنست که چون در مسجدی باشید و وقت نماز در آید همانجا
نماز بگذارید و نگویید که ما نماز جز در مسجد خود نکنیم و چون در مسجد نباشید و وقت نماز در آید مخیرید بهر مسجد
که خواهید توجه نمائید در کنز العرفان آورده که در کریمه اقیموا وجوهکم عند کل مسجد و ادعوه مخلصین له الدین
امر ست بتوجه در نماز در هر مسجدی که اتفاق افتد مراد بصلوة عام از صلوة مندوبه و مفروضه ست و از
جمله آن نماز تحیت ست و اقامت وجه کنایه از نماز ست و بعد از ان امر فرموده بدعا نزد هر سجده و
در این حدیث ست در دعا در مساجد و) که آن مجلب اجابت ست و لذا گفته اند و بخوانید خدا را
مخلصین له الدین در حالتی که پاک گنندگان باشید دین را له للذین برای خدا طاعت را یعنی او را مخصوص
گردانید بعبادت و غیر او را در ان شریک مگیرید چنانچه بسوی او ست مصیر و بازگشت شما نزد او کما
قال کما بدأکم تعودون چنانکه افرید شما را در ابتدا الخ عود خواهید نمود بسوی او بعد از مردن شما را بعد

علیه السلام را از خاک آفرید باز بخاک خواهد کرد همچنانکه شما را عریان و برهنه آفرید در معاد نیز
چنین خواهد گشت فرقا هدی گروهی را راه نمود یعنی الطاف و اسباب توفیق عطا فرمود تا ایشان
بوسیله آن اشیاء ایمان آوردند و فریقا و گروهی دیگر که از روی عناد و جحود نظر در دلایل ننمودند و
تامل تفکر در آن نکردند حق علیهم الضلالة سزاوار شدند بر ایشان گمراهی انتصاب فریقانی
بعلیست که بعد از آن مضمر آن ست ای عدل و فریقا انهم بدستی که این گمراهان اتخذوا الشیاطین فرا
گرفتند دیوان را اولیاء دوستان خود یعنی فرمان ایشان بردند من دون الله بجز از خدای این
تعلیل ضلالت ایشان ست یا تحقق ضلالت شان و یحسبون انهم وگمان برند که ایشان مهتدون
راه یافتگان اند و چون او بیجا نه در یا لقد در کرنعو خود بر عبادا از لباس و زینت فرمود در عقب آن امر
میفرماید ایشان را یا خذ زینت و میفرماید که یا بنی آدم ای فرزندان آدم خذوا زینتکم فرا گیرید
جامهای خود را راسته بیدعتند کل مسجد نزد هر مسجدی اگنه مفسران برانند که جامهای ستر عورت
از دکور و اناث بر نه طواف کردندی و بران تجرید به تبه ی از ذنوب تفاخر نمودندی و نبی عام در ایام
احرام از خوردن حیوان مجتنب بوده باندک از طعام قناعت کرده و این را طاعت و تعظیم بعبادالله
و هو میدانی گفتند که ما نه او از نرم بانی پس اولی آنست که ما نیز بان طریقه سلوک نمائیم حق تعالی ایشان را از این
تحذیر فرموده و گفته اند که زینت بزبان اهل علم عبارت ست نماز و بزبان اهل تکلف حضور دل ست در
برای عرض و نیاز و از امام باقر علیه السلام مرویست که مراد از زینت جامه نو و پاکیزه ست که در روز جمعه و عید پوشند
برای رفتن بمصلی و مساجد جامه و روایت ست که حسن ابن علی علیهما السلام چون نماز کردی بهترین
جامه پوشیدی از وی سوال کردند سبب این چیست فرمود که ان الله جمیل و یحب الجمال مرویست
که امام زین العابدین عرم جامه در صیف می پوشید که قیمت آن پانصد دینار نقره بود و امام حسین عرم در
هر زمستان جامه خز در بر داشت و صادق عرم پشمی پوشید و بعد از بیان لباس در باب اکل و شرب
میفرماید و کلوا و خورید یعنی در ایام احرام گوشت وحش و غیر آن از مأکولات اکل نمائید و آشامید
بباقی امید یعنی شیر و سایر مشروبات و لا تسرفوا و از حد در مگذرید بحرام حلال باسراف طعام و سیر
و پر خوردن تن انگه عبر متی که خدای تعالی لا یحب المسرفین دوست نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی
ابنا که زیاده بر سیری خورند از عبدالله عباس منقول ست کلما شئت و اشربما شئت بخور بنوش هر چه خواهی
مادامیکه در خوردن آن اسراف نبود و بو منیان ابتدا تکبر اسراف باشد و اگر نوعی باکوه احدی در
طاعت خدا اسراف کنید اسراف نبود و اگر در معصیت خرج کنید اسراف بود و اگر بر اینند که مراد

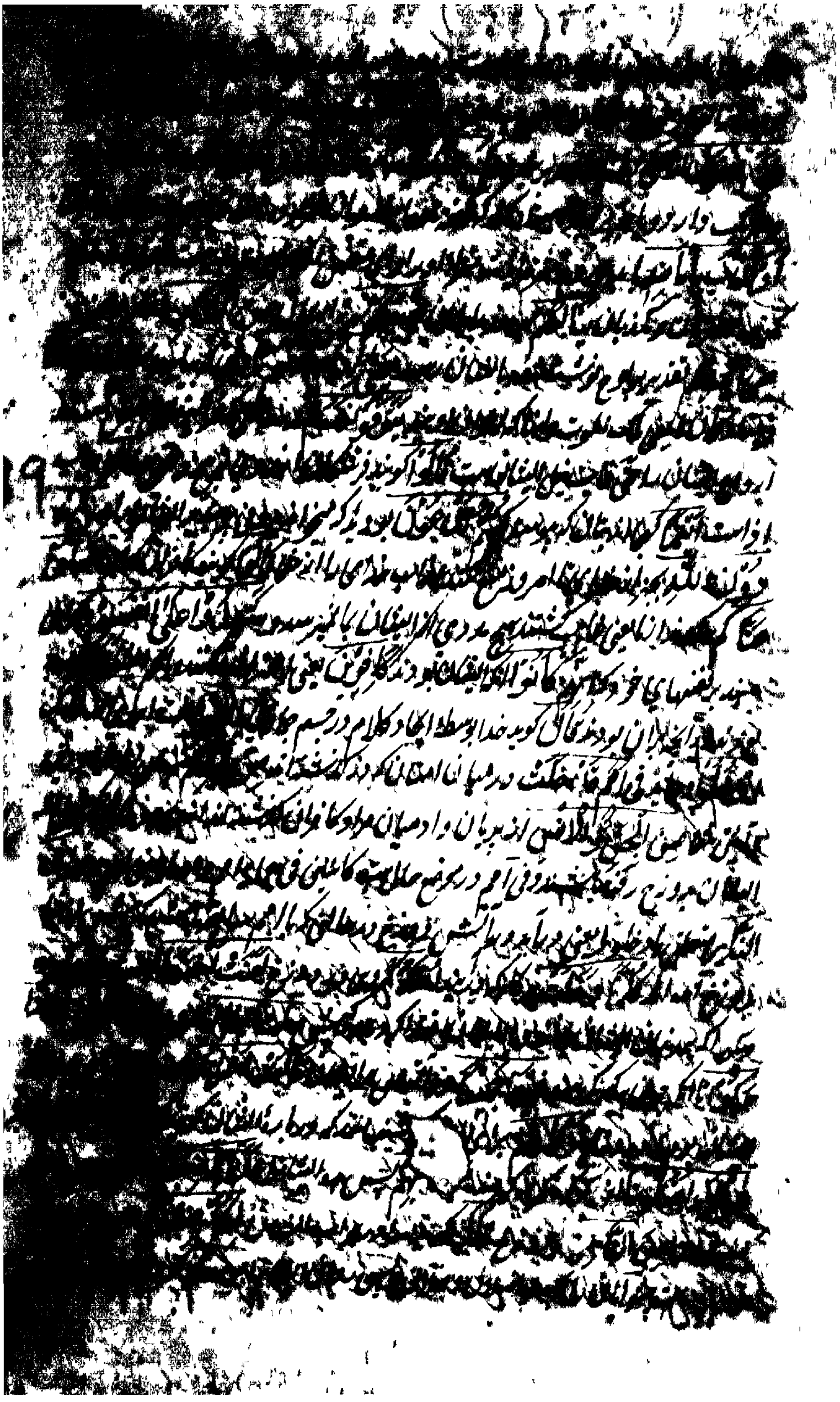

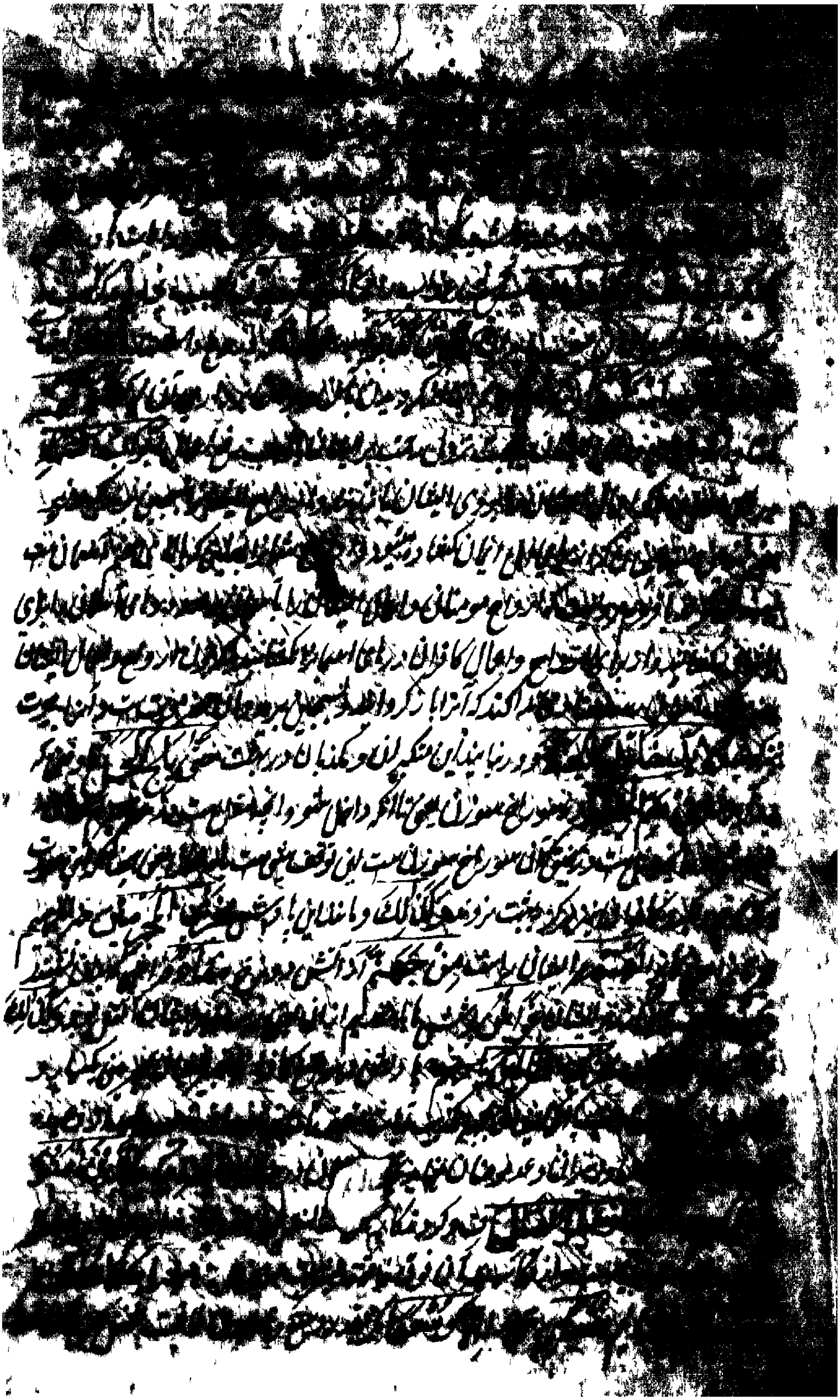

برای کروهی که ایمان آورده اند ملخص معنی آنست که مرشد الیشان ست بحق و فتح الیشان از ضلالت بلزا حوم
و تخصیص اهل ایمان بانکه هدایت و رحمت ست نسبت بجمیع مخلوقات بجهت انتفاع اهل ایمان ست بآن و عدم انتفاع
غیر شان هل بنظر دون اما انتظاری برند استفهام برای انکار ست یعنی منتظر نیستند الا تاویله که عاقبت
کتاب و انچه راجع بتو و بآن از وعد و وعید یعنی ایمان نمی آرند تا برای الیشان وعد و وعید زیانه بینند یوم یاتی
روز که بیاید تاویله عاقبت و سه انجام کتاب یعنی ظاهر شود انار وعد و وعید و آن روز قیامت ست یقول
الذین کو نسیوه انا کانوا فسوه فراموش کردند یعنی ترک کردند کتاب مفصل را من قبل پیش ازین در دنیا یعنی چون صدق
میعاد ایشان را ظاهر شود بر کافران که بقرآن نکرده بودند که جاءت رسل ربنا بدرستی که آمده
بودند پیغامبران ما بالحق براستی و درستی و ناکذب الیشان را دیم و وقوع این روزگار را باور
داشتیم فهل لنا من شفعاء پس آیا شفاعت کنندگان هستند ما را درخواست کنند کان تا شفاعت کنند برای ما امروز
او نرد یا نرد یم بدنیا فنعمل پس تا بکنیم غیر الذی کنا نعمل بجز انکه بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق
کرده ایم بآن میکه دیم و توحید ثابت میشود نه بنابر آنچه بعبادت قایل میشوکم نه بنابر آنچه بعبادت
شیطان قال حصروا التفسیر بدرستی که زیان دیدند در نفسهای خود که همه بایجه را صرف پرستش خدای کردند
و ضل عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند و بدروغ میگفتند که بآن
شفعاء ایشان نزد خدای تعالی هستند یعنی بالیشان نرسید و در عذاب ابدی گرفتار ماندند و بعد ازان بیان مینماید
آنکه پروردگار شما خدای تعالی هست خلق السموات و الارض او هست آنکس که بیافرید آسمانها
و زمینها را بدون امثال و مدتی ستة ایام بعد از ستین سنة نزد و چه قبل از خلق آسمان و زمین روزگه
عبارت از طلوع شمس و غروب آن باشد نبود و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت او بر ایجاد بکلمه کن
دلیل ست بر اختیار و ارادهٔ حق تعالی و استدلال ست بر غایت ثانی در امور دنکته العجلة من الشیطان و التانی
من الرحمن موید این سخن ست و مجمل آنکه حق تعالی ابتدای آفرینش در روز یکشنبه نمود تا آخر روز جمعه جمع
ملکوتیات علوی و سفلی را ایجاد فرمود لهذا این روز بموسمی شد ثم استوی پس مستوی شد اراده او علی العرش
را و عرش سریر ست بدان اعواج و بلندی و بالب کنت و تخصیص عرش بآن سنیلای حق بران بجهت آن باشد
که عرش اعظم مخلوقات ست بدان استوی علی هشت صفت مرخدا را بالا لف دال از جمله مقتضیات الهیات
قرآن ست و لو شاء لهداکم اراده حق تعالی و قوله استوی الملک علی عرشه اذا انتظمت امور مملکته در
نفسه الی الصورة مذکور ست که عرش جسمیت که حق تعالی آنرا بصورت مرتبه ایجاد فرموده در خبر ست که جبرئیل گوید

92

او سبحانه است مروی است که ان الارض فاسدة فاصلحها الله بالمطر و ادعوه و هم موقنون بالاجابة خدای را بترسید خوفا و در حالتی که ترسندگان باشید
از عذاب او و جهت تقصیر اعمال شما و طمعا و طمع دارندگان در اجابت او بتفضل و احسان او این هر دو در
موضع حال ای خائفین طامعین علما در این مقام چند وجه گفته اند یکی خوف از عقاب و طمع در ثواب دوم اجابت خوف
از رد و طمع اجابت با سوم خوف از عدل و طمع در فضل چهارم خوف از میزان و طمع در جنان ان رحمت الله
بدرستی که رحمت خدای قریب من المحسنین نزدیک است به نیکوکاران و الیقان یا محسن العمل از چون عابدان و
یا محسن الاهل چون عاصیان امید دارند جفاکاران نیز بغیر از تهیناهی ندارند در عقب آن نیز اظهار قدرت
و ربوبیت خود نموده میفرماید که و هو الذی و اوست آنکه یرسل الریاح می فرستد بادهای چهارگانه را بشرا
در حالتی که مژده دهنده اند پیش یدی رحمته پیش نزول رحمت او برزمین او و استعمال رحمت بمعنی مطر در کلام
متابع هست در خبر هست که رسول مقبول چون از مبحث برآمدی از بشناسائی و خالق کتنی و چون از زمان باران
امن مطلبش مندی فرمود در حیات الرحمة پس حاصل که حق تعالی میفرماید که بادهای فرده دهنده باران می
فرستم حتی اذا اقلت تا چون بردارند این بادها سحابا ثقالا ابرهائی را که گران بارند باران استغاث
اطلال از قلت هست که ثقل و حامل شیء استقلال آن میکند و بقوت جسم خود نزدیک او میاورد و
چون سحاب معنی سحابات هست از این جهت صفت او جمع واقع شده سقناه برانیم ما او را بسوی البلد میتة
نی جدیب و خشک و مرده باعتبار لفظ میت هست فانزلنا بس فرود آوردیم بلد آب را برای زمین
ما خرجنا بس بیرون آوردیم بران آب یا باران بسبب آن بجمیع انواع یعنی احراج کنیم در بلد و با بیرون
آرم بسبب آب ما. من کل الثمرات از جمیع میوه ها اشارت هست باجناس بلد میت یا باخراج ثمرات
یعنی همچنین که زمین مرده و نباتات زنده میکنیم یا میوه های از ان بیرون می آریم نخرج الموتی
بیرون آوردن مردگان را یعنی اخراج موتی کنیم از قبور و انها را زنده کردانیده برد نفوس بمواد ابدان آن
لعلکم تذکرون شاید که شما در یابید و بدانید که همچنانکه قادر باشند باحیای ارض و اخراج ثمرات
قادر باشند بر احیای اموات چه میان این دو اخراج فرقیست زیرا که ملک از ان اعاده نفی ست پس چنانکه
متعذر باشد نیست بر او همچنان که زمان مرده نباتات زنده کند بر او متعذر نیست که مرده از گور زنده گرداند
بعد از ان حال زمین را بیان میکند و ان باران بر ان بقوله البلد الطیب و زمین پاکیزه و
پاکیزه و بیتالست. و مذکر اعتبار بلفظ بلد چنانکه بیرون آمد در معنی او باذن ربها بفرمان خدای
و مشیت او و باین تقیید نموده اند که نبات و حسن آن و عذوبت نفع آن زمانی که انتفاع آن مقصود و در
مقابل قوله و الذی خبث و آن زمینی که ناپاک است و منور و مغاک کم بیرون نمی آید او الا

داده بجلوه خواهیم آورد و تو از خدایی خود جزئی، زخواه ما نیز از خدایان خود درخواهیم پس دعایی
هرکه بمجاب اجابت برساند دیگر انرا متابعت او باید کرد پس بدین صورت قرار داد هر دو زد دیگر بیرون رفتند
و بهر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر اجابت بظهور نرسید پس خجالت زده و رسوا شده بملی از
اشراف قبیله نمود و اشاره بسنگی کرد که در صحرا افتاده بود گفت ای صالح انچنان سنگ برای ما ناقه
مه اوری مقدار شصت بختی بزرگ شکم و بچه موی باشد چون بیرون آید در الحال بچه از و متولد شود
و متوابان آریم و بدین معاهده کردند صالح عزم دو رکعت نماز کرد و از خدای خود دران استدعا فرمود
فی الحال آن سنگ شکافته شد و ناقه با بچه از ده ماه ازان بیرون آمد بدان طریق که مدعای قوم
بود فی الحال بچه اسلام و متولد شد و ناقه از در آن بنا له در آمد شتر بچه پیشپیل خود شتر از دسائل
بیت باده اس حال فی الحال ایمان آورد و بوفای اشراف دست انکار از آستین سنگبار بیرون آورده
ایمان نیاوردند الفضل این شتر در میان دعی ان قوم می چرید و آب چشمه را بطریق غب می اشامیدند
و ناقه را بسته و میداد صالح بعد از اظهار این معجزه گفت ای قوم فَلَحاءَتْكُم بَدرستی که آمد شما بَيِّنَةٌ
معجزه روشن من ربکم از نزد پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذه
ناقة الله لکم آیة این شتر خداست و شما را در حالتی که بر پشت اوست بر عهده می من آیه منصوب است بر حال و عامل
در او معنی اشارت است و اضافت ناقه بجلاله برای تشریف و اختصاص است از دیگر شتران و اسباب
معهود فذروها پس بگذارید او را تأکل فی ارض الله تا بخورد در گیاه در زمین خدای یعنی
گیاه او بخورد و شما را در خوردن او هیچ رنجی و نقصانی نرسد و لا تمسوها بسوء و مه رسانید بوی
بهیچ بدی فیأخذکم پس فرا گیرد و شما را عذاب الیم عذابی دردناک و نهی از مس مقدمه
اسباب است بسوء که جامع انواع اذی است بجهت مبالغه در امر و از اخت عدر و استحقاق عذاب بواسطه
ضرنا شتر بی اقامت ایشان است بر کفر بعد مشاهده معجزه و عقر ناقه دلیل عنوانیت ان است در کفر پس بعد از نعمت
مکنه بر ایشان بقوله و اذکروا یاد کنید نعمت خدا را اذ جعلکم چون گردانید شما را خلفاء جای نشینان
در زمین من بعد عاد از پس هلاک قوم عاد و بوأکم فی الارض جای داد شما را در زمین تتخذون
من سهولها فرا گیرید در نهای نرم قصورا کوشکهای برای تابستان یا از موضع نرم آن آلات
عمارت فصور فرا مکه بدرجه نخست کل و آجر تحتون الجبال و سوراخ میکنید در کوه ها یعنی می سازید
در سنگ بیوتا خانها برای زمستان این مفعول تحتون است بر تضمین تتخذون شرعی تواند بود که جا آرا شد
فاذکروا آلاء الله یاد کنید نعمتهای خدا را و لا تعثوا تکنید در زمین و فوت کنندگان و تعیین و لا تعثوا
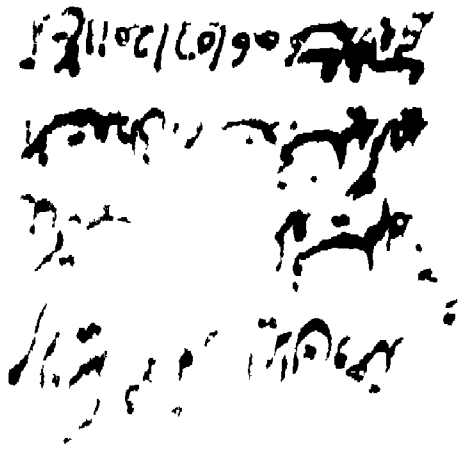
وبناهی تویند فی الامر لیس در زمان اخیر صفیان ثمود در حالتی که قصد فساد کنند کاندیشان از جواب صالح
علی نبینا وعلیه السلام اعراض کردند و معترض مومنان میشدند کما قال الله تعالی قال الملأ الذین
از بزرگان و اشراف الذین استکبروا انانکه تکبر و سرکشی نمودند عن قومه از قوم صالح للذین استضعفوا
مر انانرا که ایشان را ضعیف و عاجز می شمردند لمن آمن منهم مر کسی را که گرویده بودند از آن قوم این بدل
الذین استضعفوا است بدل کل من کل اگر راجع بقوم باشد و یا بدل بعض من کل اگر راجع بالذین باشد حاصل که مومنانرا گفتند
اتعلمون ایا شما میدانید ان صالحا مرسل انا صالح فرستاده شده است من ربه از نزد پروردگار خود
این بر سبیل استهزا میگفتند قالوا گفتند آن ضعفا انا بما ارسل به بدرستی که ما بدان چیزی که صالح بدان
فرستاده شده است از توحید و اخلاص و عبادت برای معبود یکتا مومنون گرویدگانیم عدول اهل ضلال از جواب
بغیر این قول بجهة شبهه بود بر انکار ارسال او ظاهر از آنست که عاقلی در آن شک نتواند کرد و به یقین مخبر نتواند بود
قال الذین استکبروا گفتند آنانکه سرکشی کردند از ایمان بخدای و بپیغمبر او انا بالذی آمنتم
به البته بآنچیزی که شما گرویده اید بدان کافرون ناگرویدگانیم و منکر آنچه این کلام بر سبیل مقابلت و وضع امنتم به در موضع
ارسل به بجهة ردآن خاصیت که مومنان از اسلام میدانستند فعقروا الناقة پس بی کردند و بکشتند ناقه صالح را
عاقر قبیله ایشان سالف بود اما جون همه بآن راضی بودند از این جهت اسناد عقر بهمه ایشان داده شد و عقروا عمد بقتل کردند
عن امر ربهم از امتثال فرمان برداری امر پروردگار خود و قالوا و گفتند یا صالح ای صالح ائتنا
ای صالح بیار آن چیزی را بما تعدنا بآنچه وعده میدهی ما را از عذاب ان کنت من المرسلین از
هستی از فرستادگان بر استی فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را بسبب لشتن ناقه زلزله بعد از وقوع صیحه
عظیمه یعنی فریادی یا هیبتی عظیم و بجهة آن زمین بلرزه در آمد و مروست مراد بر جفه صیحه ایست که از سماء بلند
آن بلرزید فاصبحوا پس بامداد کردند باشتند فی دارهم در سرای خود جاثمین بر جای خود مردگان فتولی
غمهم پس روی بگردانید صالح از ایشان وقتی که ناقه را بکشتند و علامات عذاب پدید آمد و فاکن وقت صالح یا قوم
ای گروه من لقد ابلغتکم بتحقیق رسانیدم بشما رسالة ربی پیغام پروردگار خود را که بدای
آن ما مور بود و نصحت لکم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت ولکن لا تحبون الناصحین ولیکن
دوست نمیدارید شما ناصحان را و پند دهندگان را و بسیاری نمیکنید نصیحت کنندگان را
شیطان منع کنند پس بچشید این عذاب را که بشما رسید و آورده بود صیحه صالح و هلاکت ثمود در روایت کعب الاحبار و
غیره علیهم السلام بر این وجه است که چون حق تعالی عاد را هلاک کرد ثمود را از بقیه ایشان در زمین خلیفه
ساخت من داد و در ایام عمر ایشان کرامت فرمود بدان حد که هر شخصی که از ایشان که